

# برگزیده مقاله‌ها

---

۱۳۹۴- ۱۳۸۸

(۲۰۱۶-۲۰۰۹)

جلد ۱

کاوه دادگری







- یادآوری ..... ۷
- در حاشیه انتخابات نمایشی و برآمد جنبش توده‌ای ..... ۱۳
- اتحاد عمل، منشور سیاسی و ایجاد شورای انقلابی (قطب سوسیالیستی چپ) ..... ۱۷
- جنبش زنان: ماهیت و افق تاریخی ..... ۲۹
- «پایه‌گذاری حکومت کارگری - سوسیالیستی» ..... ۳۵
- کمونیست‌های ایران و جنبش کارگری ما ..... ۴۳
- قیام پنجاه‌وهفت: ضدانقلاب در انقلاب ..... ۵۷
- هشت مارس و کارنامه جمهوری اسلامی ..... ۶۷
- صف خود را جدا کنیم! ..... ۷۹
- چند ملاحظه‌ی کلی در حاشیه انتخابات اخیر ..... ۸۷
- «کنگره ملی کرد» و تاکتیک ما ..... ۹۳
- مطالبات و وظایف مبرم ما در جنبش کارگری ..... ۹۷
- تحکیم حزبیت: از نظریه تا عمل ..... ۱۰۵
- پاسخ به نشریه مبارزه طبقاتی ..... ۱۲۳
- انقلاب جهانی و سوسیالیسم در یک کشور ..... ۱۳۵
- کردستان عراق و استفاده از حق تعیین سرنوشت خود ..... ۱۴۵
- انقلاب پنجاه‌وهفت و دو پرسش بنیادین ..... ۱۶۳
- «هسته‌های مطالعاتی بازخوانی مارکس» ..... ۱۷۵
- «اتحاد عمل» به کجا می‌رود؟ ..... ۱۸۱

- بیانیه «کانون اندیشه کپنهاگ» درباره اوضاع کنونی و تکالیف پیش رو ..... ۱۹۷
- ارزیابی از گذشته و چشم‌انداز آینده ..... ۲۰۱
- مبارزه ایدئولوژیک: نقش‌ها و ضرورت‌ها ..... ۲۱۹
- نقد پیش‌نویس بیانیه سیاسی ..... ۲۲۷

## یادآوری

ارائه و بازنشر مقاله‌های عموماً سیاسی که به حکم سیاسی بودن به رویدادهای معین و مقطعی می‌پردازد و به محض پایان رویداد و گذر هفته‌ها و ماه‌ها بر آن، از حساسیت و توجه نسبت به آن الزاماً کاهیده می‌شود، ظاهراً چندان مطلوبیت ندارد. این حقیقت زمانی عیان‌تر می‌گردد که برخی ملاحظات و پیش‌بینی‌ها و دیدگاه‌ها، در گذر زمانه و سیر درنگ ناپذیر زندگی و آن چه که جهان سیاست خوانده می‌شود، اعتبار و درستی و البته تازگی خود را کم و زیاد از دست می‌دهد: اسناد تازه، تصمیم‌گیری‌های بازدارنده و افشا شدن و بنابراین خنثی گردیدن بسیاری از امور سیاسی معطل باقی می‌ماند، اجرا نمی‌شود و بسیاری امور متقابل و نقیض‌های پیش‌بینی نشده دیگر. همه این‌ها به شیوه‌ای ویرانگر و برنده، هر نظر و نوشته‌ی سیاسی و مغایر با سیر رویدادها را به محاق می‌برد.

از این‌ها گذشته، ضایعه‌بارتر و مأیوس‌کننده‌تر آن که بر نویسنده نیز سیر حوادث و مطالعات و زندگی اثر تعیین‌کننده‌ی خود را می‌گذارد و چه بسا در مجموع دیدگاه و گرایش وی را دستخوش تغییرات کلی نماید؛ امری که کتمان آن شائبه‌ی تعصب، جمود فکری و بی‌خبری از جهان بی‌ثبات و متغیر را در خود دارد.

هر دو رشته‌ی این عامل‌ها برای نویسنده‌ی این مقال‌ها و مقاله‌ها، به درجات معینی در کار تأثیرگذاری بوده‌اند: در حالت اول، چه بسیار رویدادها و نقشه‌های عامل‌های کنش‌گر و مداخله‌جو در جهان سیاست و اقتصاد – آن هم در جغرافیای بلاخیز و بحرانی موسوم به خاورمیانه، جایی که عمده‌ی توجه

مقاله‌ها و موضوع‌های مطرح، در آن جریان دارد- سیر دیگری را پی گرفته‌اند و نقش‌های دیگری پذیرفته‌اند. در حالت دوم، در تحت تأثیر زمانه و بررسی‌های بیشتر، دیدگاه نویسنده دستخوش تغییر شده‌اند. این مورد اخیر را پی خواهیم گرفت و به برخی از این تغییرات اشاره خواهیم کرد.

در برخی از نوشته‌های نخستین، در سال‌های ۲۰۱۲ تا ۲۰۱۴، بنا به فعالیت مشترک حزبی و نیازهای ترویجی که سبب نوشتن مقاله شده - برای نمونه مقاله «تحکیم حزیت: از نظریه تا عمل»- احتمالاً انطباق مواضع با حزب معینی در نوشته منعکس گردیده. این امر پس از جدایی از آن حزب چندان ضرورتی نداشته است.

فرمول‌بندی مرحله انقلاب و «دوگانگی» دموکراتیک یا سوسیالیستی بودن آن، اکنون برای من موضوعیت ندارد. به ویژه آن که تکالیف انقلاب پیش رو ترکیبی از هردو گرایش می‌دانم؛ اما از لحاظ فرمول‌بندی مألوف و الزام تبلیغی-ترویجی بر سر این فرمول‌بندی، در نوشته‌های اخیر مرحله انقلاب را دموکراتیک ارزیابی کرده‌ام؛ بی آن که تقریباً ذره‌ای در محتوا و تکالیف انقلاب پیش رو، مستقل از این که آن را چه بنامیم، تردید داشته و تغییراتی داده باشم.

در آن جایی که انحراف عمده را در جنبش کارگری-کمونیستی، رفرمیسم و آنارشیزم برشمرده‌ام-امری که در حال حاضر و به ویژه در مقطع ۲۰۱۷ و تدوین مقاله «سکتاریسم: بنیان‌ها و نمدها» که در جلد دوم این مجموعه می‌آید چندان دقیق نمی‌دانم - فقط برخی از



جنبه‌های آنارشسیسم مطمع نظر بوده است. در حال حاضر آنارشسیسم را به عنوان یک انحراف و خطر در جنبش چپ و کارگری، ارزیابی نمی‌کنم.

مهم‌ترین تغییری که در دیدگاه نویسنده به شکل قطعی در آمده، برخورد به مقوله و جایگاه و نسبت حزب، حزب واحد، حزب طبقه کارگر، حزب کمونیست و از این دست تشکلهاست. ریشه این تحول از اولین نوشته‌های این مجموعه به ویژه در مقاله بسیار دیر نشریافته «اتحاد عمل، منشور سیاسی و ایجاد شورای انقلابی» به سال ۲۰۱۲ آمده است. این تحول مشتمل بر این درک است که نگره چپ ایرانی و بخش‌های گسترده‌ای از جنبش‌های کارگری و مبارزات آزادی‌بخش در چین و جنوب شرقی آسیا و اروپای شرقی، تحت تأثیر و سیطره کمونیسم روسی، انقلاب اکتبر و بلشویسم بلافصل آن بوده است، یعنی نقش حزب را در رهایی طبقه کارگر، مطلق و یک‌سویه و اجتناب‌ناپذیر قلمداد کرده است. این امر به نظر من، غلوآمیز و اغراق‌گونه و غیر تاریخی است و در حال حاضر نه تنها بی‌فایده و گزاف است بلکه زبان‌بخش و انحرافی می‌باشد. برای ایضاح این ادعا، بد نیست یادداشت کوچکی را که در ابتدای نشر مجدد مقاله یادشده تحت عنوان «سکتاریسم: بنیان‌ها و نمودها» آمده است را در این جا نقل کنیم:

«۱ - حزب‌ها و سازمان‌های چپ، کم و زیاد، پس از نیم قرن فعالیت انقلابی، موسوم به «جنبش نوین کمونیستی»، هم‌اکنون کاملاً در حاشیه جنبش کارگری و کشاکش‌های طبقاتی و عرصه‌ی فعل و انفعالی‌های سیاسی قرار گرفته‌اند و از همین رو تأثیر بسیار اندکی بر جنبش‌های کارگری و اجتماعی دارند.»

۲- ضرورت ارزیابی انتقادی از این فرایند فرساینده و گرانبار، به باور ما حیاتی و غیرقابل چشم‌پوشی است. این ارزیابی بایستی بتواند شرایط نفی این موقعیت ایستا، بی آینده و متوهم را فراهم آورد.

۳- این نفی مستلزم فراهم نمودن موقعیت ایجابی و جانشین، رهیافت تازه‌ای در جنبش چپ و کارگری و سوسیالیستی خواهد بود؛ که ما آن را از جنبه‌ی نظری و ترویجی، به عنوان یک گفتمان - دیسکورس - در نظر می‌گیریم.

۴- ماهیت و پایه‌های این گفتمان، نقد دیدگاه‌هایی است که سوسیالیسم و نظریه مارکس را ابتدا تبدیل به «ایدئولوژی» کرده و از این راه، طی بیش از یک قرن و به ویژه با سیطره بلشویسم بر جنبش ضدسرمایه‌داری کارگران در طی انقلاب ۱۹۱۷ روسیه و پس از آن، فاکتورهای فرعی و ثانوی و انعکاسی و تبعی هم چون حزب و سازمان، پیشاهنگ و رهبر و رهبری، روشنفکر و عنصر «آگاه» و خود مسئله آگاهی، حزب واحد و یا تعدد حزب‌های کارگری، آگاهی و به ویژه آگاهی سوسیالیستی و چندین مقاله‌ی تبعی و ثانوی دیگر را به شیوه‌ای وارونه جایگزین حکومت کارگری، مبارزه طبقاتی، آگاهی طبقاتی، اصل خودرهایی کارگران، جنبش شورایی، خودانگیختگی جنبش‌ها و به ویژه جنبش کارگری، دمکراسی مستقیم و مانند آن، کرده‌اند. به راستی که کارکرد ایدئولوژی همین وارونه‌سازی امر واقع و حقیقی است!

۵ - هم‌اکنون نشانه‌هایی اندک از این نفی، در جنبش چپ ایران پدیدار شده‌اند. از لحاظ تاریخی و در مقیاس جهانی البته این امر به کهن‌سالی کل انترناسیونال ۲ و ۳ پیشینه دارد. ما خواهان این هستیم که به استقبال این

رهیافت برویم. رهیافتی که با گفتمان خودانگیختگی جنبش‌های طبقاتی – واقعیتی که از سوی بلشویسم و پیروان آن‌ها در کل تاریخ سوسیالیسم اردوگاهی به تحقیر از آن به عنوان «جنبش خود به خودی» یاد شده و بهتر بگوییم سرکوب گردیده – جنبش شورایی، دموکراسی مستقیم و بی‌بدیل، اصل خودرهایی کارگران و پایه‌گذاری قدرت کارگری و متحدان وی در ساختار حکومت و دولت کارگری و مانند آن تعریف و مشخص می‌گردد».

\*\*\*

پس از بیان این همه عوامل ناسازگار و محدودکننده، این حق برای خواننده احتمالی این برگزیده محفوظ است که پرسد: خوب، پس چرا نوشته‌هایی که در معرض این همه تغییرات گریزناپذیر، ناپایداری اوضاع و احوال زمانه، تغییرات دیدگاهی نویسنده و بسیاری عامل‌های دیگر است، چه جای بازنشر این دست‌نوشته‌هاست؟

من این ضرورت را دست‌کم در رشته‌های ایجابی ذیل نگریسته‌ام:  
این نوشته‌ها، انعکاس رویدادهای معین و محیط اجتماعی، سیاسی و جنگی مشخصی است که در هر مقطع، جریان داشته است. بخشی از گزاره‌ی تاریخی است که کوشیده تا حد امکان، با نقب زدن به تاریخ و پیشینه و زمینه‌های عینی امور، کاوش‌ها و سنجه‌های در دسترس را به کار گیرد؛ تا بتواند پرتوی هر چند ناچیز به چرایی رویدادها بیفکند. نوشته‌ها به زعم من، از ژورنالیسم فاصله گرفته و از پنجره‌ی تحلیل و ارزیابی عامل‌های درگیر و مؤثر، به ریشه‌ها و بنیان‌های عینی و مادی هر یک از این حوادث تا حدودی دسترسی می‌یابد. مثلاً در دو مقاله‌ای که به افغانستان و سوریه می‌پردازد این

ردیابی و ریشه‌یابی، به هر رو انجام شده است. دیگر این که طی این نوشته‌ها، با حفظ اصول و نگره مارکس، به تحلیل و استنتاج و ارزیابی رویدادها پرداخته شود و در هر مورد، نظریه‌پردازی چپ رادیکال و برخورد عینی با رویدادها، اعمال شود. این امر به زعم من، نوشته‌ها را از یک ثبات و اصولیت نسبی برخوردار می‌کند که در غیر این صورت می‌تواند هم چون خود حوادث، رد و اثری از خود باقی نگذارد. برای نمونه در مقاله‌ی «کردستان عراق و استفاده از حق تعیین سرنوشت» جنین کاری پیگیرانه صورت گرفته است.

از همه این توجیحات گذشته، بایستی این نکته را افزود که آیا بازبینی یک دیدگاه چپ و رادیکال، در آینه‌ی رویدادهای بسیار بحرانی و ناپایدار، در زمانه‌ای که سنگ روی سنگ بند نیست- به ویژه در خاورمیانه‌ی عربی، ترکی، فارسی، کردی ...- عبرت‌آموز و هشداردهنده نیست؟ این که:

«تمام مناسبات تثبیت شده و سخت منجمد، همراه با زنجیره‌ای از پیش‌دآوری‌ها و نظرات کهنه و مقدس، فرو می‌پاشند و هر آن چه به تازگی شکل گرفته است پیش از آن که قوام گیرد منسوخ می‌شود. هر آن چه سفت و سخت است ذوب می‌شود و به هوا می‌رود، آن چه مقدس است نامقدس می‌گردد و سرانجام آدمی ناگزیر می‌شود با دیدگانی هشیار با شرایط واقعی زندگی و مناسبات خویش، با نوع خود روبرو شود»<sup>۱</sup>.

<sup>۱</sup>. مانیفست کمونیست، ترجمه حسن مرتضوی

## در حاشیه انتخابات نمایشی و برآمد جنبش توده‌ای

اکنون و پس از تأیید شرم‌گینانه انتخابات - به واسطه‌ی به‌اصطلاح کمیته‌ی ویژه رسیدگی به تخلفات که کماکان گروه موسوی و کروبی از حضور در آن خودداری کردند و به بیان آخرین بیانیه موسوی نمایشی که توجه هیچ‌کس را به خود جلب نکرد - توسط شورای نگهبان که بیشتر به عمل دزدی می‌ماند که با دستپاچی می‌گوید: کی بود کی بود من نبودم - به نظر می‌رسد پرده اول صحنه سیاسی ایران که کلاً به مدت حداقل سه هفته در اختیار مردم بود، با کاهش نسبی این عملیات و آغاز دور تازه‌ای از مبارزات، پایان یافته و پرده دوم بلافاصله در حال شکل‌گیری است.

خصوصیات پرده اول به‌قرار زیر بود:

۱ - حضور میلیونی مردم در صحنه در پیش از انتخابات و در انتخابات به‌منظور دست رد زدن به سینه‌ی کارزار نمایشی و از پیش تعیین‌شده کاندیدای تحمیلی و استفاده از فضای به وجود آمده برای ابراز نظرات و خواسته‌ها و انتقادات و عملیات بعد از انتخابات به‌منظور اعتراض به تقلبات وقیحانه و بی‌شرمانه کارگزاران دیکتاتوری ولایت‌فقیه و انکشاف به‌حق و آگاهانه این مبارزات علیه کل هیأت‌حاکمه درست یک هفته بعد از پایان انتخابات.

۲ - انزوای چاره‌ناپذیر ولی‌فقیه و سیاست‌ها و ابزارهای به‌کارگرفته که در عین سببیت و خشونت فاقد هرگونه ظرافت و آگاهی از سازوکارهای دیپلماسی حتی در حد یک رژیم متوسط بورژوازی می‌باشد. در عین حال، غافلگیری فوق‌العاده رژیم در دو محور: یکی گرایش عمومی مردم به ضدیت با انتخاب‌ها و گزینه‌های ولی‌فقیه و انتخاب کاندیدای دیگر و دوم مقابله‌ی گسترده عملی و انقلابی مردم برای اولین بار بعد از سی سال از آغاز حاکمیت سرکوب و اختناق و تحمیل نظام شبه دیکتاتوری و در آستانه‌ی تصفیه حساب نهایی جناح ولی‌فقیه با جناح مقابل و تحمیل دیکتاتوری مستقیم و استقرار دوباره قبرستان آریامهری بر حیات سیاسی و اجتماعی مردم ایران. در هردو مورد رژیم ولایت‌فقیه از درک شرایط و موقعیت کنونی خود و توده‌های مردم

عاجز و استنباط غلطی از این آرایش واقعی سیاسی و قوای طبقاتی کنونی مردم ایران داشته.

۳- غافل‌گیری جناح به اصطلاح اصلاحات: اول در مقابل جناح ولی‌فقیه که تصور نمی‌کرد به این میزان شکاف بین آن‌ها به وجود آمده که آنان را به این درجه از فساد و تقلب وادار کرده است؛ و دوم در مقابل مردم که تصور نمی‌کرد آنان حاضرند تا این درجه از ایستادگی و مبارزه‌طلبی جهت ابتدا علیه «تقلب انتخاباتی» و به سرعت علیه کل نظام دست به مبارزه بزنند.

اما ویژگی‌های پرده دوم صحنه‌ی سیاسی ایران به‌قرار زیر است:

۱- باند ولی‌فقیه در منروی‌ترین شرایط سیاسی و اجتماعی قرار گرفته و از لحاظ سازمانی به نظر نمی‌رسد که کنترل چندانی بر ارگان‌های کشوری و لشکری - ماشین سرکوب - خود داشته باشد. به‌کارگیری لباس شخصی‌های معلوم‌الحال و دزد و چاقوکش در کنار گارد ویژه و بسیجی‌هایی که به‌هیچ‌وجه قادر نیستند حتی در میان مدت به سرکوب مردم ادامه دهند - فاقد این کارایی هستند - و عدم حضور نیروهای شناخته‌شده هم چون نیروی انتظامی ارتش و سپاه در خیابان‌ها، نشانه‌هایی از عدم آمادگی و فقدان اعتمادبه‌نفس رژیم در به‌کارگیری مستقیم و فوری این بخش از ماشین سرکوب می‌باشد. از سوی دیگر رژیم از لحاظ ایدئولوژیک نیز در تنگنا و عدم کارایی و فروپاشی قرار گرفته است. کافی است کارزار تبلیغی و ایدئولوژیک رژیم را طی دهه ۶۰ با شرایط فعلی مقایسه نماییم تا به میزان ضعف و اضمحلال ایدئولوژی و سیاسی رژیم پی ببریم.

۲- جناح موسوم به اصلاحات زیر فشار توده‌ای و نگران از سرنوشت برگشت‌ناپذیر خود در صورت پیروزی قطعی جناح رقیب، اندکان‌دک به موضع اپوزیسیون غلطیده و در آشکارترین شکل - علی‌رغم جدا کردن حساب خود از حرکت انقلابی مردم و تصمیم به پیگیری مطالبات در چارچوب قانون و نظام سیاسی حاکم - از به رسمیت شناختن دولت رقیب و مشروعیت بخشیدن به آن

## در حاشیه انتخابات نمایشی و برآمد جنبش توده ای ۱۵

خودداری ورزیده است و این در شرایط امنیتی و اختناق فعلی از نقطه نظر پتانسیل انتظاری از این جناح که معمولاً در حرکت آخر به سازش و میانه‌روی و «حفظ نظام» در می‌غلطد چیز کمی نیست. این امر پتانسیل جنبش توده‌ای را تا اندازه‌ی معینی حداقل حفظ می‌نماید و آنان را به ادامه مبارزه در شرایط جدید و به شکل‌های تازه، ترغیب می‌نماید؛ هرچند این اشکال به‌طور طبیعی مغایر با خواست این جناح خواهد بود. هم چنان که مبارزه مردم طی روزهای گذشته سرریز شدن سطح مبارزات را از میزان و ظرفیت این «اپوزیسیون» اجباری و ناخواسته نشان داده است.

۳- اگر در پرده اول از نقطه نظر انقلابی، یعنی توجه به ارتقا و اعتلای سطح مطالبات و گستردگی و عمق مبارزات توده‌ای، یک پیروزی به حساب آید، آن‌گاه می‌توانیم این پیروزی را فراگرد مهمی در حرکت‌های اعتراضی و مبارزه‌جویانه و بسیار گسترده در آینده‌ی نزدیک به حساب آوریم. این امر چه از نظر توده‌ها و حرکت خودانگیخته آنان و چه از نظر گاه جنبش پیشرو کارگری و آرمان آزادی و برابری نقطه‌ی عطف و تاریخی محسوب می‌گردد. هنوز این امر تا رهبری طبقه کارگر در جنبش توده‌ای که در آن گروه‌ها و بخش‌های متفاوت اجتماعی به میدان مبارزه مستقیم با رژیم سرمایه‌داری حاکم خواهند پرداخت راه زیادی در پیش داریم؛ اما تا همین‌جا بایستی اذعان کرد که توده‌های وسیع کارگران زنان جوانان و روشنفکران برای اولین بار در تاریخ سی‌ساله میهنمان این امکان را یافتند که صدای جنبش اعتراضی خود را به وسیع‌ترین شکلی از طریق ده‌ها تلویزیون، سایت، فضای سایبری و شبکه اجتماعی و خبرگزاری و کاربر سازمان‌ها و احزاب پیشرو انقلابی به گوش جهانیان برسانند و معنا و تفسیر آن را نه فقط از طریق بلندگوها و تریبون‌های رنگارنگ بورژوازی، بلکه بسیار آشکار، صمیمی و گسترده از تریبون و مدیای مردمی، انقلابی و کارگری مرتبط به جنبش کمونیستی بشنوند. مهم‌تر اینکه آن‌ها این فرصت و امکان را یافتند به‌طور روزانه تاکتیک‌ها، شعارها، هدف‌ها و اشکال مبارزاتی خود را از سوی بخش‌های مختلف این جنبش دریافت نمایند و آن را در مبارزات روزانه‌ی خود به کار گیرند. هنوز

موقعیت، فرصت و پتانسیل فراوان و بی‌شماری در اختیار توده‌های آزادی‌خواه و برابری طلب و نیز در اختیار جنبش کمونیستی و کارگری می‌باشد که در آینده از آن‌ها به بهترین شکل ممکن بایستی استفاده نمایند. ما در ابتدای جاده‌ی انقلاب قرار گرفته‌ایم.

ایران - ۱۱ تیر ۸۸

۲۰۰۹/۰۷/۰۲



## اتحاد عمل، منشور سیاسی و ایجاد شورای انقلابی (قطب سوسیالیستی چپ)

(این نوشته همان طور که از تاریخ آن برمی آید، چهار ماه و اندی پیش از رویداد اولین نشست مشترک احزاب، سازمان ها و نهادهای چپ و کمونیستی ۲۵گانه و انتشار بیانیه بیرونی این نشست، تنظیم گردیده و به طور محدود در اختیار برخی از رفقای حزب کمونیست ایران قرار گرفت. نشست عملاً بخش اول این منشور را به نوعی کلید زده است. با این تفاوت که آن گونه که چشم انداز و دیدگاه رفقای شرکت کننده در نشست در بیانیه درج گردیده، هنوز از قوت و اعتمادبه نفس و انگیزه کافی برخوردار نیست؛ و لذا پیش فرض ها و مسئولیت پذیری تاریخی مندرج در نوشته ما را کماکان در دستور کار قرار می دهد.)

[۱] یک دور کامل!

سی و سه سال پس از انقلاب شکست خورده و ناتمام ۵۷ و پایه ریزی و پیدایش اولین محافل و گروه های مارکسیستی در مرزبندی با انحرافات شناخته شده تا آن موقع چپ، از رویزیونیسم و مائوئیسم گرفته تا مشی چریکی و اپورتونیسم سیاسی در میان جنبش کمونیستی، مرزبندی اساسی و پرهیاهو با خلق گرایی (پوپولیسم) در هیئت فدائیسیم و خط سه و متعاقباً تشکیل حزب کمونیست ایران و تشکل یک بخش پیشرو رادیکال جنبش کمونیستی در این حزب در سال ۶۲ و کمتر از ده سال بعد، مرزبندی با بقایای جان سخت چپ سنتی در هیأت ناسیونالیسم، رادیکالیسم چپ سنتی و ... تشکیل فراکسیون و سپس حزب کمونیست کارگری و پیدایی مقوله کمونیسم کارگری و بعدتر انشعاب درون همه ی این جریان ها و از جمله و به ویژه درون کمونیسم کارگری، حزب کمونیست و کومله و متعاقباً کاهش و ریزش آشکار فعالین و اعضا و هواداران آنان و دلسردی و ناامیدی و بی اعتمادی در میان بخش عمده همه جریانات چپ، ادامه پراکنده کاری و محفل گرایی و خرده کاری و در بهترین حالت مشغول شدن با جنبش ها و شعارهای بورژوا دموکراتیک، در نبود پیوند واقعی و زنده و پویا با جنبش جاری طبقه و

فعالان کارگری، یعنی یک دور کامل و برگشت به نقطه‌ی صفر، منتها در سطحی بالاتر و تجربه‌های بیشتر، اما از لحاظ جایگاه اجتماعی و زنده‌ی سیاسی نه‌چندان بهتر و قوی‌تر از سال‌های ۵۷ تا ۶۰؛ همه آن چیزهایی است که جنبش کمونیستی ما تا این لحظه به دست آورده است؛ و البته چه فرصت‌ها و امکانات و زمینه‌ها و از همه مهم‌تر چه انسان‌های نازنین و جان‌برکف و پاکی را که در نبرد نابرابر با بورژوازی هار ایران از دست داده است!

[۲] اتویی «حزب واحد طبقه کارگر»

این‌ها اجمالاً تاوانی است که جنبش کمونیستی ما و بالطبع طبقه کارگر ایران در اتویی و توهم‌دستی‌یابی به «حزب لنینی» و «حزب بلشویکی»، یعنی حزب واحد طبقه کارگر، پرداخته است و هم چنان به دنبال این سراب روان است و لامحاله گرفتار همه‌ی بلایای نارسایی و عدم بلوغ سیاسی و در جا زدن و زمین‌گیر شدن و خرده‌کاری می‌باشد.

«حزب واحد طبقه کارگر» حزبی است که قرار است اکثریت طبقه را در خود جای دهد و در لحظه‌ی معین تاریخی، آنگاه که مقدرات ایدئولوژیکی حکم کرد، حکومت کارگری انحصاراً و اختصاصاً در دست‌های بی‌بدیل و بی‌رقیب این حزب قرار گیرد، ناکجاآبادی است که به یک دوران سپری‌شده متعلق است و ده‌ها سال است که در بهترین حالت و درعین حال به‌صورت نوعی فاجعه، حاصلی جز دیکتاتوری و استبداد سیاسی و حزبی و حکومت ضد دموکراتیک و ضدکارگری به بار نیاورده است.

«حزب واحد» یعنی «حزب لنینی»، محصول کمونیسم روسی و استالینیسم بلافصل آن است و در کارمایه جنبش کارگری، تنها به حاکمیت هار و رذیلانه و نوکرمنشانه بورژوازی در نظام مستعمراتی سوسیال امپریالیسم روسیه و سرمایه‌داری دولتی تحول یافته است.

حزب سیاسی، یک فرقه سیاسی ایدئولوژیک، یک مسلک آرمانی و یک ایمان ثابت و ابدی، تغییرناپذیر و توحیدی نیست. حزب سیاسی یک نهاد

## اتحاد عمل، منشور سیاسی و ایجاد شورای انقلابی ۱۹

بسیار دموکراتیک، مترقی و انقلابی است؛ که بر اراده‌ی آزاد انسان‌های مترقی و آگاه و مدرن، تکیه دارد و در یک موقعیت خاص، بر انقلاب پای می‌فشارد.

[۳] اتحاد عمل

با نقی تئوری منسوخ «حزب واحد طبقه کارگر» و قائل شدن به گونه‌گونه نظریه و تاکتیک نزد جنبش خودانگیخته، آگاهانه و متشکل طبقه، بسته به درجه رشد و تحول کمی و کیفی آن، ما بایستی حزب‌های کارگری، استقلال شکل‌های حرفه‌ای و اتحادیه‌ای کارگری و حتی آزادی عمل و مستقل شخصیت‌های چپ، کمونیست و کارگری درون طبقه و در متن مبارزه‌ی طبقاتی حال و آینده، باور داشته باشیم. این امر چه در شرایط کنونی و چه در شرایط پس از سرنوشتی سیاسی بورژوازی و انتقال قدرت به مجموعه‌ای از گرایش‌های دموکراتیک، چپ، کارگری و کمونیستی، بایستی جزء پیش‌فرض‌های ما از یک جامعه‌ی آزاد، برابر و مترقی باشد.

با چنین افق فکری و نظرگاه سیاسی و تشکیلاتی و ایدئولوژیک، ما به اتحاد عمل فوری و از هم‌اکنون در میان‌همه‌ی فعالان، تشکل‌ها و حزب‌ها و سازمان‌های چپ، کمونیستی و کارگری قائل هستیم و برای پایه‌ریزی، ایجاد و نقش‌آفرینی آن در متن مبارزه طبقاتی جاری، مصممانه و آگاهانه تلاش می‌ورزیم.

پایه و ساختار این اتحاد عمل در شرایط کنونی و دنیای امروز و با توجه به توازن قوای طبقاتی جامعه، «حزب واحد طبقه کارگر» نیست؛ تجمع و اتحاد عمل حزب‌های کارگری، کمونیستی و چپ رادیکال است.

اتحاد عمل به‌عنوان پروسه‌ای که بایستی گام‌به‌گام و نقشه‌مند از سوی کمونیست‌ها و کارگران انقلابی و پیشرو ایران طی شود و نیز به‌عنوان یک تشکیلات اجرایی فراحزبی و پیشرفته و توسعه‌یافته، بر مبنای اراده‌ی آزاد و مسئولیت‌پذیر و انقلابی، کمونیستی و کارگری انسان‌هایی استوار است که می‌خواهند از وضع موجود فراتر روند و مرحله‌ای از پیکار طبقاتی خود را پشت سر گذارند وارد مرحله‌ی نوینی از مبارزه گردند. آنان می‌خواهند مبارزه‌ی طبقاتی خود

را متشکل تر، سازمان یافته تر، آگاهانه تر، پیچیده تر و توسعه یافته تر به پیش برند. آنان بر تجربیات نسل گذشته پای می فشارند و بر نیازهای نسل امروز کارگران ایران، جوانان، زنان و همه‌ی انسان‌های آزادی خواه و برابری طلب جامعه ایران، تأکید می‌ورزند. اتحاد عمل پاسخی سنجیده، گریزناپذیر، الزامی و مسئولانه به نیازهای جنبش اجتماعی و انقلاب ایران است. جنبش و انقلابی که بر دریایی از نارضایتی‌ها و خواسته‌های تحقق نیافته و انسانی طبقات ستم دیده کارگر و زحمتکش از یک سو عدم مشروعیت و ماهیت ارتجاعی و ضد مردمی حاکمیت اسلامی بورژوازی ایران قرار دارد.

در وضعیت کنونی، اتحاد عمل، زنجیره‌ی اصلی و حیاتی در رهایی طبقه‌ی کارگر از یوغ ستمگری جامعه‌ی طبقاتی است که بایستی مصممانه و پیگیرانه، به دست گرفته شود و اتحاد طبقاتی کارگران و زحمتکشان ایران را حول سوسیالیسم تحقق بخشد. امری که از هیچ یک از حزب‌ها و سازمان‌های کارگری و کمونیستی موجود به تنهایی ساخته نیست و توانایی لازم و کافی برای تدارک، سازمان دهی و رهبری آن در ظرفیت هیچ کدام از آنان وجود ندارد.

#### [۴] منشور سیاسی

برنامه عمل و پلتفرم سیاسی و تاکتیکی ساختاری که بر اساس و به هدف اتحاد عمل تدوین می‌گردد، برنامه واحد حزب واحد نیست؛ یک منشور سیاسی است که بر مهم ترین، اساسی ترین و محوری ترین مطالبات و افق سیاسی و آرمان طبقاتی جنبش کارگری و کمونیستی و چپ انقلابی تاکنونی استوار باشد.

محورهای اساسی منشور می‌تواند این موارد را در بر گرفته و به عنوان پرچم راهنما و پایاب و راهنمای عمل و سیاست جنبش کمونیستی و کارگری و اساس اتحاد عمل سیاسی ما را تشکیل دهد:

سوسیالیسم

مبارزه طبقاتی

## اتحاد عمل، منشور سیاسی و ایجاد شورای انقلابی ۲۱

رهبری طبقه کارگر

سرنگونی حاکمیت

استقرار جمهوری انقلابی

دموکراسی و آزادی

انترناسیونالیسم کارگری

تأکید بر مانیفست و یا یک برنامه‌ی انترناسیونالیستی معتبر دیگر رسیدن به این منشور سیاسی، صرفاً بر توافق حزب‌ها و سازمان‌های موجود نیست؛ بلکه حاصل تلاش‌ها و اشتراکات تجربی، تئوریک، آگاهی و مسئولیت طبقاتی همه‌ی فعالان و رهروان جنبش چپ، کارگری و کمونیستی است. طبعاً تشکل‌های موجود کارگری-کمونیستی، مسئولیت تاریخی در راه‌اندازی و به جریان انداختن این پروسه را دارند و بایستی نقش اساسی را در این راستا به عهده بگیرند.

### [۵] شورای انقلابی کارگران ایران

اتحاد عمل و منشور سیاسی برای ترسیم و تعیین گام‌ها و تاکتیک‌ها و برنامه عمل مشترک بایستی مبنایی باشد که یک تشکیلات فراجزبی، یک شورای انقلابی کارگری مستقل را به پیدایی آورد.

شورای انقلابی به‌منظور افزایش قدرت و اعتبار و ظرفیت مبارزاتی طبقه کارگر در مصاف با بورژوازی و حاکمیت اسلامی است و در سطح کنونی مبارزه طبقاتی و توازن قوا تعریف می‌شود. هم‌چنین در شرایط آتی و پس از سرنگونی حاکمیت اسلامی و فطیلت یافتن و تحرک و به‌پیش کشیده شدن آلترناتیوهای مختلف بورژوازی و خرده‌بورژوازی، هم‌چنان می‌تواند مبنای اصولی و پایدار برای انکشاف و ارتقاء مبارزه طبقاتی به سود کارگران باشد.

شورا در عین حال جانشین هیچ‌یک از حزب‌های چپ و کمونیستی و انقلابی نیست. شورا به‌عنوان نقطه کانونی و مخلفه‌ی سازمان‌یافته‌ی جنبش انقلابی و کمونیستی کارگران و پیش‌روان طبقه است و نقش هماهنگ‌کننده، هدایتگر و

سازمان دهنده کارگران و کمونیست‌ها را در تداوم و پیگیری و اعتلای جنبش انقلابی و پیکار طبقاتی به عهده دارد وظیفه‌ی و نقش خود را اساساً بر مبنای حضور و مشارکت فعالانه و پذیرش مسئولیت همه‌ی حزب‌ها، سازمان‌ها و تشکل‌های کارگری و کمونیستی می‌تواند محقق سازد؛ بنابراین تحقق این امر مستلزم پذیرش داوطلبانه نقش انقلابی و کمونیستی و اعتبار معنوی و سیاسی این تشکل‌ها است و قدرت و جایگاه مادی و معنوی هر یک از آنان، به‌عنوان یک اصل و پیش‌فرض پذیرفته شده است.

شورای انقلابی، عالی‌ترین ارگان خودگردانی و خودسازمان‌دهی کمونیستی طبقه کارگر ایران از طریق و متکی بر همه‌ی سازمان‌های انقلابی، کمونیستی و کارگری موجود است. تشکل‌هایی که دهه‌های طولانی از رنج و تجربه خونین و تلاش‌های جان‌فرسا را پشت سر گذارده‌اند و آنچه را در توان داشته‌اند - عملاً و نظراً - در دسترس طبقه گذارده‌اند.

شورای انقلابی هم‌چنین و به‌ویژه محمل و امکان تازه‌ای برای روشنفکران انقلابی و آزادی‌خواه و دوست و همراه طبقه کارگر ایران است که یک‌تنه در راهی بسیار طولانی و پیکاری بس نابرابر در مقابل دژخیمان نظام‌های حاکم، جان خود را بر کف دست گرفته و ندای عدالت‌خواهانه و آزادی‌خواهانه طبقه‌ی کارگر، سوسیالیسم و دموکراسی انقلابی را به گوش جهانیان رسانیده است.

به‌عنوان طرح مقدماتی، ساختار کلی و راهبردی شورا می‌تواند به‌قرار زیر باشد:

هیأت مرکزی، مسئولیت‌های اجرایی و ارگان‌های هدایتگر و رده‌های سازمانی و عملیاتی شورا بر اساس الزامات و تعهداتی که اعضای شورا اعم از احزاب، سازمان‌ها و محافل و شخصیت‌ها اعلام می‌دارند، شکل می‌گیرند.

هیأت مرکزی، به‌منظور اجرای وظایف و مسئولیت‌های خود، از یک طرح سازمانی چندمنظوره و منوپولیستی و مواج بهره می‌گیرد. در این طرح

سازمانی، تقسیم وظایف بر اساس تشکل‌ها، حزب‌ها و محفل‌ها و شخصیت‌های مستقل استوار است و به‌عنوان مأموریت سازمانی و نه ساختار ثابت تشکیلاتی قلمداد می‌گردد. به‌عبارت‌دیگر شورا بر اساس تقسیم‌کار میان تشکل‌ها به‌پیش می‌رود و ارگان‌های خود را اساساً بر تشکل‌های موجود استوار می‌سازد. هیأت مرکزی مسئول پیگیری اجرای مأموریت‌های محوله است و گزارش کارهای محوله و انجام‌یافته را در نشست‌های داخلی، عمومی و یا علنی، اعلام می‌دارد.

به‌این‌ترتیب، شورای انقلابی از طریق هیأت مرکزی، در حقیقت یک هیأت اجرایی-عملیاتی است که بر اساسی‌ترین و مهم‌ترین تاکتیک سیاسی و سراسری جنبش کارگری تأکید می‌ورزد.

شورای انقلابی، هیأت مرکزی و سایر ارگان‌های شورا، بر اساس انتخابات آزاد، علنی و همگانی اعضا، هواداران، فعالان و شخصیت‌های مستقل و فعالان تشکل‌های کارگری و اتحادیه‌ای در داخل و خارج کشور برگمارده می‌شوند؛ و برای دوره‌ای معین-حداکثر دو سال- به کار می‌پردازند. انتخاب مجدد آن‌ها صرفاً برای یک دوره دیگر بلامانع است. منظور از این نوع انتخابات، شیوه‌ای برگماری است که مکانیزم، تغییر و تحولات و تصمیم‌گیری در میان شورای انقلابی را از هم‌اکنون به میان طبقه کارگر و گروه‌ها و بخش‌های دموکرات جامعه برده و آنان را نسبت به حرکت و نقش‌آفرینی شورای انقلابی حساس و آگاه سازد.

[۶] هیأت مؤسس: گام اول

به‌منظور برداشتن گام‌های عملی و نقشه‌مند جهت آغاز روند تشکیل شورا و به‌عنوان گام نخست، یک هسته اولیه یا هیأت مؤسس بایستی کار را شروع نماید. این هیأت مؤسس می‌تواند از درون یا بیرون سازمان‌های چپ، انقلابی، کارگری و کمونیستی برخاسته باشد. طبعاً از لحاظ اعتباربخشی و جلب اعتماد جنبش، اعتبار و اشتها و تئوریت هیأت مؤسس می‌تواند به استحکام و تقویت بیشتر روند تشکیل شورا یاری رساند.

هیأت مؤسس بایستی فراخوانی را به امضای کثیری از فعالان تنظیم و برای کلیه سازمان‌های چپ، انقلابی، کارگری و کمونیستی و نیز سازمان‌های اتحادیه‌ای و صنفی داخل ایران ارسال و ضرب‌الاجلی را برای تصمیم‌گیری و اعلام نظر آنان تعیین نماید. مخاطبین فراخوان هم‌چنین می‌تواند بر اساس ضابطه‌ی دموکراتیک و کمونیستی، نهادها و تشکل‌های اجتماعی هم‌چون سازمان‌های زنان، رفع تبعیض، پناهندگان، تشکل‌های دفاع از آزادی زندانیان سیاسی و علیه اعدام و سازمان‌های مستقل و چپ دانشجویی و سایر گروه‌های اجتماعی متعلق به جنبش‌های دموکراتیک را در بر گیرد.

محورهای اساسی که هیأت مؤسس جهت تعیین مخاطبین قرار می‌دهد بایستی کلی، شفاف، دموکراتیک و کمونیستی باشد و خط فاصل روشنی با احزاب و تشکل‌های ارتجاعی و ضدانقلابی، رفرمیست و فرصت‌طلب داشته باشد. این محورهای اساسی بعداً می‌تواند در مرحله‌ی تنظیم منشور سیاسی، تعدیل و دقیق‌تر گردیده و با پرنسیب‌های جنبش کمونیستی و کارگری رسمیت یابد و به‌عنوان منشور انقلاب، راهنمای عمل بخش‌های مختلف جنبش انقلابی و دموکراتیک در داخل و خارج کشور باشد.

#### [۷] انتقادات و پاسخ

در فضای کنونی حاکم بر جنبش چپ، کمونیستی و کارگری ما، انتظار می‌رود انتقادات معینی بر کل پروسه پیشنهادی از سوی فعالان و منتقدان وارد آید. این انتقادات با درک و دانش سیاسی و سطح مبارزه طبقاتی، میزان پراتیک و مادیت تشکل‌ها و تجربیات سی‌وچندساله اخیر، به‌صورت زیر خلاصه می‌شود:

۱. انحلال طلبی: تصور می‌رود که تشکیل شورای انقلابی به‌تدریج تشکل‌های سیاسی موجود را به سایه می‌راند و عمل آنان را تحت‌الشعاع اتحاد عمل شورا قرار می‌دهد. این امر ساختارهای سازمانی را سست و پراتیک و سیاست آنان را در مرتبه‌ی دوم قرار می‌دهد و احتمالاً کم‌رنگ



## اتحاد عمل، منشور سیاسی و ایجاد شورای انقلابی ۲۵

می‌سازد. در مقابل تصور می‌رود که با پررنگ شدن نقش شورا، اتوریته و تخصص و اعتبار سازمان‌های دیگر، تخفیف یابد و تضعیف شود.

۲. ائتلاف گری و به تعویق انداختن پاگیری «حزب واحد طبقه کارگر»؛ محروم کردن طبقه از دسترسی احتمالی به حزب قدرتمند واحد و سراسری خود.
۳. توهّمات بورژوازی و پارلمنتاریستی و لیبرالیستی ناشی از هم‌نشینی، دموکراسی داخلی و سازش‌های الزامی و ضروری جهت اتحاد عمل.
۴. دموکراتیزم خرده‌بورژوازی به سبب تعدیل و تخفیف مواضع ارتدوکسال، خالص، فضیلت‌گرایانه و آرمانی. این امر احتمالاً ناشی از «مخرج مشترک گیری از نظرات و مواضع سیاسی اعضای شورا» و ضرورت رسیدن به مواضع مشترک و عمل‌گرایانه (پراگماتیستی) جهت اتحاد عمل می‌باشد.

۵. فراکسیون‌بندی: پیدایش فراکسیون شورایی درون احزاب و سازمان‌ها و نیز فراکسیون این تشکل‌ها در داخل شورا.

۶. زیر پا گذاردن پرنسپ‌های حزبی و سازمانی و استراتژیک.

۷. ...

۸. ...

در یک پاسخ کلی، بایستی عنوان کرد که همه‌ی انتقادات فوق و انتقادات دیگری که در همین راستا بر روند اتحاد عمل، منشور و ظرف سازمانی مناسب با این روند یعنی تشکیل شورای انقلابی، خواهد شد، ناشی از دویژگی و یا دو عامل است:

ویژگی و یا عامل اول، توسعه‌نیافتگی جنبش کارگری و کمونیستی ما است. این امر، به مجموعه‌ای از گرایش‌ها و دیدگاه‌های توطئه‌گرانه، امتناع‌طلبانه و فرقه‌ای مربوط می‌گردد. فقدان درک و حضور دموکراسی در داخل سازمان‌ها هم علت و هم معلول این گرایش‌های است. نبود دموکراسی کار را به آن جا می‌کشاند که امکان تفهیم و تفاهم، پلمیک و دیالوگ آزاد و انتقادی به حداقل کاهش می‌یابد و پدیده سکتاریسم (فرقه‌گرایی) را در میان گروه‌ها، سازمان‌ها و احزاب چپ و کمونیستی و کارگری، به هسته‌ای سخت و هضم‌ناشدنی و

ایدئولوژیک تبدیل می‌نماید. این سکتاریسم به‌طور «منطقی» به تلاشی، تجزیه و انشعاب دائمی در میان کل جنبش انجامیده است و هم‌چنان در کار فروپاشی آن می‌باشد. این منزه طلبی افراط گونه به درجه‌ای است که اغلب این تشکل‌ها را عملاً به بی‌عملی و منادیان دائمی و تکراری شعار همیشگی «چه نباید کرد» مبدل ساخته و در این روند فرقه‌گرایی را به یک پرنسب راهبردی «تکامل» بخشیده‌اند.

ویژگی و عامل دوم ندیدن همه‌ی این انتقادات و بروز عملی واقعی آن‌ها در همه‌ی تشکل‌های تاکنونی چپ می‌باشد. انتقادات برشمرده در فوق، پارها و پارها کالبد نه‌چندان استوار همه‌ی سازمان‌ها را درنوردیده و تومار بخش عمده‌ای از آنان را برای همیشه درهم پیچانده است. فدایی، پیکار، رزمندگان، کمونیسم کارگری و... آیا همه این پدیده‌ها را در خود تجربه نکرده‌اند و آیا ضربات سخت و جبران‌ناپذیری بر یکایک آن‌ها از این جهت وارد نیامده است؟ این پدیده، به اعتقاد ما ناشی از توسعه‌نیافتگی و عدم رشد سیاسی لازم جنبش کارگری و کمونیستی ما برای پاسخ‌دهی به الزامات و ضرورت‌های تاریخی است؛ یعنی عامل اول در حقیقت علتی بر عامل ویژگی دوم گردیده و هردو همپای هم، جنبش کمونیستی و کارگری ما را با افت‌وخیزهای مختلف و مکرر و مهارنشده‌ی، زمین‌گیر و خارج از مدار مبارزه طبقاتی پرولتاریای ایران قرار داده است.

برای خروج از و شکستن این چرخه و دور بسته، بایستی سطح مبارزه طبقاتی و پراتیک پیش روی جنبش کارگری و کمونیستی را به فراتر از وضعیت موجود انتقال داد و ارتقا بخشید. این امر به این معنا است که هم‌چنان که در جنبش جاری طبقه سطح مطالبات خودانگیخته واقعی، بایستی توسط فعالین و پیشروان طبقه ارتقاء یابد و به درجه و سطحی بالاتر در جلوی کارگران گذارده شود، در میان فعالان کمونیست و حزبی طبقه یعنی درون به اصطلاح عامل ذهنی - تئوریک طبقه نیز این ارتقاء و فراوری سطح مبارزه طبقاتی از وضعیت موجود به وضعیت مطلوب، به‌طور عینی و مادیت یافته،

## اتحاد عمل، منشور سیاسی و ایجاد شورای انقلابی ۲۷

یعنی نائل شدن به سازوکار و ساختاری پیشرفته‌تر، تکامل‌یافته‌تر و کارا تر معنا و مفهوم می‌یابد. این امر از جنبه واقعی، چیزی نیست جز ورود به مبارزه طبقاتی، پیوند با طبقه، درگیر شدن رهبری و بدنه سازمانی با رهبری و بدنه جنبش کارگری. اتحاد عمل و تلاش برای ایجاد ساختار مناسب و کارساز برای این پراتیک مشترک، نکته گرهي و آزادکننده در خروج از چرخه فلج‌کننده موجود است. طبعاً در نتایج سودمند این اتحاد عمل، در عین خوش‌بینی، ناپستی تسلیم جریان خودبه‌خودی امور و اغراق بی‌جا شد. در غیر این صورت همه‌ی آن گرایش‌های انحرافی ویرانگر که در گذشته دور و نزدیک، هر سازمان و حزب و گروهی را از درون فاسد و نابود ساخته است، در تشکیلات نوین که بسیار وسیع‌تر و کنترل و راهبری آن بسیار سخت‌تر و پیچیده‌تر از تشکل‌های موجود و تاکنونی خواهد بود، این انحرافات هم چنان دست‌اندرکار ویرانگری و نابودسازی همه‌ی دستاوردهای احتمالی آینده خواهد بود.

بازهم تأکید می‌ورزیم که تلاش در جهت مادت بخشیدن و عملیاتی کردن درک نوین، دموکراتیک و آزادی‌بخش از مقوله‌ی حزب کارگری و کمونیستی، در جدال طبقاتی جاری و آینده، نقطه‌ی کلیدی و راهبردی در سازمان‌دهی مبارزه طبقه کارگر برای رسیدن به سوسیالیسم، آزادی و برابری خواهد بود.

۲۰۱۲/۰۲/۲۲



## جنبش زنان: ماهیت و افق تاریخی

(۱)

حدود و اندازه‌ها و هدف‌های جنبش زنان در چارچوب نظام سرمایه‌داری، چه محورهایی را در برمی‌گیرد؟ پتانسیل این جنبش جهت تحقق آمال به‌واقع دموکراتیک خود در جامعه‌ی بورژوازی به چه میزانی است؟ الگو نمونه‌ی این جنبش در جامعه‌های تکامل‌یافته سرمایه‌داری چه هدف‌هایی را متحقق ساخته است؟ آیا تحول و رشد سرمایه‌داری و پیشرفت دموکراسی، جنبش پیشرو آزادی‌خواهانه زنان را به هدف‌های خود نزدیک می‌کند؟

جنبش زنان در فراسوی جامعه‌ی سرمایه‌داری چه هدف‌ها و آرمانی را دنبال می‌کند؟ و آیا از این نظر هدف‌های دموکراتیک جنبش زنان در چارچوب سرمایه‌داری، اصلاح‌طلبانه است و فراتر از این چارچوب، مضمون انقلابی و تاریخی می‌گیرد؟ ارتباط جنبش زنان با جنبش کارگری در هر دو فاز تاریخی چگونه است و مفصل و گره‌گاه این دو جنبش در کجاها قرار گرفته است؟

آیا جنبش زنان هم یک جنبش طبقاتی است و بسته به افق و آرمان تعریف‌شده برای هر بخش آن، لاجرم این جنبش را بخش‌بندی کرده و هر بخش را تحت سرکردگی برنامه‌های حزب‌های مختلف طبقاتی قرار می‌دهد؟ می‌کشیم در دنباله، به این پرسش‌ها و احتمالاً موارد دیگری که مربوط به این ابهامات و پرسش‌ها می‌گردد در این مرحله از جنبش زنان و کارگران پاسخ‌هایی ارائه دهیم.

(۲)

جنبش زنان و یا آنچه به تکاپوی حق‌طلبانه و آزادی‌خواهانه زنان در شرایط کنونی منسوب است، مانند بسیاری از مقوله‌های اجتماعی و سیاسی دیگر در دو بخش و یا در

دو حوزه‌ی سیاسی-اجتماعی مستقر است. یک بخش کشورهای توسعه‌یافته سرمایه‌داری است که در آن حقوق اجتماعی و سیاسی زنان در بسیاری از جهات رشد یافته و به‌طور نسبی به حقوق برابر با مردان دست‌یافته‌اند.

این امر برابری حقوق با مردان در واقع در بحث حقوق زنان از اهمیت پایه‌ای برخوردار است. در واقع آنچه از ابتدای این جنبش مثلاً از ابتدای قرن نوزده و با شروع انقلاب صنعتی در غرب، مضمون اصلی جنبش آزادی زن را جهت می‌داد، در بهترین حالت و موقعیت عبارت بوده است از حق برابر با مردان در مقابل قانون و برخورداری از حقوق اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی. این امر صحیح است که زنان به سبب جنسیت خود، خواهان مطالبات ویژه‌ای نیز بوده‌اند که در جنبش‌های اعتراضی آنان این مسائل منعکس گردیده است؛ از جمله مرخصی‌های ایام بارداری و زایمان، معاف شدن زنان از کار شبانه و برخی کارهای سخت و زیان‌آور هم چون کار در معادن و کارهایی که انجام آن مستمراً و به مدت طولانی آنان را به دور از خانه قرار می‌دهد. از این موارد که بگذریم، در اساسی‌ترین موارد، برابری طلبی مضمون اساسی جنبش زنان در نظام‌های بورژوا دموکراتیک بوده است و هم چنان این آزادی‌خواهی چه در این جوامع و چه به‌ویژه در جوامع توسعه‌نیافته شرقی، آسیایی و آفریقایی، به‌ویژه کلیه جوامعی که در چنگال سنت‌های قبیله‌ای، مذهبی و مردسالارانه، از اهمیت اساسی برخوردار است.

اگر از دیدگاه غیر طبقاتی به این جنبش نگاه کنیم به یک سری مضمون‌های عام و به‌اصطلاح غیر ایدئولوژیک و اساساً بورژوا دموکراتیک برخورد می‌کنیم که مضمون اساسی آن‌همان حق برابری با مردان در کلیه‌ی شئون اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی است. از سوی دیگر از منظر طبقاتی، زنان کارگر، زنان بورژوا و خرده‌بورژوا، جهت پیگیری مطالبات اقتصادی و اجتماعی خود، بر اساس یک پایگاه معین طبقاتی، از همان جایگاه و پتانسیلی برخوردارند که مردان این طبقات با آن دست‌وپنجه نرم می‌کنند؛ یعنی برای نمونه یک زن بورژوا به‌عنوان بخشی از

بورژوازی در قلمرو مبارزه‌ی سیاسی-اقتصادی بورژوازی تلاش می‌کند و یک زن کارگر به‌عنوان مضمون مبارزه طبقاتی، سیاست طبقاتی کارگران را دنبال می‌نماید. در این جا نکته دقیقی که همان گره‌گاه و مفصل جنبش عام زنان با جنبش طبقاتی است مطرح می‌گردد؛ یعنی زن به‌عنوان یک جنسیت هنگامی که در پایگاه طبقاتی خاصی قرار می‌گیرد و موقعیت اقتصادی و اجتماعی ویژه‌ای را دارد، آیا از همان سطح و امکان و قدرت مردان در همان پایگاه طبقاتی مشابه برخوردار است یا خیر. برای مثال آیا کارگران زن از لحاظ شمول قانون کار و اجرای آن همانند کارگران مرد به حساب می‌آیند و یا به‌عنوان جنس دوم، ضعیف و درجه‌دو، مشمول تبعیض و لذا استثمار بیشتر قرار می‌گیرند؟

طبیعی است در صورت اخیر جنبش زنان به‌صورت عام در این قلمرو مداخله می‌کند و خواستار برابری حقوق زنان با مردان در این عرصه‌ی معین طبقاتی می‌شود.

(۳)

درواقع جنبش زنان به‌صورت عام یعنی حق برابری با مردان در تمامی روندهای اقتصادی-اجتماعی سیاسی فرهنگی واجد یک مضمون صرفاً دموکراتیک و بورژوازی است و اساساً در چارچوب اصلاحات در قلمرو نظام سرمایه‌داری بایستی قابل تحقق باشد.

درعین حال اگر مسأله را به فراتر از جوامع پیشرفته سرمایه‌داری سوق دهیم و این جنبش را در جوامع عقب‌مانده، توسعه‌نیافته و سنتی آسیایی و آفریقایی و شرقی به‌طور کلی دنبال کنیم، آن‌گاه به پیچیدگی و سختی کار مواجه می‌شویم. در این جا با انبوهی نابرابری حقوقی، اجتماعی و فرهنگی روبرو هستیم که برای حذف و حل هر یک از آن‌ها حداقل با دو مانع جدی مواجه هستیم. اول حاکمیت‌های سنتی، استبدادی و توسعه‌نیافته‌ای هستند که حاکمیت ستمگرانه خود را با صدها و صدها بهانه و حربه ایدئولوژیک و فرهنگی و اجتماعی و به حساب توده‌ها تحمیل می‌کنند که نابرابری حقوقی زنان با مردان شکل غائی آن است. دوم مردم ستم دیده و طبقات استثمار شده

جامعه هستند که میراث دار استبداد و خفقان سیاسی و فرهنگی قرن‌ها هستند و خود در سنگر خانواده استبداد جداگانه‌ای را مستقر ساخته‌اند. این دو مانع دست‌به‌دست هم، شرایط را برای سرکوب جنبش آزادی‌خواهانه زنان از هر لحاظ فراهم آورده‌اند.

در همین جا گفتنی است که سازمان‌های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی معینی که در جهت تحقق مطالبات زنان مبارزه می‌کنند، هر یک با توجه به اینکه نقطه کانونی مبارزه خود را بر کدام‌یک از این دو قطب مستقر سازند، برنامه‌های جداگانه‌ای را فرا راه خود قرار می‌دهند.

بخش قابل توجهی از زنان و سازمان‌های مربوط به آنان، مصاف فرهنگی را انتخاب می‌کنند و لذا بر آموزش خانواده و مردان و سوادآموزی و مبارزه با خرافه‌ها و سنت‌های پوسیده و ضد زن تأکید می‌ورزند.

بخش دیگری بر نقش قطعی و تاریخی حاکمیت‌های ارتجاعی در پایداری و استمرار نابرابری و از جمله نابرابری‌های ضد انسانی میان مردان و زنان، تأکید می‌نمایند و لذا مبارزه سیاسی علیه این دست از حاکمیت‌ها را در اولویت جنبش زنان قرار می‌دهند.

می‌توان از لحاظ عمق و رادیکالیزه‌بودن، جنبش اولی را اصلاح‌طلبانه و دومی را انقلابی قلمداد کرد.

طبیعی است که حزب سیاسی کارگری بر عامل دوم تأکید دارد و سرنگونی حاکمیت‌های ارتجاعی را فصل آغازین برابری زنان در جامعه می‌داند و در این راه مبارزه می‌کند. هم چنان که بر مبارزه‌ی عام زنان در چارچوبه‌های سرمایه‌داری، هم چون سایر مطالبات حداقلی و اصلاح‌طلبانه و بر اساس حق برابری زنان با مردان جدال می‌کند، امر رهایی زن را به‌هیچ‌وجه در چنین چارچوبه‌ای خلاصه نمی‌کند و این رهایی را موکول به رهایی جامعه از کمند شیوه‌ی استثمارگرانه سرمایه‌داری و تحقق سوسیالیسم می‌داند و برای آن بدون هیچ‌گونه ابهامی مبارزه می‌کند.



به‌عنوان جمع‌بندی از این بحث و به‌ویژه در پاسخ به اکسیون‌ها و عکس‌العمل‌هایی که هر از گاهی در میان برخی از جریان‌های چپ و کمونیستی در قبال مسائلی هم چون فمینیسم، برهنگی و برهنه‌نمایی، هم‌جنس‌گرایی، عشق دست‌جمعی، چندهمسری برای زنان و مردان به‌طور برابر، عشق آزاد و پدیده‌هایی از این دست به هدف شکستن تابوهای معین، راه می‌یابد و حول آن‌ها حزب‌ها و سازمان‌های سیاسی چپ بعضاً به‌عنوان انقلابی‌گری و رادیکالیسم، افراطی‌ترین مواضع را اتخاذ کرده و با ایجاد هیاهوهای رسانه‌ای و صرف انرژی بسیار، بر سر هر یک از این پدیده‌ها به فعالیت‌های مختلفی می‌پردازند، چند نکته را یادآور می‌شویم:

پدیده‌هایی از این چنین در چارچوب جوامع سرمایه‌داری غرب جنبش محسوب نمی‌گردند و بیشتر به‌عنوان پدیده و یا گرایش اجتماعی - یعنی پدیده‌ای که از لحاظ کمی و کیفی در حاشیه جامعه قرار گرفته و یک امر فرعی به حساب می‌آید - قلمداد می‌گردند. شرکت‌کنندگان و فعالان این گرایش‌ها نیز فاقد یک پایگاه طبقه‌ای محکم و تعریف‌شده هستند و مهم‌تر اینکه از لحاظ سوخت‌وساز جامعه نقش مهمی ایفا نمی‌کنند. در بسیاری موارد نیز به‌صورت فردی و شخصی ظهور یافته و بیشتر خصلت نمای یک خواست و انگیزه خصوصی محسوب می‌گردند. در بهترین و آرمانی‌ترین شکل این پدیده‌ها را بایستی در چارچوب مطالبات حقوق بشری و امر خصوصی اشخاص و از زمره حقوق خصوصی افراد که جامعه بایستی آن را به رسمیت بشناسد و از حق آن‌ها در مقابل مخالفان دفاع کند، شناسایی کنیم و دموکراسی سرمایه‌داری هم از همین زاویه به آن نگاه می‌کند و برای آن‌ها قانون و مقررات تدوین می‌کند و به تدریج در قوانین خود تعریف و مسجل می‌سازد. بدین ترتیب این پدیده‌ها در هر میزان از گستردگی و ژرفی، ارتباطی با جنبش کارگری و جنبش زنان ندارد. در چارچوب دموکراسی بورژوازی این فعالیت‌ها و خواست‌ها سیر خود را طی می‌کند و موافقان و مخالفان خود را دارد.

حزب سیاسی کارگری به‌طور کلی از همه آزادی‌های فردی و اجتماعی مردم دفاع می‌کند و آن را در برنامه خود به‌طور شفاف و رسمی اعلان می‌نماید. تا آن جایی که به حقوق زنان و تحقق آزادی و برابری در جامعه سرمایه‌داری مربوط می‌گردد این امر در بخش حداقل یا دموکراتیک برنامه حزب کارگری به‌طور اصولی آورده می‌شود.

همه‌ی این ملاحظات اما به این معنا نیست که حزب کارگری و سوسیالیستی پرچم‌دار این‌گونه اکسیون‌ها و پراتیک‌ها گردد و رأساً و در سطح رهبری و مسئولان حزبی به میدان‌داری این‌گونه گرایش‌ها بپردازد. پرداختن به این امور به‌طور مستقیم و رأساً به‌هیچ‌روی اصولی نبوده و در جهت تقویت مبارزه دموکراتیک و سوسیالیستی طبقه نیست و سودی در بر ندارد.

رهایی زن هم‌چون رهایی کل بشریت تنها در محو جامعه طبقاتی و نظام استثمار و استقرار سوسیالیسم امکان‌پذیر است. هرگونه ادعای رهایی در این جنبش در چارچوب نظام موجود حتی در پیشرفته‌ترین جوامع سرمایه‌داری، توهم و خرافه‌ای بیش نیست. وظیفه حزب کمونیستی و کارگری این است که همواره درباره همه‌ی مسائلی که حل بنیادی و تاریخی آن در گرو محو نظام سرمایه‌داری و استقرار سوسیالیسم است، در کلیه جوانب فعالیت‌های تبلیغی و ترویجی خود تأکید ورزد و تلاش نماید و با توهمات که از سوی جریان‌ها و احزاب بورژوازی و سوسیال‌رفرمیستی تبلیغ می‌گردد، مبارزه نماید.

کاوه دادگری / ۸ مارس ۲۰۱۲

## «پایه‌گذاری حکومت کارگری - سوسیالیستی»

(در حاشیه طرح حزب اتحاد کمونیسم کارگری<sup>۱</sup>)

۱ - آلترناتیو سوسیالیستی در جنبش کمونیستی ایران پس از انقلاب ناتمام سال ۱۳۵۷، با یک تأخیر زمانی کوتاه، هدف و پرچم سیاسی بخشی از چپ رادیکال را تشکیل داده است و حرف تازه‌ای نیست. حکومت کارگری، سوسیالیسم، حکومت شورایی و ...، رویکرد و پرچم سیاسی اغلب سازمان‌ها و احزاب کمونیستی ایران بعد از انقلاب ۵۷ بوده است. اینکه تجمع و برآیند سیاسی و اهداف برنامه‌های این گرایش‌های را به‌عنوان آلترناتیو به هدف «گردآوری نیرو» قلمداد کنیم و آن را به‌عنوان و به هدف پرکردن خلأ سیاسی ناشی از «بی‌اشتهایی» چپ به کسب قدرت سیاسی قلمداد کنیم، حقیقتی در بر ندارد.

جنبش چپ ایران، چه هنگامی که حول «جمهوری دموکراتیک خلق»، حکومت مرحله‌ای و ایده‌آل خود را به توده‌ها معرفی می‌کرد و اعلان می‌داشت و چه بعدتر که اهداف استراتژیک خود را حکومت کارگری و سوسیالیسم معرفی می‌کرد، قصدش عبارت‌پردازی و خودنمایی و شوخی سیاسی نبوده و به‌طور جدی خواهان استقرار جمهوری انقلابی توده‌ای، حکومت کارگری، با هر تعبیر و تفسیری که از این مقولات داشته است، بوده و برای تحقق این امر، در شرایطی که از قضای روزگار هنوز درون توده‌ها و در داخل کشور بود و بخشی از نیرویش به خارج نقل‌مکان نکرده بود، در زیر چشم و تیغ رژیم هار اسلامی، مبارزه می‌کرده است. این حقیقت آن قدر آشکار است که حتی عقب‌مانده‌ترین و ناآگاه‌ترین افشار جامعه و نیز حکومت ضدانقلابی جمهوری اسلامی از همان روز اول استقرار نامیون خود، با آن آشنا و دست‌به‌گریبان بوده و به‌اصطلاح از «قدرت‌طلبی» و «اشتهای قدرت» کمونیست‌ها هراس داشته است. فراموش کردن این حقایق وقایع را به چه چیزی می‌توان نسبت داد. این که رفیق

<sup>۲</sup> «حزب اتحاد کمونیسم کارگری» اندکی بعد با صدور اعلامیه رسمی به تاریخ ۲۷ دسامبر ۱۳۰۱۲/۷ دی

۱۳۹۱ در «حزب کمونیست کارگری-حکمتیست» ادغام گردید.

منصور حکمت در بحث «حزب و قدرت سیاسی» مبارزه کمونیست‌ها را به‌عنوان یک امری که گویا کمونیست‌های ایران از آن غافل بوده‌اند، مطلبی غریب و فاقد حقیقت است. متأسفانه این کلمه آزاردهنده و غیر طبقاتی «اشتها» بدجوری فرصت‌طلبانه و پراگماتیستی و «از بالای سر توده‌ها» به نظر می‌آید که باید متصدیان جریان «کمونیسم کارگری» اساساً به فکر یک عبارت مناسب‌تر باشند.

۲- از همه مشهورتر و بارزتر شعار سرنگونی جمهوری اسلامی از همان فردای انقلاب ناتمام ۵۷، بود که به‌درستی شعار اصلی همه جریان‌های چپ رادیکال و انقلابی را تشکیل می‌داد و فی‌الواقع بهترین معیار برای جدا کردن صف انقلاب و ضدانقلاب درون جنبش‌ها و سازمان‌های سیاسی خارج از حاکمیت بود. تجربه‌های بعدی این سال‌ها نشان داد که چگونگی درک و برخورد با حاکمیت سیاسی، اساسی‌ترین معیار برای تشخیص ماهیت طبقاتی و سیاسی احزاب و گرایش‌های فعال و ذی‌نفوذ در عرصه‌ی سیاسی جامعه ما بوده است. هم‌چنان‌که این اصل را می‌توان به همه جنبش‌های مربوط به کشورهای دیگر در گذشته و حال، به‌طور اصولی و مارکسیستی تسری و تعمیم داد.

حال این سؤال از حزب «اتحاد کمونیسم کارگری» روی میز است که فکر می‌کنید نیروهای انقلابی که هزاران نفر از اعضا و هواداران کمونیست و کارگر خود اعم از پیر و جوان و زن و مرد جان خود را بر سر آن گذاشتند، چه منظور و هدفی را از سرنگونی رژیم دنبال می‌کردند؟ آیا آن‌ها کورکورانه و به شکلی آنارشیستی محو حاکمیت را به‌عنوان هدفی در خود می‌نگریستند و از بدیل و حکومت و شکل سیاسی جایگزین آن، تصویری نداشتند؟ آشکار است که پاسخ این پرسش با صراحت و قوت تمام منفی است و هر نوجوان کمونیست و انقلابی آن سال‌ها - که ما همواره به آن‌ها درود می‌فرستیم و یادشان را گرمی می‌داریم - به پیروی از سازمان و گروهی که به آن تعلق داشت و افزون بر این با تجربه اندک و غریزه

طبقاتی خود، این فعل‌وانفعال را با پوست و گوشت خود احساس می‌کردند و می‌فهمیدند که چه چیزی را نمی‌خواهد و چه چیزی را می‌خواهند. چه شرایط و سیاست و طبقه و رژیم باید برود و چه مجموعه سیاسی و اجتماعی و اقتصادی بایستی جایگزین گردد؛ و همین تصور و آرمان به آن‌ها انگیزه مبارزه می‌داد. برای نمونه کومه‌له در کردستان با کادرها، رهبران و چهره‌های شناخته‌شده‌ای که داشت، با نقشی که در سازمان‌دهی نهادهای توده‌ای و اداره شهرها و مناطق آزادشده ایفا می‌کرد، با سازمان‌دهی کوچ مریوان و مقاومت توده‌ای، با شرط و شروطی که برای پای‌میز مذاکره رفتن با رژیم تعیین می‌کرد عملاً دست‌اندرکار سازمان‌دهی قدرت سیاسی توده‌ای بود. حال عدم درک این واقعیت آشکار در جنبش انقلابی پس از ۵۷ که در «حزب و قدرت سیاسی» منصور حکمت بسیار شتاب‌زده و فرمالیستی وارد شده و به یکی از پایه‌ها و بنیان‌های تحلیلی و تبلیغ سیاسی گرایش «کمونیسم کارگری» تبدیل گردیده و در همه این سال‌ها ورد زبان فعالین این گرایش در همه طیف شده است، به چه چیزی جز بی‌خبری، فرمالیسم و قلب واقعیت منسوب کرد.

۳- اما طرح «شورای پایه‌گذاری حکومت کارگری - سوسیالیستی» که از جانب حزب اتحاد کمونیسم کارگری مطرح شده است و همه احزاب و نیروهای سیاسی اپوزیسیون چپ کمونیست و انقلابی را به تعهد و شرکت در سازمان‌دهی و شکل دادن به چنین آلترناتیوی فرامی‌خواند، به‌خودی‌خود و در این سطح از جنبش کارگری و کمونیستی که در آن به سر می‌بریم، گامی به جلو محسوب نمی‌گردد و نمی‌تواند در مدار مبارزه طبقاتی پرولتاریای ایران علیه نظام سرمایه‌داری حاکم نقش آگاه‌گرانه و متحدکننده‌ای را ایفا نماید. اگر قبول داریم که حکومت کارگری، حکومت طبقه کارگر است و نه حکومت ائتلافی از احزاب و سازمان‌های سیاسی چپ، پس چگونه در غیاب حضور طبقه کارگر سازمان‌یافته در شوراهای کارگری و در غیاب دخالت مستقیم رهبران و فعالین جنبش کارگری می‌توان حکومت کارگری - سوسیالیستی را پایه‌گذاری کرد؟

حکومت کارگری یعنی طبقه کارگر متشکل در دولت، یعنی طبقه کارگری که قدرت سیاسی را تسخیر کرده است، یعنی حکومتی که به دمکراسی مستقیم متکی است، بنابراین از نقطه نظر مارکسیستی تعدادی از احزاب و سازمان‌های چپ نمی‌توانند به نیابت از طبقه کارگر «شورای حکومت کارگری و سوسیالیستی» را پایه‌گذاری کنند.

قبل از هر چیز این طرح بنا به گفته طراحانش امری مربوط به آینده و پس از سرنگونی حاکمیت جمهوری اسلامی است و بنابراین برای موقعیت کنونی در راستای مبارزه طبقاتی ما، نقشی را نمی‌تواند به عهده گیرد و لذا کارکردی هم ندارد. به نظر می‌آید انگیزه طراحان در «اتحاد کمونیسم کارگری» عکس‌العمل نسبت به فعل‌وانفعالاتی است که از سال‌های انتهای جنگ سرد در نیمه دوم دهه‌ی ۸۰ میلادی در سطح کشورهای با رژیم‌های استبدادی و رو به سقوط، از سوی بورژوازی جهانی و ارتجاع بومی و منطقه برای ایجاد آلترناتیوهای جایگزین حاکمیت‌های لرزان و رو به سقوط و یا تاریخ‌مصرف گذشته، در جریان بوده است. افغانستان، عراق، ایران، تونس، لیبی، مصر و سوریه، کشورهای مشخصی هستند که متصدیان و فعالان سیاسی بورژوازی در این کشورها با حمایت امپریالیسم و ارتجاع بومی در هر یک از این کشورها به نیابت خود فرموده، به اصطلاح از بالای سر توده‌ها، جنبش‌های اصیل و حق‌طلبانه و عدالت‌خواهانه و ضداستبدادی توده‌های کارگر و زحمتکش را در این کشورها مهندسی کرده و کنترل نمایند. در ابتدا و هم‌زمان با روی کار آمدن رژیم اسلامی در ایران که خود نمونه‌ای رسوا از اجرای چنین سناریوهایی به طور موفقیت‌آمیز برای بورژوازی بود، پاکستان دوره ضیاءالحق و اعلام جمهوری اسلامی در آن، مبارزه جهادی در افغانستان و بعدتر غلبه طالبان بر این کشور و سقوط بعدی طالبان توسط ناتو نیروی ائتلاف و روی کار آمدن دولت دست‌ساز حامد کرزای، دور اول جنگ میان امپریالیسم «قانون‌مند» و «آزادکننده» بود؛ و تحولات سیاسی دو سال اخیر در شمال آفریقا و

خاورمیانه عربی دور دوم و تازه‌ی این «آزادسازی» می‌باشد. بی‌آنکه وارد ماهیت و جوهره این دست‌به‌دست شده حاکمیت‌ها، اهداف جنبش مردم و اهداف سرمایه‌داری جهانی و بومی در هریک از این کشورها و نیز بازتعریف آن در کلیت تاریخی و جهانی آن شویم، به بحث خود برمی‌گردیم.

طبیعی است که موقعیت، مجموعه شرایط و الزامات عملی و تاریخی، نقش و کارکرد و توازن قوای جهانی و داخلی آن‌ها، یعنی بورژوازی جهانی و بومی با ما یعنی کمونیست‌ها و پرولتاریای ایران بسیار متفاوت است؛ بنابراین نحوه و شکل مبارزه سیاسی و «آلترناتیو سازی» ما هم با بورژوازی و سخن‌گویان و کارگزاران و سازمان‌های حاضر و آماده آن‌ها ماهیتاً متفاوت است. حزب اتحاد کمونیسم کارگری از انتهای این پروسه و فقط کاتگوری «آلترناتیو سازی» را از آن‌ها اخذ کرده‌اند و به‌پیش‌زمینه‌ها، امکانات و موقعیت آن‌ها توجهی نکرده‌اند. طرح «آلترناتیو سازی» رفقا هیچ‌کدام از این ملاحظات را ندیده، نفهمیده و هضم نکرده‌اند. شتاب‌زده و فرمالیستی، هم چنان که در «حزب و قدرت سیاسی» این را به‌پیش‌گذاشته است. جالب‌تر این که در یکی از مصاحبه‌ها، مصاحبه‌گر ابراز نگرانی می‌کند که آیا این طرح، نقطه‌نظرات مطروحه در «حزب و قدرت سیاسی» را خدشه‌دار نمی‌کند؛ که رفیق مصاحبه‌شونده خوشبختانه به مصاحبه‌گر اطمینان می‌دهد که نه به‌هیچ‌وجه چنین تناقضی وجود ندارد و فی‌الواقع هم وجود ندارد و این طرح وجوه مشترکی با سایر بخش‌های کمونیسم کارگری دارد.

۴ - در پایان و لاجرم این پرسش جلوی ما قرار می‌گیرد که در موقعیت فعلی، ضروری‌ترین امر وظیفه‌ای که جلوی ما نیروهای کمونیست و چپ در ایران قرار دارد و بایستی همه فعالیت‌های علنی و مخفی، رسمی و غیررسمی، داخلی و خارجی خود را حول‌وحوش تحقق آن به عمل آوریم چیست؟ پرسش چیست و پاسخ کدام است؟  
امر مبارزه طبقاتی پرولتاریای ایران علیه بورژوازی در حال حاضر جهت ارتقاء و پیش

روی به چه چیزی نیاز دارد؟ پاسخ خیلی شفاف و فوری و به تقریب همیشگی است: آگاه کردن، متشکل کردن و سازمان‌یابی طبقه کارگر، تلاش برای ایجاد هماهنگی و همکاری در میان بخش‌های مختلف فعالین و رهبران جنبش کارگری در هر جا و هر زمان و به هر میزان که امکان‌پذیر است، متحد و سراسری کردن جنبش کارگری بر متن دخالت فعالانه در مبارزات جاری طبقه کارگر که با توجه به اوضاع فلاکت‌بار اقتصادی روندی رو به رشد دارد. این امر چگونه انجام می‌شود و چه پروسه و برنامه و طرحی را بایستی به‌عنوان برنامه و طرح راهبردی بایستی دنبال کرد؟

پاسخ این پرسش در پرسش قبلی کاملاً به جلو به سطح کشیده شده است و نیازی به تفکر پیچیده و آرمان‌گرایانه و نقشه‌های حیرت‌انگیز و نبوغ‌آسا ندارد. نیروهای کمونیست بنا به ماهیت اهداف و استراتژی سیاسی‌ای که دارند امر آگاه‌گری و سازمان‌یابی طبقه کارگر را در دستور کار و اولویت فعالیت‌های خود قرار داده‌اند و این وظایف را بر بستر مبارزات روزمره کارگران پیش می‌برند. طبقه کارگر اگرچه هنوز فاقد تشکل‌های صنفی و توده‌ای خود است اما در دل مبارزات خود و به‌ویژه در یک دهه اخیر نسل جدیدی از فعالین و رهبران کارگری را پرورده کرده است. ما در این دوره شاهد شکل‌گیری تشکل‌ها، نهادها و کمیته‌های مختلف کارگری بوده‌ایم که مستقل از دخالت‌های دولت و کارفرمایان به فعالیت خود ادامه داده‌اند. فعالین و رهبران رادیکال و سوسیالیست جنبش کارگری نقش ارزنده‌ای در ایجاد این تشکل‌ها و نهادهای کارگری داشته‌اند. تردیدی نیست که اتحاد عمل و همکاری این نهادها و تشکل‌ها و شبکه‌های مختلف فعالین کارگری تأثیرات مثبتی بر روند پیش روی جنبش کارگری دارد.

فعالین رادیکال جنبش کارگری ایران، بایستی با تمام نیرو انرژی و به‌عنوان وظیفه درجه اول و اساسی «اتحاد عمل» را در پایین و بالا، در سطح و عمق، در میان



پیشروان و فعالین و هواداران و در همه‌جا و به‌طور دائم، پیگیری نمایند. هم‌اکنون و در جنبش مبارزاتی روزانه کارگران ایران «اتحاد عمل» است که امر مبارزه طبقاتی را متشکل می‌سازد؛ ارتقاء می‌دهد؛ و قدرت بیکران طبقاتی را در پیش چشم توده‌ها، روشن‌تر و آشکارتر از هر آلترناتیو بورژوازی و طبقاتی دیگر، به معرض دید و نمایش می‌گذارد. امر «اتحاد عمل» امر امروز، هر روز و فردای ما است و به کلیت فعالیت‌ها و مبارزات ما در قبل و بعد از سرنگونی حاکمیت جمهوری اسلامی بورژوازی مربوط می‌گردد. هیچ مقوله و امر وظیفه‌ی دیگری درجه اهمیت و ضرورت، به این میزان و درجه نیست. لذا کمونیست‌ها و فعالین و پیشروان جنبش کارگری، تمام انرژی و نیروی خود را، هم پای شرکت در مبارزه روزمره علیه سنگرهای بورژوازی در عرصه اقتصاد، سیاست، فرهنگ و اجتماع، به‌پیش برند و «اتحاد عمل» را به‌عنوان برنامه مبارزاتی و شکل سازمانی مبارزاتی خود نصب‌العین خویش سازند.

در همین رابطه و در راستای پاسخگویی به این نیاز مبارزه طبقه کارگر و مبارزات آزادی‌خواهانه مردم ایران است که امر اتحاد عمل و نهادینه کردن همکاری‌های نیروهای کمونیست و چپ ایران اهمیت پیدا می‌کند. این امر باید با احساس مسئولیت سیاسی تمام به‌پیش رود؛ بنابراین اتحاد عمل و گسترش همکاری نیروهای کمونیست و چپ نه برای پایه‌گذاری حکومت کارگری - سوسیالیستی به نیابت از طبقه کارگر، بلکه به‌منظور ایجاد فضای سیاسی و روانی مناسب جهت گسترش اتحاد عمل و همکاری در میان گرایش رادیکال جنبش کارگری و دیگر جنبش‌های اجتماعی در ایران است. درواقع ما به ازای اجتماعی پیشرفت پروژه همکاری و اتحاد عمل احزاب، سازمان‌ها و نهادهای چپ و کمونیست باید در گسترش اتحاد عمل و همکاری نهادها و تشکل‌های مستقل جنبش کارگری، گرایش‌های رادیکال درون این جنبش و دیگر جنبش‌های اجتماعی پیشرو خود را نشان دهد.

این جهت‌گیری به‌درستی در سیاست «حزب کمونیست ایران» در زمینه تلاش برای

ایجاد «قطب سیاسی چپ» اعلان گردیده و پراتیک معینی نیز در این راستا به عمل آمده است و در حال حاضر - و بازهم از دیرباز به‌ویژه در میان فعالان کارگری و هواداران گروه‌ها و سازمان‌های چپ به‌صورت فشار از پایین به بالا - اینجاوآنجا از زبان این بخش جنبش ابراز گردیده و ضرورت آن از سوی توده‌های سازمانی درک گردیده است. جان‌سختی، بی‌عملی و بی‌توجهی رهبری سازمان‌ها و احزاب چپ و کمونیستی به این ضرورت تاریخی، عملی و سیاسی، به‌هیچ‌روی از سوی طبقه کارگر و سایر زحمتکشان و فعالین جنبش‌های دموکراتیک بخشودنی نیست و آن را به چیزی - متأسفانه - جز «اشتهای قدرت» نمی‌توان منسوب کرد.

۲۰۱۲/۰۴/۰۷ \* ۱۳۹۱/۰۱/۱۹

### کمونیسست‌های ایران و جنبش کارگری ما<sup>۳</sup>

در میان جنبش چپ ما معمول است که موقعیت وضعیت جنبش کارگری و جنبش کمونیستی به‌طور جداگانه مورد بررسی قرار می‌گیرد و معمولاً از جدا افتادگی، فقدان پیوند و عقب‌ماندگی یکی از دیگری، بحث می‌شود. در این جا قصد داریم که اندکی از این شیوه‌ی رایج، بی‌آنکه در فایده‌مندی آن تردید داشته باشیم، فاصله گرفته و شیوه‌ی دیگری و یا بهتر بگوییم، سنجه‌ی دیگری را برای ارزیابی این دو جنبش، به‌پیش کشیم؛ و آن مقایسه وزن، اهمیت و بلوغ این دو جنبش به‌طور مستقل و بی‌واسطه و میانجی‌چندوچون پیوند میان آن‌ها، می‌باشد.

به‌عنوان یک ارزیابی کلی و آغازین، به نظر می‌رسد جنبش کارگری بسیار تکامل‌یافته‌تر آماده‌تر و پیکارجوتر از جنبش کمونیستی در حال حاضر باشد. یک قیاس از موقعیت پراتیکی که این دو جنبش در آن به سر می‌برند می‌تواند این ادعا را در مقیاس زمانی زیادی به‌اندازه کل دوران انقلابی سال ۵۷ و پس از آن تا هم‌اکنون، ثابت نماید. آری می‌توان نشان داد که سطح و عمق این دو جنبش بسیار از هم فاصله گرفته‌اند.

درواقع امر گستره و عمق جنبش کارگری جهت دستیابی به مطالبات خود در همین موقعیتی که در آن قرار دارد و همه اتفاق نظر داریم که کارگران ما در شرایط تدافعی هستند و مطالبات آن‌ها تعرضی نیست و نیز جامعه آشکارا در شرایط افت

---

<sup>۳</sup> این ارزیابی را پس از جلسه با چند تن از وابستگان به محافل و سازمان‌های چپ مقیم کپنهاگ، پس از تظاهرات همبستگی با جنبش کارگری ایران در تاریخ شنبه ۲۷ اکتبر ۲۰۱۲ در این شهر، تنظیم گردیده. این یک نوشته مقدماتی می‌تواند باشد و یک روز صرف نوشتن آن گردیده. می‌توان برای تمام مدعیات آن مستندات کافی فراهم آورد.

انقلابی است و نه در موقعیت برآمد انقلابی، در چنین شرایطی کارگران در زیر چشم کارفرمایان و رژیم سرمایه‌داری و ضدکارگری جمهوری اسلامی و انبوه قوانین و مقررات ضدکارگری و مأموران و سازمان‌ها و ارگان‌های کارگر ستیز و سرکوب‌گر که مستقیم و آشکارا به پاسداری از سرمایه و کارفرمایان ریزودرشت آن ایستاده‌اند، حتی یک روز مبارزه روزمره خود را تعطیل نکرده و با استفاده از اشکال علنی، نیمه علنی، مخفی و غیرقانونی، مبارزات خود را سازمان می‌دهد و پی می‌گیرد. کارگران دست به اعتصاب می‌زنند. درون و بیرون کارخانه و محیط کار به راهپیمایی، راه‌بندان و تجمع اعتراضی می‌پردازند. از شهری به شهر دیگر و به پایتخت رفته و جلوی مجلس، ادارات مختلف دولتی ذی‌ربط و مسئول دست به تحصن اعتراضی می‌زنند و خواهان پاسخ‌گویی ارگان‌ها و اشخاص و نمایندگان ریزودرشت و حتی عالی‌ترین مقامات این ادارات جهنمی و عریض و طویل سرمایه‌داری می‌شوند. کارگران ما دست به گروگان‌گیری، اشغال کارخانه و کنترل مالی و حسابرسی کارخانه و شرکت می‌زنند و بسیاری اشکال دیگر مبارزاتی را به تناسب توان و قدرت خود در هر جا و زمانی که اقتضا کند به‌پیش می‌کشند و به صحنه می‌آورند و این همه را نه در شرایط امن خارج از کشور و بی‌هراسی از بگیر و ببند پلیس و داروغه و از دست دادن نان و معیشت و یا در عمق خانه‌های امن تیمی و به شکل هسته‌ای و سازمانی، بلکه در مقیاس ده‌ها، صدها و هزاران کارگر پیکارجو به پا خاسته در میدان باز و آشکاری که به پهنای تمام کشور است و زیر چشم داروغه و گزمه و در مصاف با دار و درفش به‌پیش می‌برند.

اما فعالان و هواداران رنگارنگ جنبش کمونیستی ما در خارج به چه کاری مشغول‌اند؟

در بهترین حالت به اکسیوینسیم می‌پردازند و در همایش‌هایی بسیار کوچک و اندک، پرچم‌های رنگارنگ خود را جدای از هم در معرض دید سیاست‌کاران و مردم اروپا می‌گذارند؛ و این بخش پیگیر آن‌هاست. بخش‌های زیادی نیز

به طور کلی عطای این جنبش را به لقایش بخشیده و به مرور از این «حزب» تا و «سازمان» تا کناره‌گیری کرده و در محافل و سایت‌ها و پلتاک‌ها و پیج‌های شبکه‌های اجتماعی و انواع دیگر فضاهای مجازی پخش گردیده‌اند. بخشی نیز نیروی خود را در اکسیون‌های مبتذل و بی‌ربط با منافع کارگران ایران، به هم‌سرایی با انواع و اقسام جنبش‌های فمینیستی، مذهب ستیزی صرف، بدن نمایی و جنس پرستی مشغول‌اند. بدتر این که همه‌ی این خرده اعتراضات را که در حقانیت آن‌ها شکی نیست به شکلی پراکنده و خرد و محفلی انجام می‌دهند و تقریباً از کوچک‌ترین اتحاد عمل و اشتراک مقطعی و آنی عاجز و ناتوان هستند.

\*

از ابتدای سال جاری، کارگران ایران در شمار ده هزارتایی طوماری را به امضای کارکنان ده تا کارخانه و بنگاه اقتصادی و تولیدی در شهرهای مختلف رسانده و مطالبات خود را کتباً و رسماً به وزارت خانه‌های ذی‌ربط داده‌اند و این کار را همین چند روز پیش به‌عنوان مرحله دوم از این مبارزه تکرار کرده و طوماری با ده هزار امضای دیگر تهیه و با اسم‌ورسم و نشانی و تمام‌قد به ارگان‌های رژیم ارسال داشته‌اند. این مطالبات دیگر صرفاً تدافعی نیستند. در اعتراض به سطح دستمزدها، عدم پرداخت دستمزدها، بیکار سازی کارگران و ناامنی شغلی، نحوه بیمه کارگران ساختمانی، اصلاحیه وزارت کار به قانون کار، تداوم موجودیت شرکت‌های پیمانکاری، قراردادهای موقت و سفید امضا، اعمال ۵ درصدی ارزش‌افزوده بر کلیه مایحتاج زندگی، توقف اجرای ماده ۱۰ قانون نوسازی صنایع و تغییر نحوه محاسبه حقوق بازنشستگی را در مطالبات خود گنجانده‌اند. مطالباتی که دیگر می‌توان گفت مضمون آشکار تعرضی و پیش‌روانه و هجومی را دارند. مطالباتی که هم‌اکنون کارگران انگلستان، اسپانیا، ایتالیا، یونان و دیگر کشورهای پیش‌رفته غرب، هم بر سر این مطالبات با دولت‌های خود درگیر هستند.

به خاطر اهمیت و جایگاه این رویداد، اندکی بیشتر بر سابقه و مسیری که این دو طومار طی کرده‌اند تأکید نماییم.

به گزارش سایت «اتحاد آزاد کارگران ایران» در گزارشی تحت عنوان: به طومار اعتراض به حداقل دستمزدها پیوندیم، روز شنبه ۲۷ خردادماه (۱۳۹۱) به تعداد ده هزار امضای مرحله اول طومار اعتراض به حداقل دستمزدها، توسط هماهنگ‌کنندگان این اعتراض تحویل وزارت کار شد. هم‌زمان رونوشت این طومار به نهاد رسیدگی به شکایات مردمی ریاست جمهوری و مجلس شورای اسلامی نیز تحویل داده شد.

هماهنگ‌کنندگان اعتراض به حداقل دستمزدها در نامه‌ای که ضمیمه امضای ده هزار کارگر، تحویل وزارت کار دادند نوشته‌اند: میلیون‌ها کارگر در سراسر کشور معترض به وضعیت موجود هستند و در این راستا اقدام به جمع‌آوری طومار اعتراضی برای صیانت از زندگی خود و خانواده‌هایشان کرده‌اند.

به نقل از سایت «اتحاد آزاد کارگران ایران»، امضای این طومار به مناسبت روز جهانی کارگر آغاز شد و تاکنون هزاران کارگر به‌طور متحدانه‌ای آن را امضا کرده‌اند... امضای این طومار در سراسر کشور ادامه دارد و هزاران امضای دیگر در راه است. این امضاها به‌صورت مرحله‌ای و در هر مرحله ده هزار امضا تحویل نهادهای مربوطه خواهد شد.

به گزارش سایت نامبرده:

ده هزار امضایی که امروز تحویل وزارت کار شد توسط کارگران استان‌های تهران، قزوین، خوزستان، مرکزی و یزد از کارخانه‌ها و شرکت‌های مختلفی از جمله: فرش پارس - ایرساکو - کاشی کویر یزد - لاستیک البرز - فرنج و ناز نخ - شرکت ایران چوب - پروفیل یزد - صنایع فلزی شماره ۱ - کارخانجات شهید قندی - شرکت ایران ریس - تک تاز موتور - کارخانه صنایع فلزی شماره ۲ - کارگران ساختمانی - کارکنان و پرستاران برخی بیمارستان‌های تهران - شرکت

راه آهن یزد- شرکت واحد اتوبوس رانی تهران- ریسندگی یزد باف- مجتمع های پتروشیمی در جنوب کشور از جمله پتروشیمی بندر امام، پتروشیمی کارون و...- نخ البرز، شرکت فراوری نسوز پارس و کارخانه های دیگری در شهرستان ساوه جمع آوری شده اند.

در بخشی از نامه هماهنگ کنندگان طومار اعتراضی به وزیر تعاون کار و رفاه اجتماعی آمده است:

جناب وزیر!

میلیون ها کارگر در سراسر کشور معترض به وضعیت موجود هستند و در این راستا اقدام به جمع آوری طومار اعتراضی برای صیانت از زندگی خود و خانواده هایشان کرده اند. لذا بدین وسیله طومار مرحله اول کارگران نقاط مختلف کشور به تعداد ده هزار امضا در اعتراض به سطح دستمزدها، عدم پرداخت دستمزدها، بیکار سازی کارگران و ناامنی شغلی، نحوه بیمه کارگران ساختمانی، اصلاحیه وزارت کار به قانون کار، تداوم موجودیت شرکت های پیمانکاری، قراردادهای موقت و سفید امضا، اعمال ۵ درصدی ارزش افزوده بر کلیه مایحتاج زندگی، توقف اجرای ماده ۱۰ قانون نوسازی صنایع و تغییر نحوه محاسبه حقوق بازنشستگی به ضمیمه این نامه تقدیم می گردد. بدون تردید خواست های کارگران کشور فراتر از آن چیزی است که در متن طومار اعتراضی آمده است اما کارگران امضاکننده طومار و ما به عنوان هماهنگ کنندگان این طومار انتظار داریم و تأکید می کنیم در قدم اول برای رسیدگی به مطالبات میلیون ها کارگر در سطح کشور، می باید خواست های مطرح شده در این طومار فوراً مورد رسیدگی قرار بگیرند... (همه جا تأکید از ماست)

هم چنان که انتظار می رفت این نامه علیرغم انعکاس گسترده در مطبوعات و روزنامه ها و سایت ها و خبرگزاری های کشور، هیچ گونه پاسخی از سوی مخاطبان نامه داده نشد. این امر حداقل نشانه دواقعبت اساسی و مهم در روابط میان حاکمیت ضدانقلابی جمهوری اسلامی و کارگران ایران است.

اولین علتی که می‌توان برای بی‌پاسخ ماندن نامه اعتراضی کارگران برشمرد، فقدان توانایی و ظرفیت و پتانسیل از سوی رژیم سرمایه‌داری ایران است که در بی‌کفایتی مزمن و بی‌درمان، بحران عدم مشروعیت و انزوای سیاسی و اجتماعی، ورشکستی اقتصادی و بی‌افقی سیاسی دست‌وپا می‌زند و در کالبد پوسیده و مفلوک خود با ترس‌ولرز و درعین‌حال با چنگ و دندان از هستی حقیر و بی‌مایه خود به کمک انواع مزدوران و پاسداران سرمایه، دفاع می‌کند.

دومین علت، از ماهیت یکسره ضدکارگری و ضد مردمی آن برمی‌خیزد که از ابتدای عروج تبه‌کارانه و ناخجسته خود، بر امواجی از دزدی و اختلاس و دروغ و جهالت و خرافه و راهزنی و غارت، سوار و بر منافع فوری و فوتی اکثریت توده‌های کارگر و زحمتکش، پشت کرده و در یک کلام به بالا کشیدن و دزدیدن و پای مال کردن حق‌و حقوق توده‌ها و در رأس آن کارگران زحمتکش و سازنده این کشور مشغول بوده است.

در دومین اقدام سراسری و بی‌سابقه کارگران ایران به فاصله سه ماه بعد از نامه و طومار اول، در ۲۷ خرداد ۱۳۹۱، دومین نامه و طوماری حاوی ۱۰۰۰۰ امضای دیگر که توسط بخشی دیگر از کارگران با اسم‌ورسم و نشانی تنظیم گردیده بود، تحویل مقامات فوق‌الذکر گردید. بنا به گزارش «اتحاد آزاد کارگران ایران» در گزارشی با عنوان: به طومار اعتراض به حداقل دستمزدها بیبوندیم،

با تحویل ده هزار امضای دیگر به وزارت کار، بیست هزار کارگر کارخانه‌های مختلف از سراسر کشور در اعتراض به تورم و گرانی، خواهان افزایش دستمزدها و بهبود شرایط کار خود شدند. در ادامه این گزارش آمده است:

بنا بر اظهار هم‌هنگ‌کنندگان این طومار در طول سه ماهی که از تحویل مرحله اول این امضاها به وزارت کار می‌گذرد تاکنون این وزارتخانه و دیگر نهادهای مسئول هیچ عکس‌العملی به طومار اعتراضی کارگران نداده‌اند و به همین دلیل هم‌هنگ‌کنندگان طومار در نامه دوم خود که ضمیمه ده هزار امضای دیگر



کرده و امروز آن را به وزارت کار تحویل دادند نوشته‌اند: بدیهی است در صورت عدم توجه وزارت تعاون و کار و رفاه اجتماعی به خواسته‌ها و به زندگی و معیشت میلیون‌ها کارگر که در زیر چرخ‌های تورم و گرانی‌های سرسام‌آور موجود در حال نابودی است کارگران نظاره‌گر به تباهی کشیده شدن هستی و بقا خود نخواهند شد و اعتراضات خود را نسبت به ادامه وضعیت حاضر تشدید خواهند کرد.

بنا بر گزارش‌های رسیده به اتحادیه آزاد کارگران ایران ده هزار امضای دیگری که امروز تحویل وزارت کار شد توسط کارگران استان‌های تهران، کردستان، مازندران، آذربایجان شرقی، مرکزی، یزد، خوزستان و از کارگران کارخانه‌هایی همچون شرکت بسته‌بندی ایران، کیان تایر، چینی ارس، داروسازی دانا، رانندگان شرکت واحد، نورد پروفیل ساوه، شرکت آونگان، شرکت صنایع اراک، فولاد گزین، کارگران راه‌آهن، کارگران ساختمانی، موتورسازان، کبریت‌سازی تبریز، کارگران معدن کوشک و چندین کارخانه دیگر جمع‌آوری شده بود.

در بخشی از نامه دوم هماهنگ‌کنندگان طومار اعتراضی کارگران خطاب به وزیر کار- یعنی همان وزارت تعاون کار و رفاه اجتماعی!- آمده است:

این دومین نامه ما به جنابعالی است. ما به‌عنوان هماهنگ‌کنندگان طومار اعتراض به سطح دستمزدها و دیگر شرایط کار و زیست کارگران، نامه‌ای را در تاریخ ۲۷ خرداد ۹۱ به همراه ۱۰ هزار امضا تحویل وزارتخانه شما دادیم. از آن تاریخ بیش از سه ماه می‌گذرد و شما هیچ پاسخی به طومار اعتراضی هزاران کارگر نداده‌اید.

عدم پرداخت دستمزدها، بیکارسازی‌ها، قراردادهای موقت، ناامنی شغلی، دستمزدهای بشدت زیرخط فقر و تورم و گرانی بیداد می‌کند بسیاری از اقلام غذایی و رفاهی به‌صورت روزانه و با سرعتی غیرقابل‌تصور در حال برچیده شدن از سفره خالی ما کارگران است. از اواخر سال ۹۰ و به‌ویژه از چند ماه گذشته تاکنون هزینه‌های زندگی چندین برابر شده است. هیچ نوع کالا و یا خدماتی در این مملکت پیدا نمی‌شود که قیمت آن‌ها در طول این مدت افزایش ده‌ها درصدی پیدا نکرده باشد. از

عوارض بزرگراه‌ها و هزینه حمل‌ونقل تا مصالح ساختمانی و اجاره‌بهای منازل مسکونی تا هزینه‌های خدمات بانکی و دفاتر اسناد رسمی تا قیمت لبنیات و نان و مرغ و تخم‌مرغ و گوشت و میوه تا هزینه‌های آموزش و بهداشت و درمان و خلاصه هر آنچه برای بقا و نفس کشیدن یک انسان لازم و حیاتی است گاهی تا چندین برابر افزایش قیمت داشته‌اند. این افزایش سرسام‌آور قیمت‌ها به‌ویژه در طول یک سال گذشته در حالی صورت گرفته است که میانگین دستمزد ما کارگران در این مدت (سال ۹۰ و ۹۱) فقط ۱۳ درصد افزایش پیدا کرده است و متوسط دریافتی ماهیانه میلیون‌ها کارگر تازه اگر در این مدت به دلیل قطع یارانه حامل‌های انرژی و تعطیلی کارخانه‌ها به خیل بیکاران نپیوسته باشند و موفق به دریافت به‌موقع دستمزدهای خود شوند بین ۳۰۰ تا ۷۰۰ هزار تویمان در ماه است. ما در نامه قبلی خود بر این مسئله انگشت گذاشتیم و بر این حقیقت غیرقابل‌انکار تأکید کردیم که چنین دستمزدی به‌ویژه در مراکز استان‌ها کفاف اجاره‌بهای حقیرترین منزل مسکونی را نیز نمی‌دهد آن‌وقت و تحت چنین شرایطی شما به‌عنوان وزیر تعاون، کار و رفاه اجتماعی و به‌عنوان ارگانی که حق تعیین قیمت فروش نیروی کارمان را از ما کارگران سلب کرده‌اید و تعیین حداقل دستمزد را در اختیار وزارتخانه خود قرار داده‌اید نه تنها صدایتان در نیامده است بلکه حتی زحمت پاسخگویی به خواست کتبی و امضاشده هزاران کارگر را نیز به خود نداده‌اید. طوری که به نظر می‌آید وزارتخانه شما هیچ ربطی به کارگران و زندگی و معیشت آنان ندارد.

نامه اعتراضی با این هشدار خاتمه می‌یابد:

بدیهی است در صورت عدم توجه وزارت تعاون و کار و رفاه اجتماعی به خواست‌ها و به زندگی و معیشت میلیون‌ها کارگر که در زیر چرخ‌های تورم و گرانی‌های سرسام‌آور موجود در حال نابودی است کارگران نظاره‌گر به تباهی

کشیده شدن هستی و بقا خود نخواهند شد و اعتراضات خود را نسبت به ادامه وضعیت حاضر تشدید خواهند کرد. (همه‌جا تأکید از ماست)

در پی این اقدامات و در هر دو مرحله، بسیاری از روزنامه‌ها و سایت‌های رسمی و متعلق به فراکسیون‌های مختلف حاکمیت، به انعکاس این رویداد پرداخته‌اند. سایت‌ها و نشریات اندک مستقل و مترقی نیز در انعکاس این دو رویداد تلاش ورزیده‌اند. از سوی دیگر، سخنگویان، نمایندگان مجلس و مقامات حکومتی، فرصت را غنیمت شمرده و با تأیید مفاد و خواست‌های کارگران، با آن ابراز هم‌دردی کردند. در عین حال ستم‌گری و فساد و بی‌کفایتی رژیم چنان آشکار و رسوا است که هیچ‌یک از این مقامات و محافل که خود بخشی از دستگاه ستم‌گری سرمایه هستند و در سرکوب خواست‌های کارگران و مردم ایران در هیچ برهه‌ای از حیات ننگین خود، ذره‌ای به خود تردید نکرده‌اند، اکنون بزدلانه و از هراس خشم بیشتر اعتراض‌کنندگان که به درستی کل طبقه کارگر ایران را نمایندگی می‌کنند، با آنان هم‌دلی و هم‌دردی می‌نمایند.

کارگران ما اثبات کرده‌اند که با پراتیک خود و چشم‌انداز دخالت‌گری و رادیکالیسم و درس‌آموزی از سنت‌های مبارزاتی و درک پیشروانه و کمونیستی از شکاف عمیقی که میان طبقه کارگر و منافع سرمایه‌داران هست بایستی روی به سوی هم‌طبقه‌ای‌های خود، بر مطالبات و آرمان‌های حق‌طلبانه خویش رک و راست به وزیر سرمایه بگویند که در قبال این شرایط ویرانگر و ستمگرانه که مسئولیت آن مشخصاً و مستقیماً به عهده سردمداران و متصدیان حاکمیت است شمای وزیر کار نه تنها صدایتان در نیامده است بلکه حتی زحمت پاسخگویی به خواست کتبی و امضاشده هزاران کارگر را نیز به خود نداده‌اید. طوری که به نظر می‌آید وزارتخانه شما هیچ ربطی به کارگران و زندگی و معیشت آنان ندارد.

این در شرایطی است که جنبش کمونیستی و خارجه نشین ما از امضای یک بیانیه‌ی مشترک که حاوی مهم‌ترین خطوط برنامه‌ای و تاریخی پرولتاریای ایران باشد ناتوان است و در بیانیه‌ی اخیر خود موسوم به نشست مشترک ۲۵ گانه، موفق گردیده یکی از رقیق‌ترین و بی‌مایه‌ترین بیانیه‌های یک جنبش کمونیستی را به نام خود به ثبت برساند؛ و اسف‌بارتر این‌که در کم‌تر از سه ماه این تعداد امضاءکننده به سرعت به عدد ۱۷ رسیده و محافل و سازمان‌ها و حزب‌های اخیر که آخرین اعلامیه این نشست را امضاء نکرده‌اند، به یک معنا پشت آن را خالی کرده و نشان داده‌اند که به همان چند خط بی‌رمق و بی‌مایه بیانیه اول خود نیز اعتقادی نداشته و پای بند نبوده و به کارهای حاشیه‌ای و نظر ورزی و سخن‌وری و قلم‌زنی و اکسیون‌بیسیم در شرایط امن‌وآمان غرب بهتر دل خوش می‌دارند و سازگارند. این‌ها ویژگی سازمان‌های پیکارجوی طبقه‌ی کارگر نیست. این جدایی و خودداری برخی از امضاءکنندگان از همراهی با سایرین، به آن معنا نیست که باقیمانده‌های درون نشست به تمامی از خصوصیات برشمرده فوق‌میرا هستند. فقط آن‌ها هنوز به این چند بند بی‌رمق تا اندازه‌ای و نه کاملاً عملی وفادار مانده‌اند. همین.

این قیاس ما را مجاز می‌سازد که نگاهی از درون و با شفافیت و استقلال و انصاف به سمت‌وسو کم‌وکیف مقوله‌ای به نام جنبش کمونیستی، با هر تعریف و ارزیابی و اندازه‌گیری و گستره و مرزبندی که از آن داریم، بیندازیم و بکوشیم جایگاه و ربط و تناسب این جنبش را با جنبش کارگری واقعاً موجود و جاری تا اندازه‌ای مشخص و معین نماییم.

در این جا ما این یادآوری را مغتنم می‌شماریم که پراتیک و نفوذ چپ و سوسیالیسم را در میان فعالان و پیش‌روان و بخش‌هایی از جنبش کارگری تصدیق نماییم و امیدوار باشیم که این نفوذ و گسترش آگاهی سوسیالیستی میان کارگران ما هر چه بیشتر و عمیق‌تر ریشه دواند و شرایط مهیاتر و آماده‌تری را

برای اتحاد و تشکل و سازمان‌یافتگی کارگران درون حزب کمونیستی و کارگری فراهم آورد.

\*

در ایران، دیر یا زود و در تاریخ و زمانی که بر هیچ‌کس از هم‌اکنون معلوم نیست، برآمد انقلابی جنبش‌های مختلف اجتماعی اعم از جنبش کارگری و دموکراتیک از سوی همه و یا اکثریت توده‌های کارگر و زحمتکش و حتی بخش‌های قابل توجهی از بورژوازی مغلوب ورشکسته اقتصادی و سیاسی و طبقات میانی جامعه حول مطالبات و آرمان‌های گروهی و طبقاتی خود، سر بر خواهد آورد و سرنگونی جمهوری اسلامی به‌عنوان بزرگ‌ترین و مهم‌ترین مانع دسترسی به این خواست تا، در دستور کار اکثریت توده‌ها قرار خواهد گرفت. این که رژیم ضدانقلابی قادر خواهد شد بر بحران انقلابی از طریق سرکوب وحشیانه توده‌های به پا خاسته، فائق آید یا خیر به‌هیچ‌روی معلوم نیست و به ده تا عامل متغیر که از هم‌اکنون در حال تغییرند، چه در اردوی انقلاب و چه در اردوی ضدانقلاب حاکم، منوط می‌گردد؛ اما چند چیز از هم‌اکنون به‌عنوان چند اصل کلی بر ما معلوم است:

۱ - ضدانقلاب حاکم تاکنون آزمون توانایی سنجی خود را در مصاف با جنبش توده‌ای و با خواست سرنگونی، به‌هیچ‌روی از سر نگذرانده است. چون هنوز و تا این لحظه جامعه در موقعیت انقلابی و برآمد جنبش توده‌ای حول این خواست تاریخی و طبقاتی قرار نگرفته است. آن محافل و دسته‌جاتی که با دست‌پاچگی و شورمستانه رویداد سال ۸۸ و پس از آن را انقلاب می‌نامند، یا مفهوم و معنای انقلاب را درنیافته‌اند و احتمالاً آن را با جنبش یکسان انگاشته‌اند؛ یا اطلاعات و گزارش‌ها و اخبار غلط دریافت کرده‌اند و یا خیلی ساده از طریق نزدیک‌بینی مفرط و رفرمیسم لاعلاج خود، برای پیش‌گویی‌های تحقق‌نیافته‌شان ماتریال‌های دست‌ساز فراهم می‌آورند.

۲ - در قیاس با ساخت حکومت پهلوی این رژیم در وضعیت متزلزل و آشفته‌ای قرار دارد و همواره از یک بی‌ثباتی و بحران سیاسی مزمن که حاصل تضاد منافع

گروه‌بندی‌ها و فراکسیون‌ها و شاخه‌های مختلف بورژوازی ایران است، در رنج است. مضافاً این‌که در متن بحران جهانی سرمایه و تقلاب‌های ارتجاعی محافل و بلوک‌بندی‌های غارتگر سرمایه‌داری غرب و شرق، از دهه ۸۰ میلادی به این سو به‌ویژه سر برکشیدن و تشدید این بحران در سه‌ساله اخیر، این رژیم نیز به بدترین شکل، بار این بحران را بر دوش توده‌های کارگر و زحمتکش ایران آوار کرده است. رژیم سابق در هنگام سقوط تا اندازه زیادی از این دست نابسامانی و تزلزل و پریشانی، عاری بود.

۳ - خشم و کین و انگیزه‌ی پیکارگری و حذف کلیه آثار و نشانه‌ها و ابزارهای متعلقه و اختصاصی رژیم، بسیار بیشتر از دوران برآمد انقلابی سال ۱۳۵۷ خواهد بود. سابقه خون‌ریزی و توحش و سرکوبگری ضدانقلاب حاکم در متن بحران عمومی جهان سرمایه‌داری و افزون‌خواهی نیروهای مرتجع دینی و فرقه‌ای همپای نئولیبرالیسم محافظه‌کار و مرتجع محافل و دسته‌های گوناگون امپریالیستی در چهار دهه اخیر، در قیاس با رژیم پیشین، این انگیزه‌ها را بسیار تیزتر و براتر می‌سازد.

۴ - جنبش کارگری با تجربه‌اندوزی از جنگ طولانی و سنگر به سنگر خود با انواع و اقسام کارفرمایان و سرمایه‌داران خرد و درشت و خصوصی و نیمه‌خصوصی و دولتی و انواع ابزارهای سرکوب و بوروکراتیک و قوانین و مقررات دست‌وپاگیر و ضدکارگری و کثیری از سازمان‌های اسلامی و زرد و حکومتی در پوشش مدافع کارگر و به‌کارگیری انواع شکل‌های مبارزاتی و تشکل‌های علنی و نیمه‌علنی و مخفی به‌منظور راه‌اندازی و پیگیری این مبارزات و... بسیار آگاه‌تر، سازمان‌یافته‌تر و آماده‌تر از ماه‌های پیش از انقلاب ۵۷ وارد انقلاب آینده خواهد شد. صحنه مصاف سیاسی جهت به‌چنگ‌گیری قدرت و مراکز اقتصادی و نظامی و سیاسی، به هر صورتی که انکشاف یابد، طبقه کارگر ایران قطعاً یک طرف قوی و مدعی این کشاکش خواهد بود. این امر مستقل از رهبری و فراخوان این یا آن

حزب و سازمان کمونیستی و میزان نفوذ و اتوریته آن‌ها، به هر شکل و اندازه، این از خود جنبش کارگری مستفاد می‌گردد و بیرون می‌آید. در این تردیدی نیست.

۵ - این امر نیز روشن است که در چنان صورتی اگر طبقه کارگر که در انواع سازمان‌های اتحادیه‌ای و میلیتانت و شورایی متشکل خواهد گردید، نتواند حزب مخصوص خود، حزب کمونیستی با ترکیبی کارگری و انقلابی، در متن مبارزات اقتصادی و سیاسی و مبارزه طبقاتی جاری در آن اوضاع و احوال انقلابی، در میان خود بی‌پرواند و متشکل سازد و حول پرچم سوسیالیستی، ابتدا کلیه هم‌طبقه‌ای‌های خود و به تناسب، سایر طبقات و اقشار بینابینی جامعه را با خود همراه سازد. امر آلترناتیو سیاسی در غیاب سوسیالیسم و حکومت کارگری رقم خواهد خورد. جامعه منتظر هیچ حزب کمونیستی و کارگری و مردمی که نتوانسته‌اند خود را به میزانی که انقلاب طلب می‌کند سازمان دهند، نمی‌ماند. جامعه در چارچوب امکانات و سازوکارهای سرمایه‌داری باقی و اسیر خواهد ماند و دوران انقلابی با یک سری اصلاح و ترمیم و تغییر در اشکال و صورت‌های سرمایه پشت سر گذارده خواهد شد.

به‌عنوان جمله معترضه این را نیز محتمل می‌دانیم که در چنان شرایطی کارگران به‌سوی مطلوب‌ترین و در دسترس‌ترین سازمان و حزب کمونیستی موجود، گرایش یافته، هجوم برده و آن را به عرصه و ابزار مبارزاتی خود تبدیل نمایند؛ اما این که در چنان شرایط ناپایداری و در تحت ده تا عامل متغیر که از هم‌اکنون در کار تغییرند، این قرعه به نام چه حزب و سازمانی می‌افتد، این نیز بر هیچ سازمان و حزبی معلوم نیست. آموزه مارکسیسم همه‌جا بر این امر تأکید می‌نماید که سوسیالیسم زمانی می‌تواند به یک نیروی سیاسی بزرگ و سرنوشت‌ساز مبدل گردد که در پیوند نزدیک و تنگاتنگ با طبقه و جنبش کارگری باشد. افق و چشم‌انداز سوسیالیسم به‌عنوان یک امکان و رهیافت تاریخی در عرصه اجتماعی، صرفاً از طریق حضور و شرکت در پراتیک روزمره پرولتاریا و مبارزه‌ی این طبقه علیه بورژوازی و نظام سرمایه‌داری امکان ظهور و بروز می‌یابد. هرگونه تفکر، گرایش و استنتاجی که سوسیالیسم را در غیاب

طبقه و مبارزه جاری و تاریخی وی در نظر گیرد و در تاکتیک و سیاست و برنامه و نیز در تحقق عملی آن و در انقلاب و ساختار حکومت، نقش کارگران را کم‌رنگ کند و حزب، اراده‌ی روشنفکران کمونیست، نیروها و سازمان‌ها و نهادهای بورژوازی، شرایط متغیر و تسهیل‌کننده امپریالیستی و غیره را جایگزین حضور مستقیم طبقه کارگر نماید، چیزی جز فرصت‌طلبی، رفرمیسم و در عرصه‌ی سازمانی به‌غیراز سکتاریسم و بلانکیسم نیست.

ما ارزیابی خود را تا همین جا به پایان می‌بریم. ما به این مسأله آگاه هستیم که این دو جنبش هرگز نمی‌توانند از هم کاملاً جدا باشند و درهم‌آمیختگی این دو بنا به آموزه‌های مارکس و نگرش دیالکتیکی نه حاصل درهم‌آمیختگی فکر و عمل، ذهن و عین، بلکه دقیقاً حاصل انکشاف تاریخی طبقه کارگر و بورژوازی و حاصل فرآیند خود مبارزه طبقاتی -تاریخی این دو اردوگاه است. در بدترین شرایط نیز که به‌طور معمول و همواره از سوی رژیم‌های هار سرمایه‌داری در ایران و سراسر جهان، سرکوب و جدایی این دو را در رأس همه‌ی وظایف خود قرار داده‌اند ناشدنی است. این حقیقت برای ما تبدیل به چشم‌اندازی امیدوارکننده و خوش‌بینانه می‌گردد تا بخواهیم و تلاش کنیم که با تمام نیرو صداقت و انگیزه و اراده‌ی انقلابی، در مسیر درآمیختگی این دو جنبش بیش‌ازپیش تلاش ورزیم و طبقه خود را در مصاف جاری و تاریخی علیه نظام ویرانگر و ستم‌باره سرمایه، متشکل و متحد نماییم.

۲۹ اکتبر ۲۰۱۲



### قیام پنجاه و هفت: ضدانقلاب در انقلاب

قیام سال ۱۳۵۷، در متن جنبش انقلابی و ضد سلطنتی مردم و فشرده‌گی و انباشت مطالبات صنفی، طبقاتی و تاریخی جامعه، در گام اول سلطنت و برخی از ضمایم آن را از پیش پای خود برداشت و به طرز انقلابی به عمر سلطنت پهلوی و نظام شاهنشاهی برای همیشه نقطه‌ی پایان گذاشت. در این یادداشت، به یک سری استنتاج‌های نظری، درس‌ها و نتایجی که می‌توان از جنبش انقلابی ۵۷ و قیام متعاقب با آن دریافت کرد، می‌پردازیم.

#### چشم‌انداز عمومی:

قیام اما از همان ابتدای جنبش، نطفه‌ی شکست انقلاب را در خود می‌پروراند و خیلی زود می‌بایستی این شکست و استحاله‌ی انقلاب به یک مجموعه‌ی تازه‌ی ضدانقلاب و ارتجاع در رأس رهبری و سلطه‌ی بر انقلاب منجر گردد. این فرایند با فروکاستی مرزهای طبقاتی به زیان طبقه کارگر و زحمتکشان جامعه و در نتیجه دنباله‌روی آنان از بورژوازی لیبرال که این بار خود را پشت سر روحانیت پنهان کرده بود و عطای هم‌نشینی با سلطنت را به لقایش بخشیده بود و طیف گسترده‌ای از بازاریان، تجار و سرمایه‌های مالی میان‌مایه‌گان که در حاشیه حکومت پیشین اقتان و خیزان به بهره‌کشی از توده‌های مردم مشغول بودند و اینک هم چنان که در گذشته، نماینده و سخنگوی خود را در نهاد مذهب و روحانیت یافته و به‌پیش کشیده بودند؛ تکمیل گردید.

قیام در روزهای ۲۱ و ۲۲ بهمن که مراکز نظامی، انتظامی و امنیتی رژیم سلطنتی مورد هجوم توده‌های مردم در اکثر شهرها قرار گرفت و در هم کوبیده شد، اوج و قله‌ی جنبش انقلابی سال ۵۷ بود که به این شکل انجام شد و نتایج محتوم یک انقلاب ناتمام، شکست خورده، به انحراف رفته و توهم زده را یک‌جا و با صراحت تمام به نمایش گذاشت.

برای بحث و گفتگو در جنبه‌های مختلف این نتیجه‌گیری، می‌کوشیم هم چنان در سطح نظری، تحلیل خود را به‌صورت فشرده، به‌صورت ذیل ارائه نماییم. نتیجه‌ها و در س‌های قیام:

رویداد جنبش انقلابی و ضدسلطنتی که با قیام بهمن ۵۷ به اوج خود رسید، حتی در مقیاس بورژوازی خود، یک گام به عقب بود؛ اما از لحاظ حفظ سلطه‌ی سرمایه‌بر توده‌های کارگر و زحمتکش و تداوم نظام استثماری و استبداد و سرکوب مطالبات آزادی‌خواهانه و اقتصادی و سیاسی، یک پیروزی آشکار و عبرت‌آموز برای بورژوازی به‌طور کلی و به‌عنوان یک طبقه بود.

در متن ناکارآمدی و انفعال ابزارهای سرکوب پیشین هم چون ارتش، سازمان‌های امنیتی و نظامی و انتظامی و دستگاه عریض و طویل دیوانسالاری، لاجرم نهادهایی نوپا و گوش‌به‌فرمان هیأت‌حاکمه‌ی جدید شکل گرفت و استقرار یافت که هرچند در سرکوب انقلاب و توده‌های به‌جان آمده، به ابزارهایی کارآمد تحول یافت و تبدیل گردید، اما در تداوم خود و با حفظ تمایلات ایدئولوژی مذهبی، بلافاصله امر سازگاری نظام را با ملزومات و شرایط متعارف و نرمال بازار جهانی سرمایه وارد یک دوره بحرانی کرد که هنوز ادامه دارد.

ناکارآمدی نظام پیشین و ماشین سرکوب ویژه آن که در آستانه قیام و به‌ویژه پس از آن برای ضدانقلاب به قدرت رسیده یک علامت و نقشه‌ی راه بود که برای جمع‌وجور کردن خود بایستی به استقبال سازمان‌دهی جدید و خودویژه متناسب با دستگاه ایدئولوژیک و مدعیات ارتجاعی، ضدانقلابی و درعین حال پوپولیستی و لذا عوام‌فریبانه و سطحی برود دو پیام اساسی و خصلت نما برای اردوی انقلاب داشت که هنوز بایستی به‌عنوان درس‌های قیام و انقلاب به آن‌ها توجه کرد:

۱ - به میزانی که قدرت توفنده‌ی جنبش ضدسلطنتی به‌پیش می‌رفت و دستگاه ایدئولوژیک سازمانی و سرکوبگر رژیم پیشین را از کار می‌انداخت و یا به انفعال و ناکارآمدی می‌انداخت، این‌ها به‌منزله‌ی پیش روی و پیروزی هرچند

موقت جنبش انقلابی توده‌های کارگر و زحمتکش بود. این پیش روی به تقریب و به یک تعبیر می‌توان گفت تاریخی، تمام دوران پس از قیام و دوران حاکمیت ضدانقلاب جدید را در بر گرفت. این پیش روی متذکر این نکته نیز بود که هرگاه نظام حاکم نتواند به شکل سابق حکومت نماید و توده‌ها نخواهند به شیوه‌ی جاری سرکوب شوند و حکومت شوند، وارد دوران انقلابی و اعتلای جنبش می‌شویم.

قریب شش ماه جنگ فرسایشی، اعتصابات عمومی، تظاهرات خیابانی و رفت‌وآمدها و زد و بندهای سیاسی در میان اردوگاه انقلاب و ضدانقلاب که به کشته و زخمی شدن هزاران نفر از مردم به‌جان آمده ما انجامید، رژیم شاهنشاهی که یکی از منسجم‌ترین و دیرپاترین نظام‌های دیکتاتوری در سطح جهان را نمایندگی می‌کرد و عنوان «جزیره ثبات» و «ژاندارم منطقه» و «بهشت سرمایه‌گذاری» را با خود به یدک می‌کشید و دیکتاتور آن به رهبران و سردمداران غرب توصیه‌ها و رهنمودهای شاهانه می‌فرمود - و شاید به تقلید و تأسی از این ارنیه مضحک، سردمداران بسیار کوتاه قامت و کوتاه فکر جمهوری اسلامی از خمینی تا خامنه‌ای و احمدی‌نژاد به ادامه این رهنمودها به هم‌پالکی‌های فرادستان در غرب به‌طور مسخره‌ای هراز چند گاهی می‌پردازند - و با خبرنگاران و مباحثه‌گران غربی و شرقی، هیأت و شمایل روشنفکرانه به خود می‌بست، آری چنین رژیمی به چنان درجه‌ای از فرسودگی، انحطاط و انفعال و بی‌انگیزگی رسیده بود که تنها دو شبانه‌روز قیام توده‌ای برای درهم کوبیدن آخرین مقاومت‌های آن کفایت می‌کرد. این بزرگ‌ترین در انقلاب و قیام بهمن ۵۷ به ما بود.

۲ - به موازات و در تناسب با شکل‌گیری نهادها، دستگاه‌ها و سیستم‌های تازه سرکوب و اختناق در عرصه‌های مختلف مبارزه طبقاتی که به ایجاد دستگاه‌های جانشین و آلترناتیو انجامید، امر سرکوب و شکست انقلاب از سوی طبقه‌ی بورژوازی ایران و سرمایه‌ جهانی تأمین گردید. سپاه پاسداران؛ کمیته‌ها، دادگاه‌ها، بنیادها و شوراها ی گوناگون و همه در پوشش و به نام «انقلاب» چیزی جز عقب‌نشینی و شکست انقلاب و شکست توده‌های کارگر و زحمتکش نبود. در همین جا گفتی است

که جریان‌ات رویزیونیستی و ضدانقلابی هم چون حزب توده و فداییان اکثریت و جریان‌های دیگری که حامیان شرمگین نظام را تشکیل می‌دادند هم چون رنجبران، طوفان، مجاهدین و... که از این نهادها و ابزارهای تازه سرکوب دفاع می‌کردند، از چه میزان عمیق و علاج ناپذیری از توهم و سرگردانی ایدئولوژیک و نظری رنج می‌بردند و به چشم مردم و کارگران و جنبش انقلابی و کمونیستی نوپا که در حال شکل‌گیری و نوزایی بود، خاک می‌پاشیدند و به روی آنان شمشیر می‌کشیدند.

از دو روند متناقضی که برعکس یکدیگر و در تضاد باهم عمل کردند، یعنی قدرت انقلابی توده‌ها در خردکردن ماشین سرکوب رژیم پیشین و ایجاد ابزارهای تازه‌ی سرکوب توسط ضدانقلاب جدید که بگذریم، به جنبه‌های دیگری از این تحول و انکشاف متضاد و خصلت نما می‌رسیم که در ادامه به آن می‌پردازیم.

۳- در این قیام و پیش از آن در جنبش توده‌ای، هیچ تشکیلات از پیشی، برنامه دار، سازمان ده و دارای اتوریته‌ی سیاسی و سازمانی نقش نداشت و آنچه جریان یافت، یک جنبش خودانگیخته، اعتصاب توده‌ای و قیام پیروزمند برای در هم شکستن و روییدن نظام سلطنتی بود که به تمام معنا از دیالکتیک خود جنبش توده این و تجربه‌ای که کارگران و زحمتکشان شهری و لایه‌های میانی جامعه در طول جنبش اعتراضی فرا گرفته بودند، نتیجه و حاصل شده بود. این دیالکتیک چه بود و چگونه عمل می‌کرد؟

جنبش انقلابی و قیام نشان داد که خلق به پا خاسته در متن یک اعتصاب توده‌ای طولانی و جنگ و گریز فرسایشی خیابانی قادر هستند قوی‌ترین نیروهای سرکوب گر را ابتدا منفعل و زمین‌گیر نمایند و سپس از پای درآورند.

این نیز گفتمی است که مجموعه‌ی ارگان‌های سرکوب گر دیگر انگیزه‌ای برای تداوم سرکوب نداشتند و در گستره‌ی شهرهای کوچک و بزرگ و خیابان و میدان‌ها، سربازان و کادرهای دون پایه و میانی به تدریج از بدنه‌ی آرش و دستگاه

انتظامی جدا می‌گردند. بی‌افقی و انفعال سیاسی حاکمیت، بر این فروپاشی و انحطاط و انفعال تأثیری فزاینده و شتاب‌دهنده گذاشت.

۴ - جنبش توده‌ای تا هنگامی که طبقه کارگر با حزب و تشکیلات سیاسی و حرفه‌ای مخصوص خود در آن شرکت نداشته باشد گریزی ندارد جز اینکه از انواع و اقسام ایدئولوژی و هدف‌ها و برنامه‌های بورژوایی، ارتجاعی و ضدانقلابی، اما در پوشش‌های توهم آمیز هم چون آزادی، منافع ملی، دموکراسی و پارلماناریسم، پیروی نماید. این ایدئولوژی طبقاتی بورژوازی است که در دل جنبش انقلابی لانه می‌کند و توده‌ها را بی‌آنکه به حقیقت طبقاتی این ایدئولوژی پی ببرند، رهبری و هدایت می‌نماید. سیاست برای آنان تعیین می‌کند و شکل‌های دیگری از حکومت و دولت بورژوایی را برایشان به صورت آترناتیو، هدف و آرزو بازنمایی می‌نماید و جلوه‌گر می‌سازد و در اولین سربزنگاه و موقعیت، تحویل توده‌های به پا خاسته می‌دهد و به این ترتیب انقلاب را از محتوا و مضمون خود خالی می‌کند. ضدانقلاب را به نام انقلاب بر می‌کشاند و دور تازه‌ای از ستم و بهره‌کشی را این بار برای بخش‌های تازه به قدرت رسیده، یعنی دسته‌ای دیگر از راهزنان، فراهم می‌آورد. ناسیونالیسم، لیبرالیسم، پان‌اسلامیسم و نهاد مذهب و آخوند و روحانی و حکومت اسلامی و اخوان‌المسلمین و انواع دیگری از شکل‌های حکومتی که فقط جلوه‌ها و جنبه‌هایی از ایدئولوژی طبقاتی بورژوازی را منعکس می‌نماید، شکل‌های به‌ظاهر انسانی و مردم‌گرا و بشردوستانه است. دیکتاتوری‌های نظامی، سلطنتی، ولایت فقیه‌ی، فاشیسم و آپارتاید و حتی برده‌داری، شکل‌های صریح و خشن و روی دیگر سکه را نشان می‌دهد.

از همین رو خلق، ملت و مردمی که «همه‌باهم» و بدون سیاست مشخص طبقاتی در جنبش شرکت می‌کنند، در انتها به چیزی بیشتر از یک حکومت طبقاتی-بورژوایی دیگر دست نمی‌یابند. گیریم که حکومت تازه، در شکل، سیاست و سمت‌گیری و مناسباتش با بیرون از خود تا اندازه‌ای از حکومت پیشین متمایز باشد. هم چنان که

دولت جمهوری اسلامی از لحاظ شکل، سیاست و سمت‌گیری در مناسبات بیرونی خود با رژیم پهلوی متفاوت است.

##### ۵ - مرحله‌ی انقلاب:

رهایی طبقه‌ی کارگر صرفاً توسط این طبقه و در گرو متشکل شدن در اطراف برنامه‌ی سوسیالیستی و تشکل‌های حرفه‌ای و سیاسی و در عالی‌ترین سازمان خود، یعنی حزب کمونیستی و سوسیالیستی تأمین خواهد شد. این امر در شرایط تاریخی ایران، هیچ‌گونه مرحله‌بندی خاصی را در بر ندارد و هیچ پیش‌شرط دیگری از جنبه تاریخی در برنامه سیاسی پرولتاریا نمی‌گنجد. این‌که تغییر شکل‌های سیاسی و عقب‌نشینی موقت و موضعی بورژوازی در متن جنبش کارگری و توده‌ای، اشکال دیگری از دولت بورژوایی را به‌پیش می‌کشد و در نتیجه، شرایط برای پیش روی پرولتاریا در جهت تحقق مطالبات خود تسهیل می‌گردد، به‌هیچ‌روی این تغییرات را تا حد یک پرنسیب سیاسی و ایدئولوژیک ارتقاء نمی‌دهد. طبقه کارگر برای حکومت کارگری و سوسیالیسم مبارزه می‌کند و باید مبارزه کند. هرگونه دنباله‌روی آگاهانه توسط حزب‌ها و سازمان‌های چپ و کارگری از حزب‌ها و گرایش‌های بورژوایی و بدتر از آن دنباله‌روی توهم آمیز کارگران به شکل توده‌ای بی‌شکل و فاقد تمایز و مرزبندی و نشان ویژه طبقاتی خود، از جریانات غیرپرولتاری، نتیجه‌ای جز تداوم فلاکت و فقر و استثمار و بی‌حقوقی کارگران و اکثریت زحمتکشان جامعه را در بر ندارد.

در آستانه‌ی قیام بهمن و پس از آن، این «خطا»ی ایدئولوژیک و سیاسی در بخش غالب گروه‌ها و سازمان‌های چپ، خود را به شکل دومرحله‌ای کردن انقلاب در برنامه سیاسی و نظریه‌پردازی و تاکتیک غرق کرد که یک دیدگاه منشویکی و کوتاه‌بینانه و از جمله ارثیه‌های رویزیونیسم مدرن و استالینیسم بود که توسط نماینده بومی آن یعنی حزب توده تبلیغ و ترویج می‌شد و طیفی که بنا به خاستگاه طبقاتی و درک تاریخی و فهمی که از مارکسیسم را با خود حمل می‌کردند و عملاً

دنباله‌روان و رهروان آشکار و پنهان رویزیونسم بودند نمایندگی و به‌طور گسترده رشد کرد و نشو و نما یافت. این «ایده» که هفتادسال! است مرحله انقلاب ایران را دموکراتیک می‌داند که قرار است با شرکت طبقه‌ی کارگر، دهقانان، خرده‌بورژوازی و بورژوازی ملی که مقوله‌ی «خلق» و «مردم» را ساخته و اردوی انقلاب را تشکیل می‌دهند، در عمل به تاکتیک رسوا و آشکارا ضدانقلابی و ارتجاعی دارو دسته‌ی توده‌ای و اکثریتی و محافل و سازمان‌های شرمگین دیگر که دیر یا زود و درموقعیتی زیگزاگی و پشتک‌وارو زدن در عرصه ناپایدار سیاست روز، همه را به کام اپورتونیسیم درمان ناپذیر رویزیونیسیم اعم از خروش‌چفیسیم، استالینیسیم، مائوئیسم و غیره در می‌غلطانند، چه نتایج دیگری جز آنچه بر آن‌ها و فعالان و هوادارانشان و سازمان‌ها و تشکیلاتشان وارد آمد می‌توانست در بر داشته باشد؟

#### ۶ - ضرورت مبارزه‌ی ایدئولوژیک:

طبقات استثمارگر علاوه بر نظام اجتماعی و سازمان تولیدی که حافظ منافع آنان است و با انواع و اقسام ابزارهای بوروکراتیک و سرکوبگرانه از آن‌ها و منافعشان محافظت می‌کند، مجموعه‌ای از نهادها و دستگاه‌های اندیشگی، دینی و مذهبی و ایدئولوژیک را در اختیار دارند که مجموعه‌ی روبنایی جامعه را تشکیل می‌دهند. این «صورت‌های ایدئولوژیکی» است که آگاهی انسان‌های آن جامعه و از جمله طبقه‌ی کارگر را از آنچه در زندگی واقعی و تجربه روزانه جریان دارد، منعکس می‌کند؛ اما به گفته مارکس، هم چنان که آدم‌ها را بر اساس آنچه خود درباره‌ی خود می‌گویند نباید مورد داوری قرار داد، دگرگونی‌های یک جامعه‌ی معین نیز بر اساس این «صورت‌های ایدئولوژیکی»، یعنی مجموعه‌ی آگاهی‌های یک جامعه درباره‌ی تضادها و تضادم‌های طبقاتی‌اش، نبایستی مبنای داوری قرار گیرد؛ بلکه برعکس این آگاهی را از تضادهای زندگی مادی، از برخوردها و تضادم‌های موجود میان نیروهای مولد و مناسبات تولیدی حاکم توضیح دهیم.

مبارزه‌ی ایدئولوژیک حزب کمونیستی طبقه‌ی کارگر از چنین دیدگاه و راستایی برخوردار است که نقش باژگونگی ایدئولوژی‌های طبقاتی را به‌طور عینی و در پراتیک جامعه و مناسبات طبقاتی نشان می‌دهد و ضرورت فراروی از این باژگونگی و ازخودبیگانگی را در میان کارگران درگیر مبارزه تبلیغ و ترویج می‌نماید.

از این روی، آنچه احزاب، دسته‌ها و گرایش‌های مختلف سیاسی بورژوایی را در صحنه درگیری‌های طبقاتی در مصاف با طبقه کارگر، به پیش می‌برد و پیروزمند بیرون می‌آورد، بخشی هم به همین باژگونگی و توهمات ایدئولوژیکی مربوط می‌گردد که به‌وفور و در طی سده‌ها روی هم انباشته شده و در ناخودآگاه طبقه، به‌صورت وجدان، دین و مذهب و خرافه رسوب کرده است.

به این ترتیب است که توهمات مذهبی و اعتماد به روحانیت از سوی توده‌ها در سال ۵۷، آلترناتیو نجات‌بخش بورژوازی می‌گردد تا بتواند خود را در نقش آزادی‌بخش مردم ستم‌دیده و آزرده و جان به لب رسیده، جا بزند و بر امواج جنبش انقلابی سوار شود.

مبارزه‌ی ایدئولوژیک طبقه‌ی کارگر و حزب پیشرو کمونیستی - در صورت وجود - می‌بایستی پیگیرانه و شفاف و افشاگرانه علیه این توهمات ایدئولوژیک قاطعانه مبارزه می‌کرد، هم چنان که در عرصه‌ی سیاسی نیز می‌بایستی این مبارزه را علیه بورژوازی دنبال می‌نمود.

اگر در پیدایش استالینسم و توتالیتاریسم روسی، تعداد انگشت‌شماری در حزب بلشویک این خطر را فهمیدند و به مبارزه‌ی سیاسی - ایدئولوژیک علیه آن پرداختند، اما اکثریت حزبی با روند دور کردن پرولتاریا از مواضع قدرت سیاسی و اقتصادی همدست بودند. هم چنان که در سال ۵۷ تعداد اندکی از سازمان‌های چپ، نسبت به جناح‌ها بورژوازی که در توهمات ایدئولوژیک و پوپولیستی دارو دسته‌ی خمینی آشیانه‌ی امنی برای خود فراهم ساخته بودند و با خیزاندن اسب تروای خود



که یک ضدانقلاب به‌غایت ارتجاعی و عقب‌مانده بود، درون اردوگاه انقلاب، آگاهی داشتند. اگر در تاریخچه استالینیسیم این روند باژگونگی را درون حزب در قدرت، حزبی که به نمایندگی از سوی کارگران و جنبش انقلابی قدرت را قبضه کرده بود، مشاهده می‌کنیم، در طی ماه‌های پیش از بهمن ۵۷، این توهمات ایدئولوژیک در پیش از به قدرت رسیدن دست‌به‌کار فریب و تفتین توده‌ها گردیده است و با توسل به همین توهمات و در فقدان آلترناتیو ایدئولوژیک سوسیالیستی می‌تواند عرض‌اندام کند. گیریم که لیبرالیسم نیز کمک‌های لازم را بنا به شم سیاسی ناقص و کوتاه‌نظرانه و محدود خود، کاملاً در طبق اخلاص می‌گذارد و نوکرمنشانه، این ایدئولوژی فرسوده و قرون‌وسطایی را به‌عنوان کالای تازه‌ی بازار سیاست و با مارک جعلی، به فروش می‌رساند.

مردم ایران و در صف مقدم آن طبقه کارگر، چاره‌ای جز در هم کوبیدن این نظام ستمگر و ارتجاعی، این ضدانقلاب به اردوی انقلاب خزیده، ندارد و در اولین مرحله از پیشروی، بایستی بساط آنان را یکسره و با کلیه ابزارها، دستگاه‌ها و نهادهای سرکوبگر و ایدئولوژیک آن، از عرصه جامعه جارو نماید.

۲۲ بهمن ۱۳۹۱-۱۰ فوریه ۲۰۱۳



## هشت مارس و کارنامه جمهوری اسلامی

هشتم مارس هر سال یادآور آغاز راهی پرفرازونشیب از سوی زنان کارگر و زحمتکشی است که برای افزایش دستمزدها به خیابان‌های نیویورک سرازیر شدند و با تظاهرات خود، پس از چندین دهه که از این رویداد گذشت سنتی دیرپا و پیشرو را جلوی پای زنان و مردان همه کشورهای که وارد دوران سرمایه‌داری و نظام استثمارگرانه آن شده بودند قرار دادند. روز جهانی زن برای ما کمونیست‌ها همواره یادآور پیکار و جنبش زنان پیشرو آزادی‌خواه و برابری طلبی است که همپای توده کارگر و زحمتکش علیه قوانین و مقررات و سنت‌های پوسیده، ارتجاعی و ضدانسانی، با هر آب و رنگ و پیرایه‌ای، در طول یک‌صد و پنجاه‌ساله اخیر مبارزه کرده‌اند و در این راه هرگز از پای ننشسته‌اند.

این امر چه در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری و به درجات کمتر در کشورهای توسعه‌نیافته، انگیزه‌ی قوی برای مبارزه متحد و متشکل زنان و مردان آزادی‌خواه و پیشرو مترقی را فراهم می‌آورد. از همین رو این جنبش همواره به‌عنوان بخشی جداناپذیر از نبرد تاریخی و جاری پرولتاریا علیه سرمایه و شیوه‌های سرکوبگرانه و بهره‌کشانه آن بوده است.

در جامعه‌ی سرمایه‌داری و در چارچوب حقوق دموکراتیک، دستیابی به حقوق برابر با مردان مهم‌ترین مضمون مبارزه و خواست زنان را تشکیل می‌دهد.

این برابری در همه‌ی عرصه‌های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی، مطالبات معین و مشخصی را پیش پای جنبش زنان می‌گذارد.

مبارزه علیه قوانین و مقررات، رسوم و سنت‌ها و قیدوبندهایی که باعث این نابرابری است، اساس مبارزه‌ی زنان را تشکیل می‌دهد.

هم‌چنین مطالبات خاص زنان که به جنسیت آنان مربوط می‌گردد، از جمله مرخصی‌های ایام بارداری و زایمان، معاف شدن زنان از کار شبانه و کار در معادن و امثالهم، مبارزه علیه تن‌فروشی که بورژوازی و باندهای جنایتکار و مافیایی وابسته به آن با کمال وقاحت می‌کوشند آن را به‌عنوان «تجارت جنسی» و در کنار سایر عرصه‌های بهره‌کشانه سرمایه‌داری قالب کنند و هم‌زمان با آن دفاع پیگیر از قربانیان تن‌فروشی، عرصه‌ی دیگری از مبارزه‌ی زنان آزادی‌خواه و برابری‌طلب است.

به‌طور مشخص در جامعه‌ی اسلامی مثل ایران که از یک حکومت مذهبی و ایدئولوژیک رنج می‌برد، مبارزه علیه قوانین و حقوق ارتجاعی و ضد زن که زن را به‌عنوان جنس دوم می‌شناسد، از اهمیت زیادی برخوردار است؛ از جمله: حق ازدواج بدون اجازه‌ی والدین، حق سفر بدون اجازه شوهر و یا پدر، حق نگهداری از فرزندان پس از جدایی از شوهر، آزادی در انتخاب پوشش، تفریح و نحوه‌ی زیست، رفع جداسازی‌های جنسی در دانشگاه‌ها و محیط‌های کار و اماکن عمومی، لغو حجاب اجباری، لغو سهمیه‌بندی در رشته‌های دانشگاهی و بازار کار، حضور زنان در عرصه‌های سیاسی و اقتصادی به‌تناسب سهمی که آنان در آموزش عالی دارند و ... از دیگر موارد است.

طبعاً در همه‌ی این عرصه‌ها زنان می‌توانند و باید تشکیلات و سازمان‌های ویژه‌ی خود را به وجود آورند و وظیفه‌ی حزب پیشرو کارگری و کمونیستی و جنبش سوسیالیستی به‌طور کلی دفاع پیگیر و شفاف و فوری از همه‌ی این مطالبات و تلاش برای سازمان‌دهی زنان در تشکیلات ویژه‌ی خودشان است.

بخش دیگری از مبارزات زنان، حول مبارزه‌ی طبقاتی جاری در جامعه‌ی سرمایه‌داری است که در این جا، جدای از جنسیت زنانه، دوشادوش مردان بایستی به مبارزه علیه استثمار سرمایه‌داری و قوانین ضدکارگری و استثمارگرانه و ضد بشری آن برخیزد. در این عرصه، زنان بایستی همپای مردان کارگر و زحمتکش در

سازمان و حزب سوسیالیستی، به مبارزه‌ی مشترک علیه بورژوازی بپردازند. این قسمت از مبارزه دارای مضمون رهایی‌بخش است و به معنای رهایی زنان از استثمار نیروی کار، جنسیت و سایر مظاهر استثمارگری در نظام سرمایه‌داری است.

اگر به‌طور مشخص به وضعیت زنان در کارنامه‌ی رژیم جمهوری اسلامی بپردازیم و همه‌ی این حقایق را در پرتو آن فاکتورهایی که هم‌اینک در این نظام به‌غایت عقب‌مانده و مرده‌زاد-رژیمی که پیش از زاییده شدن مرده به دنیا آمد- نگاه کنیم، شمای عمومی زیر را مشاهده می‌کنیم:

### (الف) قانون و حقوق اجتماعی:

مضمون اصلی مبارزه زنان در نظام کنونی عبارت است از کسب حقوق و آزادی‌های اجتماعی و سیاسی که در متن قوانین و مقررات جاری تثبیت شده باشد تا زنان بتوانند به استناد آن در روند جاری و رسمی کشور از ستم و بی‌حقوقی و تزییع حق خود در همین دادگاه‌ها و بوروکراسی حاکم جلوگیری به عمل آورند. رشته‌ای طولانی از قوانین و مقررات ضد زن و نابرابر که مستقیماً از منابع ارتجاعی حکومت دینی و شرعیات ارتجاعی اخذ گردیده، این ستم و بی‌حقوقی را رسمیت و «کرامت» می‌بخشد.

درواقع مردان با استناد به سه ماده ذیل که در قانون مجازات اسلامی وجود دارند و علم به اینکه در صورت ارتکاب این‌گونه جرائم مجازاتی در انتظارشان نخواهد بود، اقدام به ارتکاب قتل به بهانه ناموس و شرف می‌کنند.

-ماده ۶۳۰ قانون مجازات اسلامی «هرگاه مردی همسر خود را در حال زنا با مرد اجنبی مشاهده کند و علم به تمکین زن داشته باشد، می‌تواند در همان حال آنان را به قتل برساند و در صورتی که زن مکره باشد (نسبت به زنا اکراه داشته باشد) فقط مرد را می‌تواند به قتل برساند. حکم ضرب و جرح در این مورد نیز مانند قتل است».

-ماده ۲۲۰ قانون مجازات اسلامی «پدر یا پدربزرگ، اگر اولاد خود را به قتل برساند،

حداکثر مجازات او ۱۰ سال حبس است".

-ارتکاب قتل جنبه عمومی ندارد به جز در موارد خاص، یعنی اینکه چنانچه اولیای دم شکایتی از بابت قتل نداشته باشند قانون هیچ‌گونه مجازات کیفری برای مجرم در نظر نمی‌گیرد.

و از آنجایی که در این‌گونه جرائم معمولاً قاتل و مقتول از یک خانواده و قتل توسط شوهر، پدر، برادر و یا یکی از اعضای نزدیک خانواده مثلاً عمو صورت می‌گیرد، این سه قانون ذکرشده اجازه اجرای حکم قصاص بدون نیاز به داشتن محاکمه (چه عادلانه و چه غیرعادلانه) را صادر می‌کنند.

وجود این قوانین مصداق واقعی خشونت و تبعیض علیه زنان می‌باشد. گفتن ندارد که کمونیست‌ها نسبت به خود قصاص هیچ‌گونه توهمی نداشته و آن را مصداق واقعی انتقام‌جویی سیستماتیک و دولتی می‌دانند. اعدام و قتل «قانونی» هیچ‌گونه توجیهی در پیش ما کمونیست‌ها ندارد...

اما رشته قوانین ستمگرانه علیه زنان ایران به قانون جنایت‌کارانه بالا خلاصه نمی‌شود. اگر بخواهیم تیتروار به عناوین و مضمون برخی دیگر از این دست «قانون» تا که همه از زرادخانه‌ی یک ایدئولوژی واپس‌گرا و قرون‌وسطایی برمی‌خیزد اما در متن نظام طبقاتی سرمایه و در جهت استثمار و بی‌حقوقی بیشتر نصف جمعیت یک جامعه‌ی هفتادوپنج میلیونی کارکرد امروزی می‌یابد، اشاره نماییم، این فضاقت را بهتر نشان می‌دهد:

۱ - در مناسبات خانوادگی سرپرستی خانواده بر عهده‌ی شوهر است و او رئیس خانواده محسوب می‌گردد. زن باید از شوهر اطاعت و تمکین نماید در غیر این صورت از دریافت خرجی یا نفقه محروم خواهد شد. ضمناً یکی از شرایط طلاق این است که زن از مرد تمکین نکند یعنی در موردی سر از اطاعت او

بردارد. مهم‌ترین این مورد تسلیم در برابر تمایل جنسی مرد است حتی اگر مایل به این کار نباشد.

زن باید در خانه‌ای که شوهر برای وی تعیین کرده زندگی کند و خود حق اعتراض ندارد. زن بایستی با موافقت کتبی شوهر درخواست گذرنامه کند. اکنون این حق به وی داده می‌شود که گرفتن گذرنامه نیازی به اجازه‌ی شوهر یا ولی و سرپرست وی ندارد؛ اما برای خروج از کشور مطلقاً بایستی با اجازه‌ی شوهر، ولی و یا سرپرست خود از کشور خارج گردد.

دختر در مورد ازدواج اول خود در هر سن و سالی که باشد باید از پدر یا جد پدری اجازه بگیرد.

سن ازدواج برای دختران به ۱۳ سال تقلیل داده شده و حق تحصیل در مدارس روزانه از زنان شوهردار سلب گردیده است. این در حالی است که بر اساس آمار ثبت‌احوال در سال ۸۹، معادل ۴۲ هزار ازدواج کودکان ۱۰ تا ۱۴ سال و ۳۴۲ هزار کودک زیر هیجده سال با مردان مراتب مسن‌تر به ثبت رسیده است.

۲- مرد می‌تواند به بهانه‌ی این که شغل زن به حیثیت و مصالح خانواده لطمه وارد می‌آورد از کار کردن او جلوگیری به عمل آورد.

حق قضاوت به زن داده نشده یعنی وی صلاحیت قضاوت در دعوی بین مردم را ندارد.

طبق اصل ۱۱۵ قانون اساسی جمهوری اسلامی رئیس‌جمهور باید از میان رجال مذهبی و سیاسی انتخاب گردد. به‌بیان‌دیگر زنان حق انتخاب شدن به‌عنوان رئیس‌جمهور ندارند.

۳- پسر دوبرابر دختر از اموال پدر و مادر ارث می‌برد. شوهر پس از مرگ زن یک‌چهارم اموال وی را به ارث می‌برد. درحالی‌که در صورت فوت شوهر، زن فقط بر یک‌هشتم اموال وی حق تصرف دارد. این نیز در پیچ‌وخم قانون است که آیا بر «عین» مال حق ارث دارد یا بر مابه‌ازای پولی آن!

۴- ازدواج زن مسلمان با مرد غیرمسلمان جایز نیست. در صورتی که مرد مسلمان می‌تواند با زن غیرمسلمان ازدواج کند. در جمهوری اسلامی، مرد حق داشتن چهار زن عقدی را دارد. در ضمن مرد از حق نکاح منقطع (صیغه و به عبارتی کالایی کردن سکس، رسمیت بخشیدن به بازار تجارت جنسی) برخوردار است.

۵- حق حضانت (نگهداری) فرزند پس از مرگ شوهر یا طلاق، از آن زن نیست. طبق قانون مدنی جمهوری اسلامی، پس از وقوع طلاق، دختران هفت‌ساله به بالا و پسران دوساله به بالا به پدر تعلق می‌گیرند و در صورت مرگ پدر به پدربزرگ و عمو تعلق می‌گیرد.

۶- حجاب اجباری و تحمیل چادر به عنوان حجاب برتر! امر پوشش اسلامی سال‌هاست که به یکی از «دغدغه‌های» بزرگ سردمداران جمهوری اسلامی تبدیل گردیده و هر ساله رزمایش‌های بزرگی را در صحن خیابان‌های تهران و سایر کلان‌شهرها برای حفظ کیان اسلام توسط برادران جان‌برکف نیروی انتظامی برگزار می‌کند و فرماندهان نابغه و بزرگ نظامی از برگزاری پیروزمندانه این رزمایش‌ها داد سخن می‌دهند.

۷- ...

### (ب) اشتغال و بازار کار:

مشارکت زنان ایرانی در بازار کار، صدسال بعد از حضور همتایانشان در جوامع صنعتی بوده است و این مشارکت، در طول سه دهه اخیر، با نوسان‌های شدیدی روبه‌رو شده است. طبق آمارهای ارائه‌شده، نرخ مشارکت زنان در بازار کار کشورهای پیشرفته امریکای شمالی و کانادا، حدود پنجاه درصد است، در حالی که این عدد در کشورهای خاورمیانه، بین یازده تا سی‌درصد است. نرخ اشتغال زنان



در ایران، بر اساس آمارهای سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی، حدود یازده درصد و بر اساس برخی آمارهای غیررسمی، بالغ بر سیزده درصد است.

با نگاهی به وضعیت فعلی بازار کار ایران، می‌توان دریافت که زنان ایرانی، فاصله زیادی تا وضعیت مطلوب دارند. در حال حاضر، نرخ مشارکت زنان، حدود یازده درصد و نرخ بیکاری آنان حدود بیست درصد است. از ترکیب جمعیت فعال کشور، ۸۵ درصد نیروی فعال را مردان و فقط پانزده درصد آن را زنان تشکیل می‌دهند؛ اما این آمار در کشورهای صنعتی پیشرفته، بسیار متفاوت است. در بعضی از این کشورها، حدود پنجاه درصد نیروی کار را زنان در اختیار دارند و در کشورهای درحال توسعه، در بخش کشاورزی، ۶۷ درصد از نیروی کار، به زنان اختصاص دارد و ۵۵ درصد محصولات غذایی در جهان را زنان تولید می‌کنند. در کشورهای آسیای شرقی - که در بخش منسوجات و کالاهای خانگی، رکورددار صادرات هستند - ۷۴ درصد زنان، جزو نیروی کار هستند.

بر اساس آمارهای سال ۲۰۰۴ م، رتبه جنسیتی ایران در میان ۱۲۴ کشور جهان که هرساله برنامه عمران سازمان ملل متحد (UNDP) منتشر می‌کند، رقم ۸۲ است. این رقم، از کشورهای همسایه ایران نیز پایین‌تر است. رتبه ترکیه ۷۰، اردن ۷۶، مالزی ۵۱، عربستان ۷۲ و بحرین ۳۹ بوده است. رتبه جنسیتی را می‌توان از سه شاخص: بهداشت، آموزش، اقتصاد و کسب درآمد به دست آورد. در ایران، رتبه بهداشت و آموزش زنان، هرساله، رو به افزایش بوده است و این وضعیت اقتصادی و درآمدی زنان ماست که این رتبه را در مقام پایین‌تری قرار داده است.

### (ج) شکاف جنسیتی:

شکاف جنسیتی یک آمار چندگانه و ترکیبی است که تا حدود زیادی همه‌ی جنبه‌های نابرابری و بی‌حقوقی زنان در قیاس با مردان در جامعه‌های با سیستم‌ها و کارکردهای متفاوت سیاسی و اقتصادی را در برمی‌گیرد.

گزارش شکاف جنسیتی در سال ۲۰۱۱ که مجمع جهانی اقتصاد آن را بر اساس اطلاعات دریافتی و بررسی‌های کارشناسانه تهیه و تدوین می‌نماید یکی از مهم‌ترین و کاربردی‌ترین گزارش‌ها در سطح جهانی است که در سال ۲۰۱۱ با بررسی وضعیت ۱۳۵ کشور جهان، میزان نابرابری بین زنان و مردان را مشخص ساخته است.

آمار و اطلاعات مقایسه‌ای بین دو جنس در محورهای اقتصادی، آموزشی، بهداشتی و سیاسی، تهیه می‌گردد و پیشنهادهایی نیز در زمینه کاهش و رفع این نابرابری‌ها دارد که در این جا مورد نظر ما نیست.

در این گزارش ایران در رتبه ۱۲۵ از ۱۳۵ کشور مورد بررسی، قرار گرفته است. ایران در سال ۲۰۱۰ در بین ۱۳۴ کشور رتبه ۱۲۳، سال ۲۰۰۹ در بین ۱۳۲ کشور رتبه ۱۲۸، در سال ۲۰۰۸ در بین ۱۳۰ کشور رتبه ۱۱۶، در سال ۲۰۰۷ در بین ۱۲۸ کشور مورد بررسی در رتبه ۱۱۸ و در سال ۲۰۰۶ در بین ۱۱۵ کشور در رتبه ۱۰۸ قرار داشت.

یافته‌های این گزارش نشان می‌دهد که هیچ کشوری در دنیا وجود ندارد که شکاف جنسیتی در آن به طور کامل از بین رفته باشد و فقط کشورهای اروپای شمالی به موفقیت‌هایی در به حداقل رسانیدن شکاف‌های جنسیتی دست یافته‌اند.

بر اساس آمار منتشرشده، ایسلند توانسته بیش از ۸۵ درصد (در سال ۲۰۱۰ بیش از ۸۴ درصد و در سال ۲۰۰۹، ۸۲ درصد) از عوامل ایجاد شکاف جنسیتی، در داخل کشور خود را از بین ببرد. کشورهای نروژ، فنلاند، سوئد، ایرلند، نیوزیلند، دانمارک، فیلیپین، لستو، سوئیس، ۹ کشوری هستند که به ترتیب بعد از ایسلند قرار دارند و توانسته‌اند جایگاه‌های دوم تا دهم این رتبه‌بندی را به خود اختصاص دهند. ده رتبه آخر جدول نیز متعلق به کشورهای، نپال، عمان، بنین، مراکش، کوته دلووریو، عربستان سعودی، مالی، پاکستان، چاد و یمن می‌باشد.

ایران در میان ۱۳۵ کشور مورد بررسی در رده ۱۲۵ جای گرفته و با یک رتبه ارتقاء، بالاتر از آخرین ده کشور جهان می‌باشد. در سال ۲۰۰۸، ایران با کسب رتبه ۱۱۶ در میان ۱۳۰ کشور، تنها ۴ رتبه با آخرین ده کشور جهان فاصله داشت. این بدان معناست که وضعیت شکاف جنسیتی در ایران به نسب سه سال پیش از آن و در قیاس جهانی بازهم بدتر گردیده است.

این گزارش در واقع جمع بست همه‌ی جنبه‌های زندگی و کار وضعیت عمومی و خصوصی زنان ایران در تحت نظام جمهوری اسلامی را عیان می‌سازد. این دیدگاه به‌هیچ‌روی ناظر بر رهایی زنان از یوغ و ستم سرمایه که هم‌زمان کل طبقه و اردوی کار و از هر دو جنس را تحت استثمار دارد، نیست؛ و هم چنان که در ابتدای این مقاله عنوان کردیم حقوق دموکراتیک زنان در جامعه‌ی بورژوازی هم چنان عرصه‌ی تاخت‌وتاز انواع رویکردها و تجاوزات به حقوق اساسی زنان می‌باشد.

این حقیقت در رژیم جمهوری اسلامی به‌شدت علیه زنان جریان دارد و به‌ویژه زنان پروولتر و زحمت‌کش ما را به بی‌رحمانه‌ترین شکل مورد اهانت و ستم قرار می‌دهد. اگر در این جا و آن جا عقب‌نشینی‌هایی از سوی دستگاه حاکمه انجام شده این امر هیچ ربطی به رویکرد مترقیانه و برابری خواهی احتمالی آنان نداشته و صرفاً ناشی از مبارزات آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه جنبش زنان در عرصه‌های مختلف کار و زیست در طی دوران پس از عروج رژیم اسلامی در ایران بوده است.

نامه‌ی اعتراضی «کانون زنان ایران» به «نمایندگان مجلس شورای اسلامی» به تاریخ دی‌ماه ۱۳۹۱ یک محور از این «شکاف جنسیتی» در حوزه آموزش را در جزئیات طرح می‌کند. بنا به مفاد این نامه:

به‌واسطه سیاست «تفکیک جنسیتی»، زنان از تحصیل در برخی رشته‌ها محروم می‌شوند، چرا که کمبود نیروی انسانی و امکانات در نظام آموزشی ایران، اجازه فراهم کردن کلاس‌های جداگانه برای زنان را نمی‌دهد.

به‌واسطه طرح تبعیض-آمیز «الزام پذیرش دختران در دانشگاه محل سکونت»، دختران از حضور در دانشگاه-های معتبر که تنها در شهرهای بزرگ وجود دارد، محروم شده و از فرصت ارتقاء جایگاه اجتماعی و اقتصادی-شان نیز باز می‌مانند. به‌واسطه «سهمیه-بندی جنسیتی» زنان و دختران با محدودیت-های بسیاری در ورود به برخی رشته-تا مواجه هستند و باید علی‌رغم همه فشارهایی که در جامعه بر آن‌ها روا می-شود، تلاش چند برابر داشته باشند تا بتوانند به رشته-ای که می-خواهند وارد شوند.

فراتر از همه این سیاست‌های تبعیض-آمیز که در سال-های اخیر علیه زنان اعمال شده است، اعمال سیاست «حذف جنسیتی» در کنکور ۹۰ و ۹۱ است. اگر در سال ۹۰ در دو رشته زنان حذف شدند، در سال جاری، ۳۶ دانشگاه کشور، دختران را از حضور در ۷۷ رشته تحصیلی محروم کردند. به‌واسطه این حذف، نه تنها زنان در تحصیل رشته‌هایی که از طریق آن می‌توانند موقعیت‌های شغلی بهتری داشته باشند محدود شده‌اند؛ مانند مهندسی و علوم کامپیوتر، مهندسی-های صنایع، برق، عمران و مکانیک، مدیریت دولتی و بازرگانی، هتلداری و حقوق. بلکه چندین دانشگاه از ورود آنان به رشته‌هایی که سابقه فعالیت گسترده‌ای در آن دارند نیز جلوگیری کرده‌اند؛ اعم از رشته‌های راهنمایی و مشاوره، مددکاری اجتماعی، صنایع‌دستی و کارشناسی فرش.

(به نقل از نامه‌ی اعتراضی کانون زنان ایران به نمایندگان مجلس شورای اسلامی)

اگر به جنبش زنان ایرانی در دوران پس از شهریور ۱۳۲۰ به بعد نگاهی بیندازیم و نیز نقش زنان را در مبارزات سیاسی و انقلابی در همین فاصله مورد ارزیابی قرار دهیم، نکات تکان‌دهنده و عبرت‌آموزی را می‌یابیم که عمق عقب‌ماندگی، ارتجاع و گنبدگی رژیم اسلامی حاکم بر کشورمان را نشان می‌دهد. همه‌ی ما از چهره‌های مبارزی که در دوران فعالیت رفرمیست‌های حزب توده در

صفوف این حزب مبارزه می‌کردند، از زنان انقلابی که در دهه پنجاه در صف جلوی جنبش مبارزه مسلحانه تا پای مرگ و تیرباران و شهادت در زیر شکنجه‌ی سفاکان رژیم پهلوی پیکار کردند و نیز یک نسل تمام از جوانان انقلابی از میان زنان و دختران بسیار کم سن ما که با کینه انقلابی در پهنای همه‌ی گروه‌ها سازمان‌ها و احزاب چپ و کمونیست و رادیکال علیه رژیم تبهکار اسلامی در پس از قیام ۵۷ مبارزه کردند و جان خود را در کشتارگاه‌های این رژیم ضد بشری جان‌مایه حفظ و تداوم جنبش انقلابی کردند، آگاهییم. با چنین کارنامه پرافتخار و پویایی که هم‌چنان در اشکال گوناگون در جریان است، شاهد آن هستیم که ارتجاع حاکم بر ایران، ستمگرانه و شرورانه هم‌چنان بر طبل رسوایی خود علیه جنبش آزادی‌خواهی و برابری طلبی زنان ما می‌کوبد و قیحانه برای «مشروعیت» این تبهکاری‌ها در صحن مجلس رسوای شورای اسلامی، تریبون‌های ننگین «امامان» جمعه و سایر خطیبان و سخن‌وران مزدور خود، از خزانه‌ی شریعت و دین و مذهب لقمه می‌گیرد و هزینه می‌کند.

جنبش انقلابی، پیشرو سوسیالیستی و جنبش زنان به‌طور کلی راهی جز یکسره کردن کار این رژیم و استقرار نظم نوین و کارگری و دموکراتیک ندارند. هرگونه توهمی که احقاق حقوق اساسی زنان را در چارچوب این رژیم دنبال می‌کند، هم‌چنان که در تمام این دوران سی‌وچندساله به آشکارا نشان داده شده، چیزی جز رفرمیسم دیرهنگام و خرافه‌ی شبه دموکراتیک نیست.



## صف خود را جدا کنیم!

### کارکرد «انتخابات» در رژیم جمهوری اسلامی:

رویداد انتخابات- اعم از گزینش نمایندگان مجلس و شوراها و ریاست جمهوری- همواره به‌عنوان یک رویداد مهم و «حماسی» دست‌مایه گزافه‌گویی‌ها و دروغ‌پردازی‌های سرکردگان رژیم جمهوری اسلامی و دستگاه‌های مختلف تبلیغاتی آن، در طول حیات سراسر ستم‌گری و استبداد سیاسی‌اش بوده است. انتخابات برای رژیم صحنه و عرصه‌ای برای بسیج مردم و آمدورفت‌ها و انواع زد و بند‌های موقت و مشروط و ایجاد حزب‌ها، نهادها و جمعیت‌های کاغذی یک‌بارمصرف و بی‌پرنسیب و گنده‌گویی‌های پوسیده و ارتجاعی می‌باشد. همه‌ی این فعل‌وانفعالات و هدف‌ها و تقلاها را که کنار هم بگذاریم، در تمام دوران عمر رژیم، این سه هدف ذیل به نظر ما از اهمیت و تداوم وزنه بیشتری برخوردار بوده است:

۱- تنظیم روابط درونی دستگاه هیأت‌حاکمه و تقسیم قدرت بین جناح‌های مختلف و بازتوزیع بعدی سهم هریک از جناح‌ها در بهره‌وری از استثمار کارگران و زحمتکشان و سهم بری از ثروت‌های عمومی

۲- وجهه‌ی دموکراتیک و مردمی به خودگرفتن و پوشاندن چهره‌ی کریه استبداد و ماهیت ضد مردمی و قرون‌وسطایی سیستم ولایت‌فقیه.

۳- به رخ کشاندن مشروعیت رژیم و ایجاد حاشیه امن برای خود در برابر مدعیان داخلی و خارجی.

در این نوشته به‌اجمال خواهیم دید که این کارکرد در هر سه زمینه اصلی که برشمرده‌ایم، به شکست و فروپاشی در غلطیده و از دسترسی به این هدف‌ها کاملاً درمانده است. از همین روی روندهای دیگری درون حاکمیت آغاز به پدیدار شدن کرده‌اند که در انتخابات پیش رو، این روندها را به آشکارترین و رسواخیزترین شکل خود مشاهده می‌کنیم.

درواقع انتخابات در رژیم جمهوری اسلامی، انتخاب یک یا چند گزینه از سوی دارو دسته‌ها، باندها و جناح‌های هیأت‌حاکمه است که به‌ویژه با روند ضد دموکراتیک و خودسرانه‌ای که از سوی شورای نگهبان ولی‌فقیه دنبال می‌گردد، از همان قبل از روز نمایش انتخاباتی کلید زده می‌شود.

### تاکتیک خامنه‌ای (بیت رهبری) و باندهای وابسته در انتخابات:

به‌منظور جلوگیری از پیامدهای احتمالی ناشی از حضور رقبای متعلق و یا وابسته به سایر جناح‌ها و باندهای حاکمیت و قدرت در پروسه‌ی انتخابات که می‌تواند هم چون تسلط اصلاح‌طلبان در خرداد ۷۶ عرصه و میدان تازه‌ای در مقابل ولی‌فقیه بگشاید و جنبش توده‌ای در پس کودتای انتخاباتی ۸۸ ارکان رژیم را به لرزه آورد، تأکید بر حذف اشخاص قدرتمند و پیشینه‌دار و مطرح این جناح‌ها و حضور کم‌رنگ اشخاص درجه‌ی چندم و گمنام و بی‌اثر آنان گردد.

بخش دیگری از تاکتیک خامنه‌ای در گرایش به سوی شخصیت‌های درجه‌ی دو سه و حاشیه‌ای، به‌عنوان گزینه بیت رهبری، افزایش حاشیه امنیت اصل ولایت‌فقیه و سازمان و دستگاه و دارو دسته‌ای است که تحت این ارگان و سیستم حکومتی، منشأ اصلی فساد، ویرانی، راهزنی و استبداد سیاسی را تشکیل می‌دهند. با انتخاب چنین اشخاصی به نام مردم و با مهندسی انتخابات و حتی کودتای انتخاباتی، خطر مانور و ابتکار عمل این نهاد برای حاکمیت ولی‌فقیه و دارودسته‌های مفت‌خور روحانی و لومپنیزم گرداگرد حاکمیت که در انواع تشکل‌های امنیتی، اطلاعاتی، نظامی و سرکوبگر و نیز نهادهای پوپولیستی متورم گردیده‌اند، کاهش می‌یابد. این تاکتیک در انتخابات ۷۶ و ۸۰ به‌صورت حمایت ضمنی از کاندید رقیب اصلاح‌طلبان بود که در هردو مورد شکست خورد.

در انتخابات ۸۴ با توسل به تقلب، احمدی‌نژاد را در مرحله دوم پیروز کرد و در انتخابات ۸۸، از این هم بیشتر، متوسل به کودتای انتخاباتی شد که کماکان احمدی‌نژاد را به‌عنوان یک رذل سیاسی در جای خود ابقا کرد.



این روند نشان می‌دهد که مردم رأی‌دهنده، با هر انگیزه، درک سیاسی، توهم و یا الزامی که برای رأی خود قائل هستند، با چه حساسیت معنی‌داری گزینه‌های وی را مورد بی‌اعتنایی و بی‌اقبالی قرار می‌دهند و کاندید رقیب را به‌صرف صف‌آرایی در مقابل ولی‌فقیه، هرچند اکثریت مردم به هم پیوندی و شراکت و مسئولیت همه‌ی این رقیبان در دفاع از رژیم آگاه هستند، انتخاب می‌کنند. در انتخابات پیش رو کار ولی‌فقیه بسیار سخت است!

از سویی خادمان دیروز - احمدی‌نژاد و دارو دسته اش - در مقابل وی ایستاده‌اند و با سرسختی در مقابل سرنوشت محتوم خود در قاموس بندبازی‌های «آقا» مقاومت می‌کنند و از پذیرش نقش یک عامل با تاریخ‌مصرف معین ابا می‌ورزند. اصلاح‌طلبان و اصول‌گرایان راست متمایل به غرب - دارو دسته کارگزاران سازندگی، تکنوکرات‌ها و مدیران متخصص - در کنار هم و بازم در مقابل ولی‌فقیه صف بسته‌اند.

در اولین گام، شورای نگهبان ولی‌فقیه نمایندگان درجه اول و مطرح این دو رقیب از قدرت بیرون رانده شده اما قوی، رفسنجانی و مشایی را رد صلاحیت کرد.

ائتلاف سه‌گانه بیت رهبری - فرماندهان سپاه - باند احمدی‌نژاد که در انتخابات ۸۴ شکل گرفت و بخشی از روحانیت را نیز به دنبال خود کشاند و آخوند مصباح یزدی را سبکسرانه به میدان سیاست دواند تا ناشیانه خواب تا و رؤیاهای دروغین خود را به‌عنوان حقایق آخر زمانی به بازار خرافه روانه سازد، در این دوره کاملاً از هم پاشیده است. کاندید تازه کشف‌شده آخوند مذکور حتی تأیید صلاحیت نمی‌شود. فراموش نکنیم که باند «جبهه‌ی پایداری» که یکی از حامیان اصلی احمدی‌نژاد بود و در کودتای انتخاباتی ۸۸ سرکرده آن یعنی صادق محصولی وزیر کشور بود در این دوره از همدستی خود با آخوند مصباح یزدی سودی نبرده و کاملاً از دور رقابت‌ها خارج شده است.

می‌توان گفت با به بن‌بست رسیدن راه‌کارهای اقتصادی و سیاسی موجود در داخل و خارج کشور، ضرورت برون‌رفت از این تنگنا به شعار انتخاباتی اغلب این سخن‌گویان و سرکردگان و کاربه‌دستان تبدیل شده؛ اما اینکه آنان چه راه‌حلی را برای مقابله با بحران فعلی پیشنهاد می‌کنند، چندان اهمیتی ندارد. تا همین جا بر توده‌های کارگر و زحمتکش و فعالان و پیش‌روان کارگری ما آشکار گردیده که این دسته‌ها، هیچ‌گونه راه‌حلی برای فقر و فلاکت و بی‌حقوقی و ستم و استبداد سیاسی وحشی‌گری حاکمیت و در رأس آن یعنی ولی‌فقیه ندارند.

اما در شرایطی که ولی‌فقیه متعصبانه بر طبل «آرمانی بودن» و «متعالی بودن» وضعیت موجود می‌کوبد، تغییر ریل رژیم جمهوری اسلامی چه معنایی دارد جز اینکه همه چیز به زیان‌همین ولی‌فقیه پیش می‌رود؟ شاید زود باشد، اما بایستی اشاره کوچکی کرد که به‌عنوان یک پیش‌بینی محتمل، خامنه‌ای بازنده‌ی اصلی انتخابات پیش رو خواهد بود. به این نکته جلوتر خواهیم پرداخت.

### پورژوازی مسلح و حزب پادگانی:

سپاه پاسداران، یک نیروی شبه‌نظامی که با ۱۰۰۰۰ نیرو در ابتدای جنگ ایران و عراق در جبهه‌ها حضور یافت و با بخش اطلاعاتی ویژه خود، سرکوب نیروهای انقلابی را در داخل فعالانه دنبال می‌کرد، اکنون با حدود ۱۲۰۰۰۰ نیروی دائمی و تشکیل نیروهای سه‌گانه زمینی، هوایی و دریایی و ده تا ارگان موازی و تحت تابعیت دیگر از جمله مقاومت بسیج با نیم میلیون نفر نیروی داوطلب، بسیج‌های دانش‌آموزی و دانش‌جویی و ادارات و سپاه قدس ولی امر و... یک صفا‌آرایی کامل سیاسی نظامی و امنیتی را از ابتدای انقلاب ۵۷ آغاز و تکمیل کرده است.

پس از جنگ و در دوره‌ی ریاست جمهوری رفسنجانی و فرصت یافت با کاربرد امکانات لجستیکی خود، وارد حوزه‌ی اقتصادی شود. این پروسه تمام دوران رفسنجانی و خاتمی را به خود اختصاص داد و در دوره‌ی احمدی‌نژاد عملاً و با

همدستی ولی فقیه و تقلب انتخاباتی - مهندسی انتخابات - از سال ۸۴ رسماً وارد بالاترین حوزه‌ی اجرایی کشور شد و در انتخابات ۸۸ این مهندسی تا مرحله‌ی «کودتای انتخاباتی» به پیش برد. در حال حاضر، با حذف رفسنجانی و مشایب در پیش از نمایش انتخابات، این کودتا را مجدداً و این بار به‌طور زودرس انجام می‌دهد. با چنین روند شتاب‌زده‌ای از هم‌اکنون صحنه جدال‌های آتی و رقبای احتمالی آینده آشکار شده‌اند. در حقیقت ما هنوز یک گام دیگر با یک سره‌شدن قدرت در دست این اولیگارشی چند سر و تعیین تکلیف با ولی فقیه و خیل آخوندهای پشت سر آن، فاصله داریم. روزهای آینده ما قطعاً شاهد نهایی شدن روند دیکتاتوری و آغاز دور تازه‌ای از سیاست در ایران خواهیم بود.

به‌طور کلی ما با یک «بورژوازی مسلح» مواجه هستیم که تا اندازه‌ای حساب خود را با سرمایه‌داری ایران مشخص و معلوم کرده و به عبارتی از رأس و بدنه‌ی بورژوازی تاکنونی جدا ساخته است. بی‌آنکه در استنتاج از این روند نوین در سرمایه‌داری ایران اغراق کنیم بر این ملاحظه‌ی تئوریک نگاهی دوباره می‌اندازیم که در دوره‌ای که اکنون عملاً آغاز گردیده است تا آن جایی که به روند یادشده مربوط می‌گردد، ابزار سرکوب عملاً خود به یک بورژوا استحاله یافته و هرگونه شائبه جدایی و استقلال و خاصیت ابزاری خود را از دست داده است.

این امر اگرچه امر انقلاب و سرنوینی و سرکوب ضدانقلاب حاکم را تا اندازه‌ای مشکل و سخت می‌نماید ویژگی خاصی را به آن می‌بخشد - ابزار سرکوبگر عملاً خود، سرمایه‌دار است - اما نقشه عمل پرولتاریای انقلابی را در جریان انقلاب و انکشاف بعدی تا اندازه‌ای ساده‌تر می‌سازد و آن فروپاشاندن ابزار سرکوب و نیز نهادهای مالی و اقتصادی بزرگ وابسته به این دار و دسته، یکجا و هم‌زمان است.

#### تاکتیک کمونیست و کارگران و توده‌های مردم:

کمونیست‌ها همواره و به‌طور خستگی‌ناپذیر بر امر مداخله‌گری آگاهانه و سازمان‌یابی کارگران در همه‌ی عرصه‌های اقتصادی، سیاسی اجتماعی جامعه پافشاری

کرده و خود در صف اول این مداخله‌گری و تشکل قرار دارند. این امر بر اساس پی‌گیری و مبارزه بر سر خواست‌های مشخص، واقعی و فوری کارگری آغاز و همه‌ی عرصه‌های اجتماعی دیگر را در برمی‌گیرد. در این قلمرو با این مداخله‌گری امر تشکل و سازمان‌یابی کارگری تأمین می‌گردد. مبارزه طبقاتی بر اساس سراسری کردن مبارزه کارگران برای مطالبات مشترک و فوری واقعی شکل می‌گیرد و در چنین فرایندی است که صف مستقل کارگری نمود عینی پیدا می‌کند.

آگاهی سیاسی و مبنای تبلیغی و ترویجی کمونیستی و کارگری بر مبنای تلاش در ایجاد این صف مستقل انجام می‌گیرد. افق سوسیالیسم و آلترناتیو سوسیالیستی بر اساس فرارفتن از چارچوب تنگ و بسته افق‌های بورژوازی و خرده‌بورژوازی که در دنیای سیاست خود را به‌صورت انواع اپورتونیسم و رفرمیسم نشان می‌دهد، تأمین می‌گردد.

در مقابله با نمایش انتخاباتی پیش‌رو، کمونیست‌ها و کارگران آگاه و فعالین جنبش‌های اجتماعی دیگر، با افشای ماهیت ارتجاعی و ضد مردمی کلیت نظام با تمام باندهای غالب و مغلوب آن، هرگونه توهمی را نسبت به بهبود امور توسط این جانین و اوباشان در پروسه‌ی و از طریق این‌گونه انتخابات‌ها و انتصاب‌های فاسد و رسوا، افشا می‌نمایند و همه کارگران و توده‌های محروم و ستم دیده را به مبارزه متحدانه علیه این دسته‌ها فرامی‌خوانند.

بورژوازی و سرمایه‌داری ایران اکنون در چنان نقطه‌ای از حیات سیاسی خود در ایران قرار گرفته است که همه‌ی پوسیدگی، فساد، توحش و ماهیت ضد مردمی و ضدانقلابی خود را به‌تمامی، آشکار کرده است. کمونیست‌ها و پیشروان و فعالان کارگری در این روزها بر مبارزات خود خواهند افزود و پرچم مطالبات خود را افزایش داده و به‌طور درنگ ناپذیر علیه نمایش انتخاباتی وعده و وعده‌های دروغین و سراپا فریب و دغلکاری این باندها و سخن‌گویان و کار به دست‌های

باقیمانده‌های رژیم که درعین حال، هارترین و مرتجع‌ترین آنان را تشکیل می‌دهند، به حرکت در خواهند آورد. جنبش‌های اجتماعی دیگر نیز به تاسی از پیشروان و رهبران کارگری و رهنمودهای کمونیست‌های انقلابی بایستی صف خود را یک‌بار و برای همیشه از دشمنان مردم، رفرمیست تا و فرصت‌طلبان و انواع و اقسام بلوک‌های بورژوایی و خرده‌بورژوایی داخل و خارج حاکمیت جدا ساخته و به‌صاف واحد سوسیالیستی و انقلاب بپیوندند. امر رهایی توده‌های کارگر و زحمتکش جز از طریق سرنگونی رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی و از میان برداشتن همه‌ی ابزارهای امنیتی و نظامی و سرکوبگر آن و تحقق حکومت کارگری، از هیچ بیراهه و کژراهه دیگری امکان‌پذیر نیست.

۲۰۱۳/۰۶/۰۳



## چند ملاحظه‌ی کلی در حاشیه انتخابات اخیر

انتخابات اخیر در تحت حاکمیت جمهوری اسلامی، هم چنان‌که به تعبیر بسیاری از سازمان‌ها و احزاب سیاسی و نیز افزایش و پدیداری مطالبات توده‌ای در کوتاه‌مدت، به‌عنوان یک مفر، یک تنفس‌گاه و عرصه‌ی بسیار ناپایداری از حرکت توده‌های محروم از پایه‌ای‌ترین حقوق اجتماعی یعنی حق آزادی بیان و تشکل و اعتراض، قلمداد می‌گردد، درعین حال فرصت مناسبی است که فعالان و پیشروان جنبش کارگری و کمونیستی، درک و استنباط خود را از این رویداد اجباری و تا اندازه‌ای خودبه‌خودی، عرضه نمایند.

در نوشته اخیر، بی‌آنکه مستقیماً و به‌طور منظم به این درک‌ها و استنباط‌ها برخورد شود، می‌کوشیم استنباط و ارزیابی خود را از جنبش موسوم به چپ و کمونیستی و کارگری ارائه دهیم و انتقادهای مشخص خود را صرفاً به‌منظور اصلاح و بهبود روند جنبش انقلابی و سوسیالیستی، به‌طور اجمال ترازبندی نماییم. در این ترازبندی هیچ‌گونه ترتیبی رعایت نگردیده، اما درعین حال هریک از این ملاحظات به یکی از سه حوزه متفاوت جامعه، یعنی حاکمیت سیاسی، مردم و حزب سیاسی که در این جا سازمان‌ها و احزاب چپ و کمونیستی مدنظر بوده است، می‌پردازد.

۱ - تا آن جایی که به واقعیت حضور توده‌های مردم در این رویداد و نیز عملکرد رژیم سیاسی حاکم بر ایران مربوط می‌گردد، اطلاعات و آمارهای ارائه‌شده از میزان شرکت مردم در این انتخابات بایستی با احتیاط عمل کرد. آمارهای موجود و رسمی تا اندازه‌ی زیادی ساختگی و یا بهتر است بگوییم غیرواقعی می‌باشد. به‌طور معمول برای ترسیم «حماسه» مشارکت مردم و «گرم کردن تنور انتخابات» و «زدن مشت محکم در دهان شرق و غرب» و همه‌ی این‌ها به‌منظور ایفای کاراکتر مشروعیت برای این رژیم نامشروع، میزان مشارکت مردم تا حد زیادی نسبت به آمار واقعی رأی‌دهندگان، رقم‌سازی می‌شود. برای اثبات این ادعا جدای از استنباط شهودی و از نزدیک و تخمین‌های تجربی، می‌توان به نمونه‌های مشخص «مهندسی انتخابات» در دو

دوره‌ی انتخاباتی ۸۴ و ۸۸ اشاره کرد. هم‌چنین تأخیر در اعلام نتایج انتخابات اخیر نشان‌دهنده‌ی باز بودن دست رژیم در دست‌کاری و دست‌سازی نتایج و آمارهای انتخاباتی است. عدم حضور هرگونه ناظر بی‌طرف و فقدان ارگان‌های مستقل و دموکراتیک و آزاد اعم از سازمان‌ها و احزاب سیاسی و سازمان‌های اجتماعی و مطبوعات آزاد و سایر رسانه‌های توده‌ای و مستقل از حکومت در واریسی جریان انتخابات، گواهی بر عدم سلامت انتخابات در ایران است و تلاش و اصرار رژیم در امنیتی کردن فضای انتخابات و بستن هرگونه راه‌های دموکراتیک در دخالت‌گری ارگان‌های مستقل و مردمی، چیزی جز افشای این عدم سلامت نیست.

۲- تبلیغات ما تأثیر اندکی بر روی افکار عمومی دارد و درصد انگشت‌شماری را بر گرد شعارها و فراخوان‌های خود به حرکت درمی‌آورد. در خارج کشور این نسبت از میزان استقبال اپوزیسیون خارج کشور از اکسیون‌هایی که به تحریم انتخابات می‌پردازند به دست می‌آید که نسبت قابل توجهی از ایرانیان خارج کشور را در بر نمی‌گیرد. این مسأله با توجه به پیوند بسیار ضعیف فعالان جنبش چپ و کمونیستی در کشورهایی که در آن زیست می‌کنند و درک بسیار ضعیف رهبری جنبش و در نتیجه فعالان این عرصه از هرگونه کار انترناسیونالیستی و همبستگی و پیوستگی با جنبش‌های اجتماعی و سازمان‌های صنفی، سیاسی و اجتماعی این کشورها، در مجموع حاصل کار سی سال فعالیت آکسیونیستی در خارج کشور را در حد بسیار نازلی نگه داشته و به نظر نمی‌رسد تغییری در این واقعیت در آینده‌ی نزدیکی شاهد آن باشیم؛ بنابراین جنبش کارگری ما به یمن بی‌خبری صرف جنبش کمونیستی و احزاب سیاسی مدعی در این عرصه در حیطه‌ی فعالیت انترناسیونالیستی، نایستی انتظار چندانی از همبستگی بین‌المللی کارگری و رادیکال از خارج داشته باشد.

در داخل کشور به دلیل عدم حضور سازمان‌ها و احزاب چپ و مخالف جمهوری اسلامی و نیز فقدان رسانه‌های فراگیر که صدای این جریان‌ها را به



گوش مردم برسانند و نیز در مورد مشخص انتخابات مواضع و تحلیل‌های این جریان‌ها را در میان مردم اشاعه دهند، نمی‌توان بر نفوذی پایدار و با گسترشی قابل قبول اتکا کرد. مثلاً جنبش اعتراضی سال ۸۸ نشان‌دهنده‌ی این واقعیت هم هست که کماکان سازمان‌ها و احزاب چپ و کمونیست، تأثیر بسیار اندکی بر رویدادهای جاری آن روزها و ماه‌ها را داشتند و آنچه در کف خیابان اتفاق می‌افتاد عمدتاً به ابتکار جوانان و دانش‌جویان و مردمی بود که در یک تجربه مشخص اجتماعی یعنی انتخاباتی که به شیوه‌ای اهانت‌بار و ضد مردمی حتی در همان چارچوب کنترل شده و میخ‌کوبی شده نیز مخدوش گردیده و نتایج آن به طرزی آشکار و رسوا دست‌کاری گردیده بود، دست به اعتراض و مقاومت زده بودند.

در انتخابات اخیر نیز بایستی در ارزیابی رویدادها و تشخیص جایگاه اجتماعی خود این ملاحظات را در نظر داشته باشیم. عدم اقبال عمومی نسبت به انتخابات ناشی از تجربه مستقیم توده‌ها و بی‌اعتباری رژیم است و این یک امر عینی و اجتماعی است که البته تبلیغ و ترویج «چپ» هم در این فرایند بی‌تأثیر نیست؛ بنابراین نتیجه‌گیری از عدم حضور حدود ۱۶ میلیون از واجدین حق رأی در انتخابات بایستی واقع‌بینانه و عینی بوده و از تحلیل سرسری و شتاب‌زده و خوش‌بینانه جدا بایستی خودداری ورزید.

۳- در چشم‌انداز تحولات سیاسی و از لحاظ تمایلات و مطالبات مردم، لیبرالیسم کماکان مهم‌ترین افق سیاسی آنان را تشکیل می‌دهد. ظرفیت سیاسی و ایدئولوژیک لیبرالیسم هنوز در ایران تحقق نیافته و خود بورژوازی لیبرال-بورژوازی در اپوزیسیون، بورژوازی متوسط و خارج از انحصارات و اولیگارشی بنگاه‌های اقتصادی دولتی و شبه‌دولتی و خصوصی- قادر به تحقق شعارهای خود نیست.

بر جنبش کارگری-کمونیستی است که با رادیکالیسم خود از این عرصه عبور کند و حقانیت مطالبات رهایی‌بخش کارگری را برای توده‌ها تشریح نماید. تا آن جا که به امر سوسیالیسم و جنبش انقلابی و کارگری مربوط می‌گردد هیچ راه میان‌بری جدای از تجربه‌ی مستقیم کارگران و توده‌های زحمتکش وجود ندارد. برای تبلیغ و ترویج

سوسیالیسم هیچ آزمون دیگری جز مبارزه جاری و مستقیم و شرایط عینی‌ای که توده‌ها در آن به سر می‌برند و با مشکلات و سختی‌های آن دست‌به‌گریبان هستند، کارساز نیست. از درون همین شرایط عینی است که امکانات عملی فراروی از شرایط موجود و تحول ذهنی و آمادگی عملی و ایدئولوژیک-سیاسی برای عبور از وضعیت موجود پدیدار می‌گردد. آلترناتیو کارگری و سوسیالیستی امری جدای از مبارزه‌ی جاری نیست و نمی‌تواند باشد. درک حقیقی و حتی‌الامکان نزدیک واقعی از شرایط عینی و ذهنی کارگران و توده‌ها، یک وظیفه‌ی مهم و برگشت‌ناپذیر کارگران کمونیست و مبارزان و فعالان پرولتاریا در همه‌ی زمان‌ها و در همه‌ی جاها بوده است. حزب کمونیستی و کارگری بر اساس درک و انجام درست و اصولی چنین وظیفه و نقش سترگی است که می‌تواند با اتخاذ تاکتیک مشتق شده از این دریافت، راه خود را در میان توده‌های میلیونی کارگر و زحمتکش بگشاید و به‌پیش رود.

۴- آنارشیسیم حاکم بر ذهنیت‌های چپ امکان تحلیل صحیح از تغییرات داخلی و جهانی را از آنان گرفته است. به‌طور کلی در این مورد مشخص تحلیل‌ها بین دو قطب کاملاً متفاوت در نوسان هستند. از انتهای یکی به انتهای دیگری. یا هیأت‌حاکمه همه‌کاره است و بر اساس سناریوهای از پیش تعیین‌شده عمل کرده و در هر حال موفق می‌شود این سناریوها را به مرحله اجرا درآورد. نمایشنامه‌نویس و کارگردان و بخشی از بازی‌ها را ولی‌فقیه به عهده دارد وی فعال‌مایشاء و همه‌کاره صحنه‌ی سیاست و اقتصاد جامعه است.

یا هیأت‌حاکمه در مرحله‌ی سقوط است و مردم آماده هستند که کار را یک‌سره کنند. تحت این روایت و درک از وضعیت هیأت‌حاکمه، مثلاً سال ۷۶ رژیم و توده‌ها در چنین مرحله و فازی از رویارویی بودند و رژیم با تنظیم و اجرای سناریوی اصلاح‌طلبی و بازیگری نقش اول محمد خاتمی، سناریوی ولی‌فقیه به

اجرا درآمد. در این جا می‌بینیم که هر دو دیدگاه برای یکدیگر آتش تهبیه تدارک می‌بینند و به یک نتیجه می‌رسند.

۵- در بحث و تحلیل ارز ژیم سیاسی، اکثریت تحلیل‌گران و در رأس آنان جریان‌ات چپ و کمونیست به درستی بر تضادها و شکاف‌های میان شاخه‌ها، فراکسیون‌ها، باندها و محافل و دسته‌ها و جناح‌های درون هیأت‌حاکمه انگشت گذارده و آن را به‌عنوان یکی از پایه‌های تحلیل خود در ارزیابی از هیأت‌حاکمه قرار می‌دهند و می‌کوشند تفاوت‌ها و گرایش‌ها و پیش‌روی‌ها و به‌طور کلی افت‌وخیزهای آنان را بررسی نمایند. باین‌وجود در عرصه‌ی انتخابات، جدای از برخی تحلیل‌های ژورنالیستی و به همین اعتبار سطحی و غیر مارکسیستی-فقدان درک ابژکتیو دیالکتیکی در این تحلیل‌ها- به تئوری سناریوها و نمایش‌ها برمی‌گردند و همه این تضادها و چالش‌های درون طبقه‌ای را به دست فراموشی می‌سپارند.

شکاف‌های درون اردوگاه هیأت‌حاکمه و رژیم سیاسی حقیقت دارد و این شکاف‌ها خود را در عرصه و زمان انتخابات‌ها نشان می‌دهد. منتها چون ما قادر نیستیم به‌طور پراتیک از این شکاف‌ها به سود طبقه‌مان و به‌صورت اصولی واقعی بهره‌ای ببریم- چون به‌طور کلی نقش‌چندانی در این پراتیک نداریم-عطای آن را به لقایش بخشیده و برای مرزبندی با تاکتیک‌های رفرمیستی و اپورتونیستی که از سوی پدرخواندگان رویزیونیسم مدرن ده‌ها سال است که به‌وفور صادر وارد می‌شود، اصولاً به‌غیراز تاکتیک تحریم-که در جای خود اصولی و صحیح است اما بردی ندارد-به چیز دیگری نمی‌رسیم و نمی‌توانیم هم برسیم.

تاکتیک تحریم و یا در بیان اخیر تحریم فعال در شرایطی که کمونیست‌ها تأثیری در فرایندهای سیاسی و مبارزه‌ی جاری توده‌ها ندارند، در بهترین حالت تنها یک اعلام موضع صحیح محسوب می‌گردد و ربطی به مقوله پراتیک و عمل انقلابی و به همین اعتبار مناسبی با تاکتیک ندارد. از درون این موضع هیچ‌گاه تاکتیک به‌عنوان یک عمل مشخص سوسیالیستی به بار نیامده و به‌پیش کشیده نشده است. بیماری مزمن

جنبش کمونیستی که خود را به صورت اکسیونیسم و خرده کاری و سکتاریسم نشان می‌دهد، هیچ‌گونه امکانی برای نقد و پیشروی از این تنگنای تاکتیکی فراهم نمی‌آورد. برعکس در شرایط کنونی به نظر می‌رسد اکسیونیسم با چنان جان‌سختی و «انقلابی‌گری» در تمام بخش‌های جنبش، جا خوش کرده است که به نظر نمی‌رسد بتوانیم به این سادگی از آن عبور نماییم. گفتن این که این انحراف عمده بر جنبش چپ ما، یک فرایند و سبک کار و بینش خرده‌بورژوازی است، چندان دردی را دوا نمی‌کند. کار اساسی آن است که بی‌فایده‌گی، بی‌ریشگی و بی‌ربطی این سبک کار را با مبارزه‌ی جاری توده‌ها و طبقه کارگر نشان دهیم و مدلل نماییم که اکسیونیسم فاقد هرگونه تاکتیک توده‌ای و پرولتری است و به همین اعتبار از تأثیرگذاری بر جنبش کارگری کاملاً ناتوان است. این امر البته در دو سطح تئوریک و تاریخی بایستی نشان داده شود. در سطح تاریخی منظور همین دورانی است که مثلاً از ابتدای دهه‌ی پنجاه خود را در «مشی چریکی» نشان داد و در ماه‌های پس از قیام ۵۷ در سکتاریسم و خرده کاری «خط سه» بازتولید شد و در حال حاضر در غرقاب اکسیونیسم غوطه‌ور است. تا آن جایی که به سبک کار ما مربوط می‌گردد، این یک سبک کار اکسیونیستی، سکتاریستی و ناپیگیر است و کلاً مهر و نشان روش و منش و سبک کار خرده‌بورژوازی را بر پیشانی دارد. برای مبارزه علیه این سبک کار و بینش و روش غیرکارگری که همه‌ی عرصه‌های نظری، سیاسی و ایدئولوژیک ما را در خود فشرده است، از همین امروز آستین‌ها را بالا بزنیم. فردا خیلی دیر است. ۲۰۱۳/۰۷/۲۰

## «کنگره ملی کرد» و تاکتیک ما

شناخت درست عرصه‌های مختلف مبارزه‌ی طبقاتی و نحوه عمل و شرکت در این عرصه‌ها، مبنای اتخاذ تاکتیک حزب سیاسی طبقه کارگر در جهان پرتلاطم سرمایه‌داری است.

کمونیست‌ها به‌عنوان بخش پیشرو آگاه پرولتاریای متشکل در حزب سیاسی خود، همواره این عرصه‌ها را مورد توجه قرار داده و به تناسب نیرو، امکان، موقعیت و شرایط عینی حاکم بر این عرصه‌ها، می‌کوشند تاکتیکی اصولی، واقع‌بینانه و کارا اتخاذ کرده و آن را مبنای پراتیک خود قرار دهند.

هر تاکتیکی که از سوی حزب سیاسی اتخاذ گردد در صورتی که به توازن قوای طبقاتی جدید و بالاتری ارتقاء یابد و یا وضعیت و توازن قوای ناپایدار موجود را به نفع کارگران تثبیت و مستحکم نماید، یک تاکتیک پیروزمند محسوب می‌گردد.

در حال حاضر، تبلیغ، ترویج، آگاه‌گری و سازمان‌دهی کارگران، مهم‌ترین نقش وظیفه‌ای است که توسط پیشروان طبقه، کارگران آگاه و انقلابی و کمونیست‌ها در جهت تسهیل هر چه بیشتر مبارزه‌ی جاری علیه بورژوازی حاکم، به کار گرفته می‌شود. این نیز روشن است که همه‌ی این نقش‌ها وظایف در چارچوب و به هدف تشخیص و اتخاذ تاکتیک واقعاً اصولی و پیش‌برنده، درک می‌شود؛ یعنی رابطه‌ی دیالکتیکی معین و پویایی میان تئوری و پراتیک بایستی برقرار باشد و بر مبنای عینی مبارزه استوار گردد. خارج از این چارچوب، با انواع و اقسام روش‌ها و گرایش‌های ذهنی، آنارشیستی و بی‌ربط با مبارزه جاری طبقه مواجه می‌شویم که هیچ سودی برای پرولتاریا در بر ندارد و از حد یک اعلام موضع آتشین و بی‌پایه و مایه فراتر نمی‌رود.

«کنگره ملی کرد» یکی از عرصه‌های نسبتاً بزرگ و نوینی است که هم‌اکنون در پیش رو داریم. ما بایستی بتوانیم به بهترین نحو با تشخیص دقیق بازیگران این عرصه، شرایط حاکم بر منطقه و موقعیت رژیم‌های سیاسی چهارگانه و نیز نقش و

برنامه منطقه‌ای امپریالیسم و کشورهای سرمایه‌داری حاضر در آن جا، فعالانه در آن شرکت کرده و در جهت هدف‌های متمایز و پیشرو پرولتاریای ایران و کشورهای مزبور، تلاش نماییم.

حضور یک نیروی کارگری و کمونیستی یعنی کومله، به‌خودی‌خود نشانگر یک پیروزی و حاصل پیش روی و نفوذ و اعتبار کمونیست‌ها و دستیابی ما به یک عرصه‌ی تازه و مهم مبارزه و نقل و انتقالات سیاسی در منطقه است. این یک وضعیت عینی است که با شرکت آگاهانه و فعال می‌تواند و باید به تثبیت و استحکام بیش‌ازپیش نقش کمونیست‌ها در منطقه یاری رساند؛ و بر تصمیم‌گیری‌ها و روندهای جاری و آتی تأثیر بگذارد.

چالش‌های پیش رو به‌قرار زیر است:

۱ - هر چهار رژیم سیاسی حاکم بر کشورهای مزبور-ایران، ترکیه، عراق و سوریه - با چالش‌ها و بحران‌های مختلف سیاسی و اقتصادی دست‌به‌گریبان هستند و به‌طور کلی دوران انحطاطی خود را طی می‌نمایند. برای مردم کردستان سوریه عملاً یک خودمختاری دوفاکتو در متن جنبش عمومی و سرنگونی مردم سوریه با بیش از ۱۰۰ هزار قربانی و یک‌میلیون آواره تا این لحظه به‌دست آمده است. برادر دوقلوی آن رژیم صدام سال‌هاست که از صحنه‌ی سیاسی حذف گردیده و حکومت اقلیم کردستان عراق و به همین اعتبار ناسیونالیسم و بورژوازی کرد به‌طور نسبی سهم خود را از قدرت به دست آورده است. در ایران وضع به قراری است که شهرهای کردستان در حرکات و فعل‌وانفعالات جاری در کشور از موقعیت اعتراضی نسبتاً بالایی برخوردار بوده و به‌طور متمایزی جریان کمونیستی و کارگری در آن بیش از هر نقطه دیگری از کشور ریشه دوانده است. در ترکیه در متن اعتراضات توده‌ای مردم علیه سیاست‌های لیبرال اسلامی رژیم، بایستی هرچه زودتر تکلیف خود را معین کند.

۲ - جریانات و احزاب ناسیونالیستی، قوم‌گرا و غیر کارگری موجود در عرصه کردستان در هر چهار کشور، با هر نقشه و برنامه‌ای که برای تنظیم و تدارک روندهای دلخواه آینده متصور باشند، با حضور کومله، خود را در شرایط محدودتری خواهند یافت. حضور پر قدرت و نقشه‌مند و با برنامه‌ی کومله و ارائه‌ی نظرات روشن و مستدل در خصوص حقوق تاریخی ملت‌های کرد و مناسبات نوین این ملت‌ها در متن مبارزه طبقاتی کارگران و زحمتکشان علیه طبقات استثمارگر و هم‌دست دولت‌های ارتجاعی پیشین و فعلی و ارائه‌ی درک و دیدگاه و تاکتیک کمونیست‌ها در همه‌ی این موارد، می‌تواند به گشایش در پیچه‌ها و روزنه‌های تازه در فعل‌وانفعالات سیاسی منطقه کردستان و از این طریق در هر چهار کشور منجر گردد. راه‌حل سوسیالیستی، مهم‌ترین افق و چشم‌اندازی است که مطلوبیت آن بایستی برای شرکت‌کنندگان در کنگره و ناظران و مردم منطقه تشریح و تبلیغ گردد.

۳ - دولت‌های ارتجاعی منطقه و در رأس آن‌ها رژیم ضدانقلابی حاکم بر ایران، هیچ‌گونه نفعی از حضور یک جریان کمونیستی، به‌ویژه اگر آن جریان در چارچوب جغرافیای سیاسی ایران تعریف‌شده و فعال باشد، ندارد و نمی‌خواهد سر به تن این تشکل باشد؛ چه رسد به اینکه آن را در چارچوب یک «کنگره ملی» حسی و حاضر ببیند؛ بنابراین دور نیست که برای ممانعت از این حضور، متوسل به ابزارها و مانورهای آشکار و پنهان توسط هم‌دستان خود درون همین «کنگره» گردد.

کومله با شرایط و نقطه‌نظرات خود که منعکس‌کننده منافع تاریخی زحمتکشان کرد است و آن را در اطلاعیه شماره یک کمیته مرکزی کومه له در رابطه با «کنگره ملی کرد» اعلان نموده است، در این کنگره شرکت می‌کند. طبعاً نمایندگان دولت‌های منطقه بسیار مایل‌اند که کومله و یا هر جریان کمونیستی و کارگری دیگر از عرصه‌ی مبارزه و حضور در میان توده‌ها حذف و ناپدید گردد تا آنان با هم‌دستی احزاب و سازمان‌های متمایل و یا وابسته به خود، یکه‌تازانه به تفرقه، تفتیم، تسلیم و سرکوب حقوق تاریخی و ملی مردم کرد، بپردازند. تلاش کومله بایستی در جهت خنثی کردن

این توطئه‌ها و متقابلاً فشار به سایر احزاب جهت حذف جمهوری اسلامی از چارچوب فعلی باشد و این را تا نقطه‌ای ادامه دهد که حتی‌الامکان به حضورش در این کنگره خدشه وارد نیاورد.

۴- اما همه‌ی این ملاحظات، با لحاظ کردن زمینه‌های تاریخی، اجتماعی و سیاسی‌ای که هم‌اکنون بر جغرافیای سیاسی مزبور غلبه دارد، جنبه‌های دیپلماتیک و شکلی تاکتیک ما را می‌سازد. مهم‌ترین بخش کنگره کارها و هدف‌هایی است که علی‌الاصول و به‌طور اساسی مورد توجه تدارک‌کنندگان کنگره بوده است. قطعنامه‌ها، برنامه‌ها و مصوبات و به‌طور کلی آلترناتیو سیاسی و اجتماعی است که غرض از برگزاری کنگره هم قاعداً همین‌ها بوده است. در همین جاست که نقش و کار اصلی و اساسی نمایندگی کومله در کنگره مزبور آغاز می‌گردد. در این عرصه بایستی هوشیارانه با برخورد رادیکال، آگاه‌گرانه و اصولی تا حد امکان بر این روند تأثیرگذارده شود و از شرایط متغیر حاکم بر کنگره، صف‌آرایی‌ها و یارگیری‌های احتمالی در میان احزاب و سازمان‌های شرکت‌کننده، بهره‌برداری شود.

۵- این کنگره شاید بتواند فشارهای معینی را بر دولت‌های منطقه وارد آورد و از شرایط انحطاطی حاکم بر هر چهار حکومت ارتجاعی، به نحو مطلوب بهره‌برداری کرده و نتایج و دستاوردها و هدف‌گذاری‌های دموکراتیک و آزادی‌بخشی را برای مردم کرد و از این طریق و بنابراین برای کل توده‌های کشورهای مربوطه فراهم آورد. این نقطه‌نظرات و انتظارات در اطلاعیه مذکور در فوق آمده است و به‌طور کلی صحیح واقعی است. در واقع همه چیز به فهم و شعور احزاب و سازمان‌های نامبرده و بهره‌برداری از شرایط عینی حاکم بر منطقه ارتباط دارد. نقش کومله در این عرصه اگر به‌درستی و روشن‌بینانه و منطقی و اصولی پی گرفته شود، می‌تواند اثرات معین و پایداری را در تناسب قوای ناپایدار فعلی میان بورژوازی و توده‌های زحمتکش کرد و همه‌ی مردم منطقه به بار آورد.



## مطالبات و وظایف مبرم ما در جنبش کارگری

جنبش کارگری ما امروزه از ضعف‌ها و نقطه قوت‌های معینی برخوردار است. برخورد به هر یک از این دو جنبه به‌طور واقعی و عینی، می‌تواند خط‌مشی عمومی و استراتژیک جنبش ما را تأمین و امر اتحاد و سراسری شدن مبارزات در جهت تحقق خواسته‌ها، هدف‌ها و آمال طبقه کارگر را امکان‌پذیر سازد.

به این منظور در این جا ما بر سه عامل و مکانیزم تسهیل‌کننده جنبش تأکید کرده و می‌کشیم به‌طور فشرده جنبه‌ها و ارتباط و حوزه تأثیر هر یک از عامل‌های برشمرده را تا اندازه‌ای که موردنیاز موقعیت کنونی جنبش ما است، مدلل و آشکار سازیم.

این عوامل، بی‌آنکه برای آن ترتیب زمانی خاصی قائل باشیم و تا جایی که جنبه‌ی تأثیر متقابل آن‌ها بر یکدیگر برای ما می‌تواند مشخص گردد، عبارت‌اند از:

آگاهی طبقاتی و پروسه‌ی خودآگاهی و خودانگیختگی جنبش، شکل و سازمان‌یابی و تشخیص شکل‌های مختلف مبارزه، تاکتیک‌ها و استراتژی عمومی

### جنبش.

آگاهی موردتوجه کمونیست‌ها همواره بر تشخیص و تشریح جایگاه تاریخی طبقه کارگر و مناسبات معین و ضروری‌ای که در روند تولید و مبادله و توزیع عواید حاصل از فروش نیروی کار به سرمایه‌داران، ایجاد می‌گردد، بنیاد گذارده می‌شود. در توصیف مختصات این آگاهی از سوی ما همواره بر جنبش سوسیالیستی به‌عنوان یک امر تاریخی تأکید می‌گردد. خودآگاهی و درکی که از خود جنبش خودانگیخته کارگران مستفاد می‌گردد، به‌عنوان یک معرفه‌ی اساسی و مهم در آگاهی طبقاتی لحاظ می‌شود. در این چارچوب، مقاله‌ی مطالبات پایه‌ای طبقه که از خصلت عینی واقعی و روزمره در زندگی و کار توده‌ی کارگری ناشی می‌گردد، مطرح می‌شود. مجموع و چکیده‌ی این خودآگاهی، به‌طور عینی و مستقیم از مطالبات بارها اعلام‌شده از سوی فعالان، مبارزان و پیشروان جنبش کارگری ما، مشتق گردیده است. محورهای اساسی و بنیادین این مطالبات، می‌تواند و باید مبنای منشور سراسری کارگران ما برای اتحاد عمل‌های

مختلف، یکپارچگی جنبش و همبستگی طبقاتی میان بخش‌های مختلف جنبش کارگری باشد.

### مفهوم خودآگاهی کارگری چیست؟

این خودآگاهی مشتمل بر مطالبات مبرم، پایه‌ای و بلا واسطه‌ی کارگران ایران است که از جنبه‌ی بین‌المللی، بخش‌های گسترده‌ای از جنبش کارگری در کشورهای توسعه‌نیافته و در حال توسعه که به درجات مختلف، مناسبات و حقوق و قوانین بورژوازی در آن تا نفوذ و گسترش یافته است را در برمی‌گیرد. منظور ما اهداف، آمال و خواسته‌هایی است که طبقه کارگر به‌طور روزمره و در محیط کار و زیست خود و خانواده و همکاران و هم‌طبقه‌ای‌هایش عمیقاً و به‌سختی با آن دست‌به‌گریبان است.

این خواسته‌ها سال‌هاست از سوی رهبران و فعالان و پیش‌روان جنبش کارگری در اعتراضات متعدد به شکل عریضه‌نویسی، تنظیم تومارهای چندباره مشتمل بر جمع‌آوری ده‌ها هزار امضا از کارگران رشته‌ها و صنایع مختلف تولیدی و خدماتی، گردهمایی و راه‌پیمایی، تحصن و تجمع و درخواست رویارویی و گفتگو بالاترین رده‌های دولتی و نمایندگان فرمایشی مجلس حکومتی، اعلام و صورت عملی به خود گرفته است؛ اما این درخواست‌ها عملاً و همواره مورد بی‌توجهی، برخورد ریاکارانه و حتی درگیری‌های سرکوبگرانه و ضدکارگری و ضد انسانی نیروهای سرکوبگر رژیم قرار گرفته است. مطالبات مزبور بنیان و محورهای اساسی است که جنبش کارگری می‌تواند و باید در گرد آن متشکل گردیده و آن را به‌عنوان پرچم و مانیفست مبارزاتی خود در این لحظه و بر علیه کلیه تاکتیک‌های فریبکارانه و سرکوبگرانه دولت سرمایه‌داری و دستگاه بوروکراتیک پلیسی آن به کار گیرد. این منشور اساس محکم، واقعی و قابل درکی است که دقیقاً متناسب با توازن قوای فعلی جنبش کارگری ما در برابر اردوی سرمایه و دولت‌ها و مأموران ریزودرشت جمهوری اسامی، بایستی تنظیم گردد؛ و بر این اساس مبنای عملی و

مبارزاتی بخش‌های مختلف جنبش کارگری در سرتاسر کشور و در هر یک از عرصه‌های تولیدی و خدماتی، توسط زنان و مردان کارگر واقع گردد. سایر جنبش‌های رادیکال اجتماعی هم چون جنبش دانشجویی، جنبش بیکاران، جنبش زنان و جنبش جوانان می‌توانند و باید خواسته‌های ویژه و مشخص خود را در پیوند با این خواسته‌ها به کار گیرند و در هم پایی و اتحاد با جنبش کارگری، این مطالبات را به جهانیان اعلام دارند.

محورهای اساسی و حداقل این مطالبات، به‌قرار ذیل می‌باشد:

۱ - افزایش دستمزدها در کلیه سطوح دستمزدی حداقل به میزان ۱۰۰٪ برای سال ۱۳۹۳ نسبت به سال پیش. این حداقل بایستی فراتر از خط فقر فزاینده در سطح جامعه باشد. پرداخت کلیه مطالبات معوقه کارکنان به‌صورت یک مسئولیت فوری و الزامی که بایستی ضرورتاً و مستقل از اشکال حقوقی این واحدها، از سوی دولت تضمین گردد و در بودجه‌های سالانه پیش‌بینی گردد.

۲ - آزادی ایجاد تشکل‌های مستقل کارگری مطابق مقاله نامه‌ها و تعهدات بین‌المللی و خارج از قیدوبندهای بوروکراسی حاکم. این تشکل‌ها بایستی به‌عنوان نمایندگان واقعی کارکنان به رسمیت شناخته شوند.

۳ - آزادی فوری و بدون قید و شرط کلیه زندانیان سیاسی - عقیدتی و فعالین و رهبران کارگری. حق قانونی همه انسان‌های دربند جهت استفاده از کلیه امکانات برای دفاع از خود از جمله حق داشتن وکیل، دادگاه علنی و در صورت لزوم اجازتهای حضور ناظران بین‌المللی در این دادگاه‌ها و نیز بازدید آن‌ها از زندان‌های ایران.

۴ - لغو فوری و بدون قید و شرط مجازات اعدام. کلیه احکام صادره اعدام بایستی فوراً لغو متوقف گردند. اعدام به‌عنوان یک عمل انتقام‌جویانه، جنایت کارانه و ضد بشری که هنوز هم توسط برخی از دولت‌ها و در رأس آن‌ها رژیم جمهوری اسلامی حاکم بر ایران علیه قربانیان جامعه و مخالفان و معترضان و خانواده‌ها و بازماندگان آنان انجام

می‌گیرد، بایستی از کلیه قوانین مربوطه حذف گردد. سایه شوم اعدام بایستی برای همیشه از بالای سر محکومان و خانواده‌های آنان برداشته شود.

۵ - جلوگیری از بیکارسازی‌ها، تأمین بیمه بیکاری و مداخله کارگران در بنگاه‌های تولیدی و خدماتی که به بهانه‌های گوناگون از سوی کارفرمایان به رکود، تعطیلی و بیکاری کارگران می‌انجامد. امر خودگردانی این‌گونه واحدها بایستی به کارکنان این واحدها منتقل گردد و دارائی آن‌ها به تملک جمعی کارگران درآید.

۶ - برخورداری بی‌قیدوشرط از حق اعتصاب، اعتراض و سایر اشکال مبارزاتی که کارگران و کلیه کارکنان مزدی به‌منظور تحقق مطالبات و درخواست‌های انسانی و به‌حق خود به آن متوسل می‌گردند. پیش‌گیری از هرگونه مداخله سرکوبگرانه و پیگرد به اصطلاح قانونی علیه معترضان، فعالین و رهبران آنان. به عقیده ما، تأکید بر محورها و خطوط اساسی برشمرده در بالا، منشور متحد‌کننده‌ای را در جنبش کارگری پایه‌ریزی می‌نماید که می‌تواند اساس محکم و پایداری برای مبارزات جاری و آینده باشد و در گسترش، نیرومندی و اتحاد طبقاتی کارگران ایران نقش مؤثری ایفا نماید.

سازمان‌یابی و شکل‌های مبارزه در چه جایگاهی از جنبش کارگری قرار

می‌گیرد؟

تشکل و سازمان‌یابی نتیجه و محصول بلافصل خودآگاهی در میان کارگران است. خصلت و عمق و گستره این آگاهی، بر نوع و شکل و دامنه‌ی تشکل‌های حرفه‌ای اتحادیه‌ای و سیاسی طبقه تأثیر مستقیم می‌گذارد. یک آگاهی رفرمیستی و قانون‌پرستانه، شکل معینی از سازمان را در میان کارگران اشاعه داده و بنیان می‌گذارد و جنبش کارگری را همواره در حدود و مرزهای این نوع تشکل و تمام الزامات و محدودیت‌های آن نگه می‌دارد؛ و آگاهی سوسیالیستی و انقلابی بر اشکال بسیار متنوع و گسترده و از نوع دیگری. اولی در حیطة و کنترل بورژوازی و

## مطالبات و وظایف مبرم ما در جنبش کارگری ۱۰۱

نهادهای بوروکراتیک، آن جنبش را مستهلک و عقیم می‌سازد؛ درحالی‌که دیگری، رشته‌ای از تشکل‌های فراورنده و ضد سرمایه‌داری را در میان کارگران توسعه و اشاعه می‌دهد و آنان را قادر می‌سازد که مرزها و دیوارهای بوروکراسی و نظم سرمایه را به چالش کشند.

به عقیده ما هر درجه از روحیه و سطح مبارزاتی و پیشروی جنبش بایستی بر اتحاد طبقاتی و تشکیلاتی کارگران ما به‌طور هم‌بسته و هم‌زمان بیفزاید و دست‌آوردهای صنفی، اقتصادی و قانونی را با ایجاد، تحکیم و گسترش سازمان‌دهی و سازمان‌یابی کارگری، در همه رشته‌ها و در همه مکان‌ها، تداوم بخشد و تضمین نماید. امر دفاع از این دست‌آوردها جز از طریق تشکل و سازمان‌یابی و ایجاد و پایداری انواع مختلف تشکل‌های مناسب و کارا، امکان‌پذیر نیست. تعهدات وعده‌های «اخلاقی» و «حقوقی» کارفرمایان و سرمایه‌داران، در صورت پراکندگی و بی‌سازمانی کارگران از هیچ‌گونه ضمانت اجرایی پایداری برخوردار نیست و در هر زمان و با هر امکانی که آنان به دست آورند، بی‌شرمانه‌ترین و رذیلانه‌ترین روش‌های راهزنی و دزدی را علیه کارگران و مردم زحمتکش مرتکب می‌گردند. چاره همه‌ی این دغل‌کاری‌ها و اعمال شروانه که از ذات نظام سرمایه‌داری برمی‌خیزد و «اخلاقیات» ویژه خود را دارد، اتحاد و تشکل کارگران در سازمان‌های ویژه سیاسی و صنفی خود می‌باشد.

### مبانی تاکتیکی و استراتژیک

در این قسمت ما بر سه عامل پایه‌ای و اساسی که بر سایر وجوه و عرصه‌های جنبش اثر گذارده و امکان‌پذیری آن‌ها را تأمین می‌نماید انگشت می‌گذاریم. این‌ها عواملی هستند که مبنای پراتیکی و عملی جنبش کارگری را تشکیل می‌دهند و می‌توانند و باید در کلیه وجوه برنامه‌ای و عملی مورد تأکید و توجه پیشروان و فعالین جنبش کارگری و سایر جنبش‌های اجتماعی قرار گیرند.

در عرصه تاکتیکی، کمونیست‌ها اشکال و مضمون‌های پراتیکی خود را چنان تنظیم کرده و به مرحله‌ی اجرا می‌گذارند که بتوانند:

۱ - امر مداخله‌گری کارگران در عرصه‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی جامعه را فراهم آورند؛ به طوری که امر مبارزه‌ی طبقاتی و ایجاد صف مستقل کارگری در این عرصه‌ها تأمین گردد. این امر بر اساس پیگیری بر خواسته‌های مشخص و مبرم در هر لحظه از جدال‌های طبقاتی میان اردوی کار و سرمایه‌های مبنای مبارزه و تشکل وظایف روتین کمونیستی می‌گردد. در سایر عرصه‌های اجتماعی نیز امکانات و شرایط پیوند این جنبش‌ها با جنبش تاریخی کارگران را تبلیغ، ترویج و سازمان‌دهی می‌نمایند.

۲ - این مداخله‌گری، امر تشکل و سازمان‌یابی کارگری را تأمین نماید، اتحاد طبقاتی و سراسری کردن امر مبارزه را به‌پیش برد و ایجاد و تحکیم و ترویج حزبیت، سازمان‌های اتحادیه‌ای و اشکال دیگری از سازمان‌های توده‌ای را در میان کارگران و توده‌ها امکان‌پذیر سازد.

۳ - آگاهی سیاسی و مبانی تبلیغی و ترویجی کمونیستی بر چنان روند و سبک‌کاری از سوی حزب کمونیستی و کارگری به میان کارگران برده شود که افق سوسیالیسم و آلترناتیو سوسیالیستی و حکومت کارگری به‌عنوان مطلوب‌ترین شکل سیاسی انتقالی و فراروی از نظامی طبقاتی سرمایه‌داری به جامعه‌ای که فاقد تبعیض و نابرابری و ستم طبقاتی باشد را به‌عنوان یک امکان تاریخی و پیش‌رو در جلوی پای جامعه بحران‌زده و شرایط فلاکت‌بار کنونی، اعلام و برای آن مبارزه کند. این افق، روند و آلترناتیو همانا پیش‌بردن استراتژی جنبش کارگری است. این استراتژی، نقشه راه و گره‌گاه‌های جدال‌های طبقاتی پیش‌رو تنظیم و اجرای کلیه تمهیدات و اصول پراتیکی است که امر سوسیالیسم، انقلاب اجتماعی و برپایی حکومت کارگری را امکان‌پذیر می‌سازد و در پیش‌پای کارگران و توده‌های زحمتکش و زیر ستم، شرایط رهایی از نظام منحط و فلاکت‌بار سرمایه‌داری را ترسیم و تبیین می‌نماید.

## مطالبات و وظایف مبرم ما در جنبش کارگری ۱۰۳

این‌ها به نظر ما رؤس و محورهای اساسی جنبش کارگری ما را تشکیل می‌دهد. مبانی تاکتیکی و خط‌مشی سازمانی و چکیده‌ای از مطالبات مبرم و فوری طبقه کارگر است که سال‌هاست بر زمین مانده است و برای تحقق آن، به یک اتحاد عمل در میان کلیه بخش‌های کارگری و سوسیالیستی نیاز است. برای تأمین این اتحاد عمل و متحد و متشکل کردن جنبش کارگری از همین امروز بایستی مسئولانه‌تر، رادیکال‌تر و آگاهانه‌تر دست‌به‌کار شویم. فردا خیلی دیر است!

۱۷ ژانویه ۲۰۱۴





## تحکیم حزبیّت: از نظریه تا عمل

مجموعه‌ی مباحثی که در حول سازمان و تشکیلات کمونیستی در دوره‌های مختلف حیات حزبی طرح و مورد مذاقه و جدال‌های قلمی و اندیشگی قرار می‌گیرد، به نظر ما از اهمیت، ضرورت و مطلوبیت اساسی برخوردار است. این مباحث البته در صورتی می‌تواند در جریان عملکردها و سوخت‌وسازهای درون تشکیلاتی مفید و کارساز واقع گردد که از منظری و در چارچوبه‌ای از کنش‌ها و واکنش‌های عملی و در متن مبارزه هرروزه‌ی طبقه‌ی کارگر و فعالین کارگری و کمونیست‌ها نگریسته شود و با توجه به این مناسبات مورد حلاجی و کنکاش قرار گیرد. در غیر این صورت، بازترین و گسترده‌ترین مباحث در صورتی که از این منظر و چشم‌انداز نگاه نشود، در فرایند خود به مباحثی ذهنی و انتزاعی تبدیل می‌گردد که علاوه بر این که هیچ سودی برای مبارزان و فعالان جنبش کارگری در بر ندارد بلکه از آن بدتر، با حلقات رو به گسترشی از قیودات، موانع و بندهای به اصطلاح سازمانی مواجه می‌گردیم که به سرعت به بوروکراسی حزبی انجامیده و بر سر راه اصول اساسی خودرهایی پرولتاریا و آزادی از یوغ بندگی و اسارت نظم کهنه و ارتجاعی، سدها و حصارهایی صدچندان ایجاد می‌کند که رهایی از آن‌ها اگر از رهایی از هر نظم بورژوایی دیگر سخت‌تر نباشد، آسان‌تر هم نیست.

در این نوشته ما می‌کوشیم به سرعت و از سر نیازی که هم‌اکنون در این مباحث به پیش کشیده شده است، روش طرح و بسط مسأله را به صورتی که به نظر ما صحیح و اصولی می‌رسد، با خوانندگان خود در میان گذاریم و صحت و سقم این خطوط را در پرتو چشم‌اندازی که در بالا اشاره گردید، مورد مذاقه قرار دهیم.

سازمان و تشکیلات حزبی و به تعبیری که هم‌اکنون مورد برخی مباحثات قرار گرفته و از آن به عنوان تحکیم حزبیّت نام برده می‌شود، با سه جنبه و پرسش ابتدایی و بدیهی روبه‌رو است:

تحکیم حزبی چیست؟ تحکیم حزبی چرا لازم است؟ پس بنابراین چگونه تأمین می‌گردد؟

اگر بحث را از این جا آغاز کنیم به نظر ما از جای درستی وارد نشده‌ایم. چون به هر میزان که در اطراف این پرسش‌ها کنکاش کنیم، از یک مقاله‌ی اساسی‌تر و مقدماتی‌تر، بی‌آنکه به آن پرداخته باشیم و نسبت به اهمیت و اصولیت آن عمیق شده باشیم، عبور کرده‌ایم و به‌زودی در انبوهی از سازوکارهای صرفاً تشکیلاتی و از همین رو، بوروکراتیک در غلطیده‌ایم که راه برون‌رفت از آن به‌سختی امکان‌پذیر است.

پرسش‌های آغازین و لذا اساسی‌تر به نظر ما این است که ما تشکیلات را برای چه کاری لازم داریم؟ با این تشکیلات قرار است که در عرصه‌ی عمل به چه کارهایی پردازیم و در چه عرصه‌هایی و به چه اشکالی عمل خواهیم کرد؟ با چه نیروهایی و از کدام دست از توده‌ها سروکار خواهیم داشت و مضمون و هدف‌های عملیاتی و مبارزاتی ما از چه قرار هستند؟ و انبوهی از پرسش‌های دیگر که در عین بداهت، در صورتی که بخواهیم نه به‌صورت کلی و انتزاعی بلکه به‌طور مشخص، عینی و حقیقی پاسخ دهیم تا که بتوانیم پراتیک خود را بهبود بخشیده و امر انقلابی و تاریخی خود را در راستای منافع طبقاتی کارگران – چون سوسیالیست هستیم – بهتر و مستحکم‌تر و استوارتر به‌پیش بریم، بایستی خیلی صریح و شفاف در پیش خود بگذاریم و به آن‌ها پاسخ‌های حتی‌الامکان دقیق و قابل‌فهمی بدهیم. تشکیلات و به‌طور کلی هر نهاد سازمانی و کنشگری دیگری که در عرصه‌ی نظام سرمایه‌داری وارد جدال‌های معین اقتصادی سیاسی و امثال آن می‌گردد، به‌منظور تحقق هدف‌های معین و تعریف‌شده‌ای پایه‌ریزی می‌گردد؛ رشد کرده و تحول می‌یابد و نیروهای خود را به‌تناسب کارکردی که در پیش پای خود گذارده است، جمع‌آوری کرده و به حرکت درمی‌آورد. این پیش‌فرض و گزاره را اکنون به یک حزب کمونیستی که به میزان معینی در میان توده‌ها و طبقه‌ی کارگر نفوذ

دارد و از پیشینه قابل اتکا و ارزشمندی برخوردار است، یعنی حزب ما، تعمیم می‌دهیم. در بحث فعلی به‌ویژه ما به آن بخش از کار و سازمان حزبی می‌پردازیم که بنا به ضرورت زمانه و در یک فرایند چندساله در خارج کشور، یعنی به‌طور واقعی در خارج از طبقه خود، در بیرون از شمار میلیونی و تلاشگر و مبارز کارگران ایران مستقر گردیده و در مبارزات روزمره و جدال طبقاتی‌ای که هم‌اکنون میان آنان با حاکمان اسلامی سرمایه و بورژوازی فاسد و منحط در جریان است، شرکت مستقیمی ندارد. ما بعداً نشان می‌دهیم که به‌طور غیرمستقیم نیز این بخش از تشکیلات، از کارکردها، توانایی تا و انجام وظایف خود باز ایستاده است و در چنبره‌ای از شرایط بازدارنده و مفروضات بی‌سرانجام، علیرغم تمام موقعیت‌های مناسبی که این مجموعه درون و بیرون حزب از آن برخوردار است، در جا می‌زند.

بخش خارج حزب به‌طور معمول با این سؤال مواجه می‌شود که آیا مبارزه و تشکیلاتی را که دنبال می‌کند از چه مضمونی برخوردار است. آیا خارج نیز بخشی از جبهه‌ی نبرد ما علیه سرمایه‌داری و رژیم اسلامی است و لذا و به همین صورت مبارزه‌ی ما بخشی لاینفک از مبارزه اقتصادی، سیاسی و اجتماعی کارگران و مردم زجر دیده‌ی ایران علیه هیأت حاکمه است؟ یا این که خیر؛ مبارزه‌ی ما به‌هیچ‌روی در مدار و عرصه‌ی واقعی و عینی مبارزاتی که هم‌اکنون در داخل کشور در جریان است قرار ندارد. پشت جبهه‌ی آن است و هم چنان که در خط‌مشی حزبی ما نیز بر آن تأکید گردیده، تشکیلات خارج می‌کوشد که اولاً وضعیت و موقعیت واقعی‌های داخل کشور و در رأس آن مبارزات و اعتراضات کارگری جاری در داخل را در سطح خارج منعکس نماید و متقابلاً حمایت و پشتیبانی نیروهای مترقی و آزادی‌خواه درون این کشورها را به هر میزان که امکان‌پذیر باشد جلب و جذب نماید؟

به عقیده‌ی ما هردوی این گرایش‌ها و بینش‌ها و برداشت‌ها بر پاره‌ای از وظایف و مسئولیت‌های فعالان حزبی و به‌طور کلی سازمان‌های حزبی در خارج کشور تأکید می‌کند که به‌طور واقعی و اصولی درست است. مسأله و مشکل این‌جاست که اگر این

درک‌ها را در جایگاه واقعی خود قرار ندهیم به درکی خرده کارانه، تقلیل‌گرایانه و لاجرم کم اثر و ناپایدار در روند مبارزه توده‌های کارگر و زحمتکش ایران در می‌غلطیم که در عرصه‌ی عمل چیزی جز سکتاریسم و اکسیون‌یسم نیست. دو عارضه‌ای که دوروی یک سکه بوده و دهه‌های طولانی است که دامان جنبش چپ و کارگری ما را رها نکرده است. دو عارضه‌ی سبک‌کاری و تاکتیکی که طبعاً از یک بینش محدود طبقاتی ناشی گردیده و در نهایت تأثیرات اندکی بر روی جبهه‌های اساسی نبرد طبقاتی کارگران و بورژوازی می‌گذارد. در دنباله بحث ما به‌طور اثباتی می‌کوشیم مبانی تحکیم حزیبت را در دو عرصه نظری و پراتیکی تشریح کرده و تا آن جایی که در لحظه کنونی ضرورت‌های پراتیکی و عمل انقلابی به ما گوشزد می‌کند، بحث را گسترش دهیم. توجه رفقای علاقه‌مند را به مطالعه‌ی سلسله نوشته‌هایی که تحت عنوان «یک گام به پیش» هم‌اکنون در نشریات و سایت‌های وابسته به حزب درج می‌گردد، جلب می‌نماییم.

#### (الف) مبانی نظری:

هر تشکل و حزب سیاسی جدی و مداخله‌گر در روند مبارزه طبقاتی درگیر در جامعه، الزاماً بر یک مجموعه‌ای از مفروضات، باورها، برنامه‌ها و نقشه‌های تاکتیکی و استراتژیکی پایه‌گذاری می‌شود؛ این مجموعه‌ی نظری آغازین را راهنمای عمل خود قرار می‌دهد و منطقاً در عرصه پراتیکی و در جریان مبارزات روزمره به اصلاح و تصحیح موارد نادرست و بی‌فایده و زیان‌بخش این مجموعه نظری می‌پردازد و از طریق انتقاد و انتقاد از خود و جریان آزاد نقد و نظر ورزی و ترغیب و تشویق روندهای اندیشه‌گری و تفکر و گفت‌وشنود به ارتقای سطح نظری و لاجرم به اعتلای سطح پراتیکی کارورزان و مبارزان و فعالان حزبی و رهروان و مخاطبان خود پیش روی می‌کند. این یک فرایند بدیهی، دایمی، گریزناپذیر و توقف‌نشدنی است. هر جریان و عامل و دیدگاهی که این فرایند را به رسمیت نشناسد و برای تأمین و پویایی این فرآیند به هر دلیل و بهانه‌ای مانع و

سد ایجاد کند و بدتر این که سنگ‌پرانی کند، بایستی از سر راه پویش و زندگی شاداب و تحرک حزبی برداشته شود تا بتواند تشکیلات را در عرصه پراتیکی، یعنی جریان مداخله‌گری در مبارزه طبقاتی هر روزه و جاری در جامعه، زنده و پاینده نگهدارد.

با این مقدمه و پیش‌گزاره می‌کوشیم در این وجه از زندگی حزبی مبانی نظری‌ای که هم‌اکنون و به طرز عاقل و اجتناب‌ناپذیر ضرورت آن احساس می‌شود و از سوی بسیاری از رفقای مبارز ما درک و به‌پیش کشیده شده است، به‌طور ایجاز و فشرده مورد بحث قرار دهیم و نظر انتقادی و اصلاحی رفقا را در این زمینه جلب نماییم.

۱ - تحکیم حزبی و درک از مارکسیسم و سوسیالیسم، آموزش و تربیت

کمونیستی

هیچ سازمان و تشکیلات کمونیستی و به همین اعتبار هیچ پراتیک و مبارزه‌ی کمونیستی نمی‌تواند به‌طور پیوسته و مداخله‌گر و اصولی، وجود داشته باشد مگر این که از پیش و هم‌چنین به‌طور مداوم و خستگی‌ناپذیر، بر درک‌ها و آموزه‌های مارکس و لنین از یک‌سو از سوسیالیسم به‌عنوان یک گذار تاریخی و مادی از سوی دیگر، پای بفشارد. این تأکید و پافشاری مقدماتاً و نیز به‌طور پیوسته از طریق فرایند آموزش، تربیت کمونیستی، مطالعات جدی و روزانه در کلیه سطوح حزبی و در میان فعالین کارگری و هواداران حزبی تأمین می‌گردد. مارکسیسم یک اعتقاد و نوعی ایدئولوژی نیست که با یک‌بار پذیرش آن - به هر شکل و شمایلی که در احزاب و سازمان‌های کمونیستی و کارگری رایج باشد - به یک آیین و مذهب تبدیل گردد. کسانی که فکر می‌کنند با اعتقاد از پیشی و قلبی به این نظریه، نقد و متدولوژی و دانش مبارزاتی و تحلیلی نائل گردیده‌اند و یک‌بار برای همیشه در این کانگوری غسل تعمید یافته‌اند، سخت در اشتباه هستند. مارکسیسم، دانش‌رهایی طبقه کارگر و جامعه بشری از یوغ هرگونه نظام طبقاتی است. تحلیل مارکس بر تجزیه و تحلیل منظم و علمی و سیستماتیک از نظام سرمایه‌داری است. این تحلیل از چنان جدیت، استحکام و ژرفشی برخوردار است که بیش از صدسال است هرگونه آلترناتیو علم بورژوازی و راه‌حل نوین

و پیامبران نوپا در جهان سرمایه‌داری که بخواهد علم آکادمیک و دانش سیاسی و فلسفه وجودی بورژوازی را به‌طور موقت از غرقاب نیستی نجات دهد، بایستی اولاً بخش‌هایی از نقد ریشه‌ای و بنیان‌کن مارکس از نظام سرمایه‌داری را بپذیرد، بخش‌های دیگری از آن را در پوششی از تفکر و نظریه‌ی صرف و بی‌خطر و آکادمیستی پنهان نماید و از همه مهم‌تر بر تجربه‌های شکست جنبش کمونیستی در سراسر جهان به‌اصطلاح کمونیستی و به‌طور عمده در پهنه‌ی دنیای رویزیونیسم مدرن و استالینیسم و عاقبت فروپاشی آن تأکید نماید و در نهایت آموزه‌ها و رهیافت‌ها و نتیجه‌گیری‌های کم‌رمق، موقتی، خردنگرانه و بازاری خود را با شور و هیجان و از طریق نهادهای گوناگون ارتباطی، دانشگاهی، آوازه‌گری و سامانه‌های سیاسی خود به مصرف رساند. بدیهی است هم‌چنان‌که بورژوازی در تمام تاریخ مشعشع خود به ما نشان داده، در هر جا و در هر زمانی که این تمهیدات ایدئولوژیک و علمی در راه‌اندازی و کارسازی نظام موفق نگردیده و با موج عظیم مبارزه توده‌ها مواجه گردیده، از توسل به خشونت و سرکوب لحظه‌ای تردید به خود راه نداده است.

آموزش مارکسیسم به‌طور منظم و پیوسته و جدی، بایستی از سوی حزب کمونیستی و کارگری جدی و مداخله‌گر، پی گرفته شود و برای تأمین این امر شکل‌ها، ابزارها و تمهیدات مختلف و منعطفی را متناسب با امکانات، سطوح مختلف تشکیلاتی، آمادگی افراد، میزان مسئولیت‌ها و وظایف و اختیارات و جایگاه هر فرد در تشکیلات و معیارهای دیگری، برنامه‌ریزی نماید. درک‌های مختلف و چشم‌اندازها و نگره‌های متفاوتی که الزاماً در میان افراد وجود دارد بایستی به روی دایره ریخته شود و در جهت رسیدن به درک‌های حتی‌الامکان نزدیک به هم و با شک و ابهام کم‌تر، تلاش شود. بایستی مقوله‌های اساسی نظریه مارکس و لنین و آلترناتیو سوسیالیستی و جامعه‌ی کمونیستی، شناسایی و نسبت به رسیدن به درک‌های روشن و منسجم و منظم از این مقوله‌ها کار شود. کار و سرمایه،

چگونگی کارکرد نظام سرمایه و پروسه ارزش افزایی سرمایه، استثمار کار، مبارزه‌ی طبقاتی، حکومت کارگری، لغو کارمزدی، ماتریالیسم تاریخی، نظریه دیالکتیکی و مقوله‌های دیگری که هر کارگر کمونیست و هر فعال جنبش کمونیستی به اعتبار آن خود را کمونیست و مارکسیست می‌نامد، بایستی دقیقاً و به‌طور پیگیرانه و با صبر و حوصله آموخته شود.

از این جا اهمیت کار ترویجی و کادر سازی در میان تشکیلات و پرورش کادرهای مبلغ و مروج روشن می‌گردد. اگر در حال حاضر نشریه تئوریک ما از سر اجبار و عادت منتشر می‌گردد و گذشته از اسناد حزبی تقریباً هیچ نوشته‌ی ارزشمند و به درد به خوری در آن نیست، اگر در سایت‌های حزبی ما نوشته‌ها اساساً به مباحث سیاسی روز و در شکل تبلیغی اختصاص دارد و اگر در نشریه و ارگان سیاسی حزب نیز چیزی بیشتر از آنچه در سایت‌های ما آمده، مشاهده نمی‌شود، بی‌آنکه در اهمیت و ضرورت و لزوم این بخش از کارها وظایف حزبی ذره‌ای تردید وجود داشته باشد، مستقیماً و دقیقاً ناشی از فراموش کردن و بی‌توجهی و اهمیت ندادن به امر ترویج آموزه‌های مارکسیسم-و در پیش ما مارکسیسم انقلابی-از سوی ارگان‌های مسئول و هم‌چنین احساس بی‌نیازی و به همان اندازه فراموش کاری اعضا و هواداران حزب از این ضرورت و عامل حیاتی در تداوم و پایداری و استواری مبارزه و پیکار کمونیستی و کارگری است. «بالا» و «پایین» به یک اندازه مسئول این «فراموش کاری» هستند.

خلاصه کنیم: تا در ک واحد و نزدیک به هم درباره‌ی مهم‌ترین مقوله‌های تئوری مارکسیستی در میان اعضا و هواداران حزب وجود نداشته باشد، صحبت کردن از تحکیم حزیبت و انسجام حزبی، بی‌معنا وقت گذراندن و آب در هاون ساییدن است.

۲- سبک کار کمونیستی در مقابل سبک کار خرده‌بورژوازی که خود را امروزه عمدتاً به‌صورت اکسیونیسم نشان می‌دهد.

هر خطامشی حزبی بایستی به‌طور شایسته و کارساز در میان کارگران و فعالان جنبش کارگری پخش و ترویج گردد؛ به این هدف که با اعتباربخشی و پذیرش نسبی

آن توسط توده‌ی کارگری تبدیل به امر مبارزاتی آنان گردد. ما این روند را صرفاً به این منظور دنبال می‌کنیم که امر مبارزه برای تحقق رهایی کار را مستقیماً و بلاواسطه، امر وظیفه و در توان خود طبقه کارگر می‌دانیم و هیچ مبارزه‌ای را در خارج از مدار مبارزه‌ی طبقاتی کارگران نمی‌توانیم کارساز و دارای نتایج پایدار و تعیین‌کننده بدانیم. آری تئوری زمانی که توسط توده‌ها پذیرفته شود، خود به یک امر مادی تبدیل گردیده و بنابراین در عینیت مبارزه جاری به‌طور واقعی خود را نشان می‌دهد. این روند و استنتاج از پراکسیس پرولتری، در یک مجموعه استراتژیکی بازنموده می‌شود که همانا سبک کار کمونیستی و کارگری در مقابل سایر سبک‌کارهایی است که همواره در حاشیه جنبش کارگری پرسه زده و در جا می‌زند؛ اما علی‌رغم ماهیت بعضاً انقلابی آن، نمی‌تواند در خدمت این جنبش باشد. اکیسویسیسم یکی از جلوه‌های بارز و ماندگار سبک کار غیر کارگری، جدای از طبقه و مستقل از سوخت‌وسازهای جنبش کارگری است که به‌طور مستقیم از یک امر ریشه‌ای تری که برای همه‌ی ما آشناست و آن را به شکل و جوهره سکتاریسم-که به‌درستی به فرقه‌گرایی تعبیر شده- شناخته‌ایم، مشتق گردیده است.

مبارزه به‌صورت یک امر اکیسویستی صرف تقلیل دادن و بنابراین به حرکت درآوردن کمیت صرف سازمانی را هدف دانستن، فراموش کردن عرصه‌ها و جبهه‌های واقعی و عینی نبرد طبقاتی و عدم شناخت از این عرصه‌ها، ناتوانی در امر آمیختگی با این عرصه‌ها و پاسخ‌دهی عملی و تأثیرگذار بر وظایف جاری آن، خرده‌کاری و تأکید و گردآوری و تحرک اکیسوینی صرفاً درون حلقه‌های سازمانی محدود کردن و به زنجیر کشیدن این مبارزات در حصارهای تنگ و بسته سازمانی و حزبی، موازی کاری و تداوم عمل انقلابی در بیرون از توده‌ها و کارگران و تئوریزه کردن این دوری و بی‌ربطی به عقب‌ماندگی توده‌ها، سلطه‌ی شرایط پلیسی و بازدارنده، پراکندگی و عدم وحدت و همکاری در میان سازمان‌های چپ و مدافع کارگران و امثالهم و نیز بهانه کردن و تأکید یک‌جانبه و انتزاعی و ذهنی به



«پرنسیب‌های سازمانی» خود انگاشته و ده‌ها نمود عملی و عینی دیگر که در نهایت خود را به صورت یک سبک کار جان‌سخت، دیرپا و تکراری، یعنی سبک کار غیر کارگری، اکسیونستی، فرقه‌گرایانه و غیر طبقاتی بازنمون می‌کند، از اهم جنبه‌های سبک کاری است که هم چنان به عنوان یک مانع و عامل اساسی و استراتژیک، مبارزات و جان‌فشانی‌های چند نسل از مارکسیست‌ها و پیشروان جنبش کارگری را بی‌آنکه دستاورد قابل‌اتکایی داشته باشد، بر باد داده است. چنان سبک کاری که پیش‌تر ما آن را به نام پوپولیسم در عرصه‌ی تئوری نقد و محکوم کردیم، اما هرگز نتوانستیم در عرصه‌ی سبک کاری، گامی فراتر از آن سبک کار پوپولیستی، برداریم و سازمان‌های حزبی را در این جهت متحول نماییم. تجربه نشان داد که جریان‌ات دیگری که همزاد و هم‌ریشه با سنت‌های مارکسیسم انقلابی بوده و در نقد پوپولیسم بسیار جدی و پیش‌رو بودند نیز نتوانستند بر این معضل سبک کاری پیروز شوند. دلایل این شکست در این جا مورد نظر ما نیست و می‌توان در این باره به بحث و گفتگوی لازم و ضروری پرداخت.

بنابراین تا آن جا که به تحکیم حزیبت مربوط می‌گردد، با توجه به چشم‌اندازی که برای یک سازمان کمونیستی و کارگری به‌طور بسیار فشرده و اجمالی طرح گردید، بایستی بتواند تلاش گسترده و کارساز و نوآورانه‌ای را در عرصه‌ی سبک کاری و در کلیه سطوح سازمانی و جنبشی و پراتیکی به‌پیش برد. در غیر این صورت بهترین نقشه‌های سازمانی که در جای خود می‌توانند سودمند واقع گردد، در غیاب یک سبک کار توده‌ای، کارگری و کمونیستی، نسخه‌های نقش بر دیوار و عاطل و بی‌اثر باقی می‌مانند.

### ۳- پراکسیس و رابطه‌ی میان تئوری و پراتیک:

به نظر ما سوسیالیسم، محصول بلافصل جنبش کارگری است و سوسیالیسم علمی-اگر لازم به تأکید بر آن در مقابل انواع سوسیالیسم‌های غیر کارگری و تخیلی و بورژوازی و خرده‌بورژوازی باشد- نتیجه نقد دوران ساز و تعیین‌کننده و ژرف مارکس و

انگلس از شیوه تولید سرمایه‌داری می‌باشد؛ اما غرض ما از بیان این گزاره بدیهی، اشاره به یک استنتاج نظری بسیار رایج در پیش‌بخش بزرگی از جنبش چپ ما است و آن تکرار یک‌جانبه و سهل‌انگارانه از این گفته‌ی لنین در کتاب «چه باید کرد؟» است که گویا کارگران در جنبش خود-که به‌طور معمول در پیش‌لنین و سوسیال‌دموکراسی آن مقطع از جنبش کارگری روسیه موسوم به جنبش خودبه‌خودی و یا خودانگیخته کارگران بود-تنها و در عالی‌ترین شکل آگاهی طبقاتی خود می‌تواند یک آگاهی صرفاً تردیونونی -یعنی صنفی و اقتصادی- باشد. لذا سوسیالیسم که خودساخته و پرداخته اذهان دانشمندان علوم اقتصاد و سیاست و متفکران عرصه فلسفه است بایستی توسط روشنفکران - که همان انقلابیون حرفه‌ای هستند - به میان کارگران برده شود. حزب نیز خود محصول سازمان‌یابی درجه اول این انقلابیون و سپس کارگران انقلابی و سوسیالیست است.

این سخن لنین در کتاب «چه باید کرد؟» منتشره در ۱۹۰۲ که پس از تلاش‌های ناموفق سازمان‌های سوسیال‌دموکراتیک روسیه برای متحدشدن در ژوئن ۱۹۰۱، آمده است و مبتنی بر یک برداشت محدود و مشروط از سخن کائوتسکی-موسوم به پاپ سوسیال‌دموکراسی آن دوره- است تا همین اواخر استنباط محوری از پروسه تشکیل حزب و سازمان‌یابی سوسیالیستی کارگری اغلب گرایش‌های درون جنبش کمونیستی ما را تشکیل می‌داده است. به دلایل و قرائن گوناگون می‌توانیم ادعا کنیم که هم‌چنان این درک انحرافی از یک سخن مشروط و مشخص لنین که متعلق به یک دوره بسیار کوتاه از حیات حزبی سوسیال‌دموکراسی روسیه آن زمان است و تنها در کتاب مذکور آمده و تا آن جا که به خاطر داریم، هیچ‌گاه در نوشته‌های بعدی لنین تکرار نگردیده است، هم‌چنان پایه و مایه سبک‌کاری، بینشی و نقشه‌سازمانی آنان را تشکیل می‌دهد.

این مقدمه چه ارتباطی با بحث تحکیم حزبیت دارد و ما جایگاه بحث حزبیت

را چرا به مفهوم پراکسیس مرتبط دانسته‌ایم؟

روشن است که هر یک از این مقوله‌ها و یا به‌طور کلی هر مقوله‌ی دیگری را مستقلاً و بی‌ربط با هستی و زمینه‌ی پراتیکی و عملی می‌توان مورد بحث و گفتگو قرار داد. غرض ما در این جا صرفاً تأکید بر این نکته کلیدی و ظریف است که این دو مقوله به‌طور عمقی و پنهان با یکدیگر مربوط‌اند، بی‌آنکه در ابتدا این‌گونه به نظر آید. به‌طور موجز می‌کشیم همین نکته را بیان کنیم.

به نظر می‌رسد آنچه رابطه‌ی دیالکتیکی میان نظریه و عمل را با این درجه از ابهام و سختی مواجه ساخته و درک و استنتاج تحلیل‌گر و فعال حزبی را با مشکلی به نام تقدم یکی بر دیگری و انتخاب میان یکی از این دو به‌عنوان علت و مقدمه و دیگری را الزاماً به‌عنوان نتیجه، مواجه ساخته، عیناً در رابطه میان سوسیالیسم و امر مبارزه طبقاتی کارگران، میان آگاهی طبقاتی و سوسیالیسم علمی نیز تکرار می‌شود. این نکته اخیر، همان معضلی است که در بالا و در ارجاع نسل‌های مختلف کمونیست‌ها به «چه باید کرد؟» لنین، نشان داده شد. به این ترتیب که اگر جنبش کارگری را به‌عنوان یک جنبش خودانگیخته، صرفاً اقتصادی، روزمره و نزدیک‌بینانه و یک موقعیت عینی در نظر آوریم، از آن جا که سوسیالیسم علمی را علی‌الظاهر در یک فرایند علمی و دانشورانه و لذا در حیطه و در امکان محقق و دانشمند بورژوا و در موقعیت ذهنی ممتاز درک کرده و مشاهده نموده‌ایم، تکلیف این سطح از بحث نیز خودبه‌خود روشن می‌شود و آن ضرورت انتقال سوسیالیسم توسط فعالان و مبارزان حزبی و سازمان انقلابیون حرفه‌ای در میان توده‌های کارگر است تا آنان را از موقعیت ایستا و دایره بسته مبارزه صنفی، محدود و پراکنده آزاد ساخته و امر سوسیالیسم را ضرورتاً در پیش پای فعالان و مبارزان کارگری قرار دهد. جمع بست نظرات لنین به‌عنوان یک اصل راهنما، تبدیل یک برداشت مشخص از تحول و چگونگی رشد و توسعه سوسیال‌دموکراسی در میان کارگران روس به‌عنوان یک اصل عام و تسری دادن آن به کلیه جنبش‌های کارگری و کمونیستی در دیگر جاها، به‌هیچ‌روی با برخورد فعال و خلاق به مارکس و لنین شباهتی ندارد. تفکیک اصول عام مارکسی از اصولی که دستخوش تحول تاریخی

می‌گردند و شرایط عملکرد خود را از دست می‌دهند، از اولین درس‌های مارکس و لنین به ما می‌باشد. آنچه برای دوران مارکس، لنین و دوره‌های بعدتر اموری مشخص بودند اکنون نیز ضرورتاً نمی‌توانند برای ما هم اموری مشخص باشند. برای نمونه امر تشکیل حزب طبقه کارگر، امپریالیسم و سازوکار اقتصادی آن، رابطه‌ی میان مافوق سود امپریالیستی و پیدایش اشرافیت کارگری در میان کارگران کشورهای متروپل، انتقال دامنه انقلاب‌ها کارگری به کشورهای پیرامونی و غیره آن‌گونه که از ابتدای قرن بیستم برای لنین، تروتسکی، رزالوکزامبورگ و دیگر مارکسیست‌های به اصطلاح ارتدکسال مطرح گردید، نمی‌توانست در شرایط تاریخی قرن پیش‌تر یعنی دورانی که مارکس و انگلس می‌زیستند، طرح و حل گردند. هم‌چنانکه در لحظه کنونی مثلاً آن‌گونه که مسائل ملی و مبارزات ضداستعماری از ابتدای قرن بیستم و سراسر دورانی که تا همین اواخر مثلاً تا مقطع شکسته شدن آخرین حلقات زنجیره استعماری در آسیای جنوب شرقی و افریقا در حدود دهه هفتاد میلادی از اهمیت فوق‌العاده‌ای در میان کمونیست‌ها و جنبش کارگری کشورهای پیرامونی، تحت ستم امپریالیستی و مشخصاً تحت استعمار کهن، برخوردار بود، اینک از این درجه اهمیت به‌هیچ‌وجه برخوردار نیست و مسأله از لحاظ مضمون انقلاب و تکالیفی که حل آن‌ها توسط توده‌های کارگران انقلابی این کشورها به‌پیش کشیده شده است تا اندازه‌های زیادی تغییر یافته است.

جایگاه رابطه میان این‌گونه ترازبندی میان دو مقوله‌ی در بحث تحکیم حزبیت از آن جا ناشی می‌شود که ما این دو دسته مفاهیم را چگونه درک می‌کنیم و مهم‌تر آن که نسبت آن‌ها را با یکدیگر چگونه تصور می‌نماییم.

ما به آن استنباطی نظر داریم که تحکیم حزبیت را در آمیختگی و هم‌زمانی و هم‌آبی و تأثیر متقابل دایمی آگاهی سوسیالیستی و «جنبش خودبه‌خودی» می‌داند. معتقدیم که هیچ جنبش خودبه‌خودی وجود ندارد مگر این که با سطح و عمق معین

و مشخصی از آگاهی طبقاتی مربوط نباشد. ابتدایی‌ترین شکل مبارزه با درخواست جزئی‌ترین مطالبه کارگری با دامنه‌ی معینی از آگاهی و نگرش طبقاتی، گیریم بسیار پراکنده و جزئی و ناکافی، مربوط است.

رابطه‌ی عین و ذهن، امور عینی و امور ذهنی نیز به همین قرار است. جزئی‌ترین ذهنیت و به اصلاح فهم و به‌طور کلی قوای فاهمه، متکی به داده‌های عینی و حسی است. این‌که این نسبت تا کجا و به چه سطحی از تقابل می‌رسند طبعاً به مقوله علم و چگونگی سازواره علمی هر درک و فهمی مربوط می‌گردد که در این جا موضوع بحث ما نیست.

در امر تحکیم حزبیّت استنتاج فوق به این نتیجه‌گیری می‌رسد که در امر سازمان‌دهی، هیچ‌گونه امر از پیشی و طرح‌واره‌ای که به‌طور صرفاً ذهنی و بی‌نظرداشت واقعیت‌ها، الزامات و ضرورت‌هایی که لحظه‌ی کنونی بر عهده ما گذارده است، حقیقتی در بر ندارد و دستاوردی نخواهد داشت. به‌طور معکوس - و این در موقعیت حاضر از اهمیت بیشتری برخوردار است - اگر واقعیت‌ها و شرایط عینی به‌طور کلی وظایف مشخص و معینی را بر عهده ما می‌گذارد، شانه خالی کردن از انجام این وظایف، بر هیچ چیز دیگری جز عقب‌ماندگی امر آگاهی از «جنبش خودبه‌خودی» معنا ندارد و در مدار مبارزه طبقاتی کارگران و پیش‌روان طبقه، این وضعیت مستقیماً به بی‌ربطی، بی‌عملی و گسست آن حزب و تشکیلاتی است که از «بد روزگار» دچار هم چون وضعیتی گردیده است.

بنابراین ملاحظات، درک ما از پراکسیس به این معنا است که حزب و سازمان حزبی به‌عنوان محمل و نهادی که در موقعیت کنش و واکنش با جنبش کارگری قرار گرفته تا زمانی قادر به حفظ خود و انجام کارکرد ویژه بنا به تعریفی که از خود به عمل آورده، خواهد بود که مستقیماً و به‌طور دایمی در مناسبات و ارتباطات هم‌چند، دایمی و نزدیک با جنبش مزبور باشد. از آن نیرو بگیرد و به آن نیرو بدهد و تمامی الزامات، وظایف، تکالیف و ضرورت‌هایی که ناشی از این موقعیت است را درک کرده و بدون

تلف کردن وقت، به هر میزان که می‌تواند در جهت فعلیت بخشیدن به آن‌ها بکوشد. در غیر این صورت، تشکیلاتی که با کوهی از ضرورت‌ها و تکالیف پیش پای خود مواجه بوده - و این ضرورت بنا به فرض سوسیالیست بودن و کارگری بودن آن تشکیلات تعریف می‌گردد - اما از انجام آن‌ها خودداری ورزیده بر هیچ چیز دیگری منسوب نمی‌گردد، جز عدم آمادگی ذهنی و به همان میزان عقب‌ماندگی از «جنبش خودبه‌خودی» طبقه کارگری که در یک حوزه جغرافیایی معینی در حال زیست و مبارزه است و تشکیلات مزبور خود را به آن حوزه جغرافیایی منسوب نموده است.

(ب) وظایف عملی و عرصه‌ی پراتیکی با مضمون و چشم‌انداز همبستگی جهانی کارگران و انجام وظایف انترناسیونالیستی (مبانی پراتیکی) با توجه به استنتاجات نظری که در قسمت (الف) تا اندازه‌ای مورد بحث و تحلیل قرار گرفت، اکنون می‌توانیم خطوط و محورها و به‌طور کلی استراتژی حزبی در عرصه کار بین‌الملل را ترسیم نماییم. برای این منظور شایسته دیدیم مضمون و متن قطعنامه پیشنهادی به کنگره یازدهم حزب را که متأسفانه حتی فرصت طرح و بررسی به آن داده نشد، در این جا تکرار نماییم و امیدوار باشیم علاوه بر ادای یک تکلیف کمونیستی و کارگری در عرصه کار بین‌الملل، توجه علاقه‌مندان و فعالان جنبش کارگری و عناصر سوسیالیست را به آن جلب نماییم و پرتو تازه‌ای بر گستره و افق وظایف و تکالیف و ضرورت‌هایی که بر دوش تک‌تک ما کمونیست‌ها سنگینی می‌کند، بیفکنیم.

قطعنامه درباره‌ی کار مشترک با تشکل‌های سیاسی و اجتماعی سایر ملت‌ها و

#### کشورهای مقیم

نظر به ضرورت و اهمیت همبستگی و اتحاد عمل و مبارزه مشترک کارگران و توده‌های زحمتکش منطقه‌ی خاورمیانه و آسیای میانه (مرکزی) وجود پیشینه و

مناسبات گسترده ملی، قومی، فرهنگی، تاریخی و مهاجرت‌های دایمی و جابه‌جایی‌های بزرگ جمعیتی در گرداگرد کشور؛

هم‌چنین با تأکید بر ضرورت گسترش جنبش طبقاتی میان این ملیت‌ها و نقش مهمی که جغرافیای سیاسی ایران در مجموعه‌ی قلمرو سیاسی و جغرافیایی مزبور دارد، تشکیلات خارج کشور حزب کمونیست ایران اقدامات زیر را به عمل می‌آورد:

۱ - در کلیه‌ی کشورهای منطقه و نیز در غرب، تشکل‌های سیاسی مترقی، چپ، رادیکال و انقلابی متعلق به پیشروان، آزادی‌خواهان و مدافعان جنبش کارگری این کشورها مورد خطاب قرار گرفته و جهت مبارزه‌ی مشترک در اشکال گوناگون اعتراضی، کارزارهای تبلیغی و سیاسی، حقوق پناهندگان و مهاجران، حقوق زنان و جوانان و زمینه‌های دیگری که موجبات عمل و مبارزه‌ی مشترک را فراهم می‌آورد، فراخوانده شوند.

۲ - به‌عنوان بخش جدایی‌ناپذیر وظایف انترناسیونالیستی و همبستگی جهانی جنبش کارگری، در هریک از کشورهای اروپایی، کانادا و آمریکا، احزاب سیاسی مدافع کارگران و سایر گرایش‌های رادیکال، چپ و سوسیالیستی این کشورها، به فراخوان همکاری و اتحاد عمل و مبارزه‌ی مشترک دعوت گردند.

یک بخش مهم از وظایف جاری فعالان حزبی در خارج کشور بایستی معطوف به فراهم آوردن امکانات، ارتباطات و مناسبات لازم جهت تحقق امر فوق گردد.

۳ - هم‌چنین اتحادیه‌ها و سازمان‌های حرفه‌ای متعلق به وسیع‌ترین توده‌های کارگر و زحمتکش در کشورهای اروپا، کانادا و آمریکا و الزاماً رادیکال‌ترین آن‌ها، بایستی مورد فراخوان حزب قرار گیرند تا به‌عنوان متحدان و مدافعان جنبش کارگری در ایران و منطقه، مناسبات معین و یاری‌های ممکن را با جنبش ما به عمل آورند.

فعالان حزبی خارج کشور بایستی کلیه امکانات، ارتباطات و پتانسیل‌های موجود در هر یک از کشورهای مزبور را جهت تحقق امر فوق به کار گیرند و کلیه‌ی کارزارها و

اکسیون‌ها و مبارزات اعتراضی خود در دفاع از جنبش انقلابی کارگران و زحمتکشان ایران و منطقه را حتی‌الامکان با هماهنگی و همراهی این تشکل‌ها به پیش برند.

۴ - توصیه می‌گردد در ارتباط با تشکل‌های دموکراتیک، چپ و رادیکال متعلق به ایرانیان خارج کشور که مستقل از احزاب و سازمان‌های سیاسی فعالیت می‌کنند، فعالان حزبی در همه‌ی این تشکل‌ها فعالانه شرکت داشته و بی‌آنکه هویت کمونیستی و حزبی خود را پنهان نمایند، با رعایت حقوق دموکراتیک و منش و اهداف حرفه‌ای و اجتماعی این تشکل‌ها، صمیمانه و رفقانه همکاری و فعالیت نمایند. بدیهی است این امر شرایط مناسب و گسترده‌ای را برای تبلیغ و ترویج مواضع عمومی حزب و سبک کار کمونیستی در میان این تشکل‌ها و از این طریق در میان بخش‌های گسترده‌تری از مردم تأمین می‌نماید و در اجتماعی کردن نفوذ حزب تأثیرات معینی را به دنبال دارد. (۱۲ مارس ۲۰۱۳)

خطوط تکمیلی و نیز فشرده مضمون فوق هم‌چنین می‌تواند به‌قرار زیر ترازبندی گردد:

- ۱ - حضور در عرصه‌های اجتماعی و کارگری در هر یک از کشورهای خارجی
- ۲ - تلاش در جهت یافتن هم‌پیمانان و گرایش‌های نزدیک به ما در سطح جهانی
- ۳ - انعکاس مبارزات، اعتراضات و مطالبات کارگران و توده‌های زحمتکش ایران در کشورهای مقیم
- ۴ - جلب پشتیبانی و همبستگی با کارگران ایران از سوی نهادها، احزاب و سازمان‌های کارگری در کشورهای مختلف
- ۵ - تلاش در جهت سازمان‌دهی و اتحاد عمل و همبستگی میان مهاجران کشورهای خاورمیانه و آسیای مرکزی شامل ترک‌ها، کردها، عرب‌ها، افغانی‌ها، بلوچ‌ها و... شرکت در مبارزات و اعتراضات و تجمعات آنان



۶ - جمع‌آوری کمک مالی برای خانواده‌ی کارگران زندانی، ایجاد صندوق همبستگی با خانواده‌های زندانیان سیاسی

۷ - ...

یک بار دیگر بر این مسأله تأکید می‌کنیم که سخن گفتن از تحکیم و انسجام حزبی و تشکیلاتی تنها و صرفاً در عرصه پراتیک کارگری و سوسیالیستی معنا پیدا می‌کند و هر گرایشی در جنبش کارگری و کمونیستی بایستی بتواند استنباط خود را به‌طور مشخص در عرصه پراتیکی تعریف و در جهت عمل انقلابی اقدامات لازم را به عمل آورد. معنای مداخله‌گری، تأثیرگذاری و عمل انقلابی در مبارزه‌ی روزمره‌ی طبقه کارگر علیه نظم سرمایه و انواع شیوه‌های غارتگرانه بورژوازی، مختصر و مفید در گرو همین دو حرف است. فقط کمی صداقت انقلابی و بهتر بگوییم طبقاتی لازم است!

۳۰ مارس ۲۰۱۴

(مندرج در نشریه مبارزه طبقاتی شماره ۱۷)

- تمامی حقوق سایت حاضر محفوظ و متعلق به مبارزه طبقاتی می‌باشد .  
استفاده از مطالب، فقط با ذکر نام و لینک سایت مجاز است.



## پاسخ به نشریه مبارزه طبقاتی

نشریه مبارزه طبقاتی برای شماره ۱۸ خود، دو سؤال کلی طرح و برای پاسخ برای تنی چند از افراد فرستاده است. سؤالات به این قرار هستند:

۱ - مهم‌ترین مؤلفه‌های اوضاع سیاسی ایران و کردستان کدام‌ها هستند و اوضاع سیاسی - طبقاتی را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

۲ - با توجه به این ارزیابی، انتظارات شما از کومله چیست؟ و بایستی به کدام‌یک از معضلات و موانع بپردازد و در ظرفیت خود به آن‌ها پاسخ دهد و هم‌چنین چه استنتاجات عملی و پراتیکی از آن‌ها داشته باشیم؟

من می‌کوشم بسیار فشرده محورها و جنبه‌های اصلی پاسخ‌هایم را به‌نحوی که خصلت نما و روشن‌گر سطوح و لایه‌های متفاوت قدرت و سیاست در ایران باشد را بیان کنم.

### ناپایداری و بی‌ثباتی وضعیت

مهم‌ترین خصلت ویژگی دوره‌ای که از شروع انقلاب و قیام بهمن ۱۳۵۷ و شرایط بعدی تا لحظه‌ی کنونی را در برمی‌گیرد، ناپایداری، تزلزل و تکانش‌های دوره‌ای و متناوبی است که جمهوری اسلامی را از همان آغاز استیلا و غلبه بر جنبش انقلابی مردم و توده‌های کارگر و زحمتکش، با روند ریزش و کاهش نیرو محدود شدن افق سیاسی و تنگناهای مختلف اقتصادی و اجتماعی و ایدئولوژیک مواجه ساخته است. به‌عبارت‌دیگر، مهم‌ترین مؤلفه و خصلت حاکمیت سی‌وچندساله رژیم، علیرغم تداوم و استمرار قدرت در ائتلاف ضدانقلابی و مرتجعانه‌ای که از نیمه‌ی دوم سال ۵۷ به‌طور جدی شکل گرفت و رژیم جمهوری اسلامی را به پیدایی آورد، موقعیت و صورت‌بندی ناپایدار، متزلزل و مبتنی بر بحران‌های کوچک و بزرگ سیاسی، اقتصادی و ایدئولوژیک بوده است. این ناپایداری که نشانه‌ی جنگ قدرت در میان قدرت‌ها و انحصارات و دولت‌های امپریالیستی است که لاجرم در داخل نیز انعکاس می‌یابد،

در عین حال و حتی مستقیم‌تر و بلاواسطه، از عدم تثبیت سازوکار و تولید، مبادله و توزیع نظام بورژوازی ناشی می‌گردد. این ساخت و خصوصیت سرمایه در تمام دوران رژیم جمهوری اسلامی، بر آن چنان اقتصاد سیاسی است که در بستر خود، ناپایداری، تغییر و تحول و تکانش‌های دایمی در لایه‌ها و طبقات اجتماعی و به‌طور دیالکتیکی و لامحاله در مناسبات طبقاتی جاری در سطح و عمق جامعه را ایجاد می‌کند.

موج‌های دوره‌ای و قوی در ساختارهای استراتژیک قدرت‌های جهانی، از جمله فروپاشی سوسیالیسم اردوگاهی، رشد اقتصادی دورقمی و پیش روی کاپیتالیسم چینی در بازار جهانی، عقب‌نشینی جنبش‌های کارگری در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری و تعرض بورژوازی به دستاوردهای طبقه کارگر در مهم‌ترین پایگاه‌های سرمایه‌داری اروپا و آمریکا و ژاپن در هیأت نئولیبرالیسم، رشد اقتصادی و پیش روی کاپیتالیسم روسی در منطقه و جهان، بروز عمیق‌ترین بحران اقتصادی سرمایه‌داری پس از بحران ۱۹۳۳-۱۹۲۹ و تداوم آن تا این لحظه، فروکش کردن جنبش‌های رهایی‌بخش و عبور از فاز اول این جنبش‌ها و تأسیس دولت‌های ملی با غلبه شیوه تولید سرمایه‌داری وابستگی شدید این کشورها به بازارهای جهانی، پیدایی اسلام سیاسی در هیأت پان‌اسلامیسم، اخوان‌المسلمین، طالبان، القاعده و اسلام میلیتانت و مسلح دسته‌های ماوراء ارتجاعی و شبه فاشیستی در الجزایر، ایران، عراق، افغانستان، شمال و شرق افریقا و غیره و نیز بروز پدیده‌های هم‌چندی که به تشکیل حاکمیت‌های نوظهوری از نوع جمهوری اسلامی در ایران، طالبان در افغانستان و دولت‌های لیبرال-اسلامی در ترکیه، مصر، تونس و لیبی - پس از سقوط دیکتاتورهای وقت- انجامید، همه به سهم خود و در اندازه‌های معینی، بر اوضاع سیاسی، اقتصادی و ایدئولوژیک دهه‌های انتهایی قرن بیست و دهه اول و دوم قرن حاضر، تأثیرات عمیقی گذارده است که به‌طور مستقیم در فضای سیاسی و اجتماعی ایران، در طبقات و مناسبات طبقاتی، اشکال سیاسی

مبارزه و دسته‌ها و احزاب و تشکل‌های بورژوازی، خرده‌بورژوازی و کارگری و حتی ملی و ناسیونالیستی - برای مثال اشکال کنش‌گری و مبارزه و پیکار خلق‌ها در ایران هم چون خلق کرد، عرب و بلوچ و غیره - مؤثر و نافذ بوده است.

### منابع قدرت و صف‌بندی طبقاتی

اگر بخواهیم به‌طور مشخص‌تر و از نزدیک اوضاع کنونی را در ایران بررسی کنیم، می‌توانیم به‌صورت ذیل این اوضاع را ترازبندی نماییم:

برای تمام دوره‌ای که به پدیداری اسلام سیاسی و قدرت‌یابی و حاکمیت جمهوری اسلامی در ایران منجر گردید، به‌تقریب به سه قدرت، گرایش و قطب‌بندی سیاسی، اقتصادی و ایدئولوژیک مواجه بوده‌ایم که عقبه و پایگاه اجتماعی آنان را می‌توان به‌تقریب در سطح و عمق جامعه مشاهده کرد.

دسته اول دستگاه روحانیت است که با پرچم اسلام سیاسی و شیعه‌گری و با پارادایم ولایت‌فقیه به فوریت کوشید سلطه جابرانه و مستبدانه و انحصاری خود را بر کلیه حوزه‌های اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و نظامی اعمال نماید. حضور گسترده و یک‌باره دسته‌ها مختلف روحانی از صدر تا ذیل به گونه‌ای بود که آنان توانستند مهر خود را بر انقلاب حکومت و قانون اساسی مدون شده آن بکوبند و به‌طور زنده و یکجا خود را وارث، رهبر و عین انقلاب قلمداد نمایند. امری که با هیچ‌یک از سربزه‌نگاه‌های تاریخی مردم و توده‌های زحمتکش ما هم سو نبوده و خیلی زود آشکارگردید که در پشت شعارها و نصایح «پیامبرگونه»، رذیلانه‌ترین مطالبات و انگیزه‌های مادی پنهان گردیده است.

پوپولیسم و عوام‌فریبی، ارتجاع، تحجر، امپریالیسم ستیزی کاذب و سطحی و عوام‌زدگی، سهم خواهی غارتگرانه و غیره وجه اساسی این دارو دسته بود که در رهبری برکشیده شده آنان، خمینی به واضح‌ترین شکل هرروزه تکرار می‌شد. رهبری‌ای که طابق‌النعل بالنعل و مطابق قاعده مستبدانه ولایت‌فقیه، خامنه‌ای همین روش‌ها را دنبال کرده است.

دسته دوم طیف رنگارنگ بورژوازی مغلوب رژیم شاهی بود که در هیأت لیبرالیسم اسلامی و نهضت آزادی تجدید حیات کرد و بعدتر به صورت‌های بنی‌صدریسم، اصلاح‌طلبی، «جنبش سبز» و امثالهم ادامه یافت. در مقطع انقلاب ۵۷ به این دارو دسته تحت عنوان ملی و مترقی این نقش داده شد که محلل حکومت اسلامی گردد و انتقال قدرت را با کمترین هزینه برای بورژوازی، امکان‌پذیر سازد. امری که تحقق یافت و بر نقش دیگر این بخش از بورژوازی در دوره‌های پیشین که همانا اداره و کنترل و تعدیل مبارزات و اعتراضات توده‌ای بوده است، اضافه گردید. نقش اخیر کماکان و در دوره‌های بحرانی حیات رژیم کنونی به کار گرفته شده است.

گروه سوم، دسته‌ها و باندهای میلیتانت و پیش‌قراولان سرکوب و اعمال جنایت کارانه و ضد مردمی و طلایه‌داران و سازمان دهندگان نیروهای امنیتی، نظامی و انتظامی بوده است که به‌طور رسمی سپاه پاسداران، کمیته‌های انقلاب، بسیج و دستگاه‌های اطلاعاتی و امنیتی را ایجاد کردند. محافل سیاسی آن‌ها عبارت بودند از: مجاهدین انقلاب اسلامی متشکل از دسته‌ها تروریستی آستانه انقلاب و قلم‌به‌دستان و «نظریه‌پردازان» بعدی، حزب جمهوری اسلامی حلقه‌ی بهشتی که دسته‌ها شبه فاشیستی را برای حمله به تجمع‌های کارگری و جنبش‌های آزادی‌خواهانه و کارگران بیکار و معترض در کارخانه‌ها و دانش‌جویان و زنان را سازمان می‌داد.

اعضا و شخصیت‌های پرنفوذ و محافل و گروه‌های دنباله‌رو این سه بخش در داخل و خارج حاکمیت برای همه‌ی ما یادآور سراسیمگی، پراکندگی و سردرگمی جنبش کارگری و کمونیستی در سال‌های اولیه پس از قیام است. به این معنا که بسیاری از گروه‌ها، احزاب و سازمان‌های چپ و باورهای سوسیالیستی و خلق‌گرایانه و مترقی، در پیرامون این سه دار و دسته ارتجاعی و ضدانقلابی گرد

آمده بودند و با تاکتیک‌ها و رفتارهای فرصت‌طلبانه و بی‌پرنسیبی فاحش، خاک به چشم توده‌ها و طبقه کارگر می‌پاشیدند.

### مناسبات میان سه‌گانه‌های قدرت:

قدرت سه‌گانه ناشی از روندهای تازه‌ای که در عرصه‌ی تاریخ معاصر رخ داده و به اختصار به آنان اشاره گردید و تأثیر گذاری آن‌ها بر ساخت قدرت در ایران پس از انقلاب و قیام، مناسبات پیچیده، ناپایدار و هم‌چندی را در میان این دسته‌ها پدیدار ساخته است که بر تاکتیک و استراتژی جریانات اپوزیسیون، از رفرمیست تا انقلابی و از سازش‌کار تا سرنگونی طلب، تأثیرات غافلگیرانه و در برخی موارد ویرانگر و سنگینی گذاشته است. به نظر ما تشخیص ساخت قدرت و دیالکتیک مناسبات و متغیرهای آن، اولین گام و مهم‌ترین شرط در اتخاذ یک استراتژی کمونیستی و کارگری و به‌کارگیری تاکتیک‌های پی‌برنده و کارا در هر یک از لحظه‌های جنبش جاری و کنونی می‌باشد. در این جا به‌طور فشرده به همین مضمون می‌پردازیم.

جلودار و پرچمدار ایدئولوژیک و سیاسی رژیم عبارت است از اولیگارشی روحانیت شیعه که صورت‌بندی‌های دوره‌ای ارتجاع حاکم را تشکیل می‌دهد و تاکنون توانسته است «مشروعیت» سیاسی خود را در حلقه‌ها و باندهای مختلف مدعی قدرت به هر ترتیب و نحوه‌ای حفظ و نگهداری نماید. از طریق همین «مشروعیت» توانسته است عقبه خود را که عبارت‌اند از: حلقه‌های ذینفع و غارتگر، بخش‌های متوهم و عقب‌مانده قشری و مزدوران و کثیری از مأموران آشکار و پنهان خود را راضی نگهدارد.

لیبرالیسم اسلامی در هیأت نهضت آزادی، اصلاح‌طلبی و «جنبش سبز» و «کلید روحانی» همواره به‌عنوان اسب تروای ارتجاع سیاسی در ایران، عمل کرده است. این نقش به آنان این امکان را داده است که با استفاده از استبداد و خفقان سیاسی، در تنگناهای مختلف رژیم، خود را به‌عنوان یک راه‌حل و تنفس‌گاه در جلوی صحنه و در نمایش‌های انتخاباتی، به‌پیش کشانده و جلوه‌گری نماید و درعین حال به ارتجاع حاکم

یادآوری نماید که نمی‌توانند او را کاملاً کنار بگذارند و بایستی سهم وی را در تقسیم قدرت و توزیع غارت در نظر داشته باشند.

اولیگارش‌های روحانیت، لیبرالیسم اسلامی در هیأت اصلاح‌طلبی و باندهای میلیتانت و مسلح (حزب پادگانی)، برای تمام دوران پس از قیام ۵۷ و تا همین لحظه، ائتلاف بورژوازی مرتجع و ضدانقلابی را تشکیل می‌دهند.

پیش روی آشکار و پنهان حزب پادگانی در عرصه‌های اقتصاد، سیاست و غارتگری، با پیش‌قراولی روحانیت مرتجع و لیبرال - اسلامی‌ها، به‌طور متناوب تأمین‌گر دیده است و در هیچ دوره‌ای به‌طور تمام‌قد و به نام خود، نتوانسته در عرصه سیاسی عرض‌اندام کند. این که در آینده قادر به انجام این امر باشد از هم‌اکنون به‌هیچ‌روی نمی‌توان حکمی صادر کرد. این امر مستلزم از سر راه برداشتن باندهای مختلف آخوندی و بیرون راندن قطعی لیبرال‌ها از تمام مراکز قدرت و حواشی آن و تأمین دیکتاتوری میلیتانت و جنگ‌سالار است؛ که با توجه به پیچیدگی و تنوع باندهای قدرتمند سیاسی و اقتصادی و ایدئولوژیک، هدف بلندپروازانه‌ای به نظر می‌رسد و بیشتر به یک ماجراجویی می‌ماند.

سپاه پاسداران و مجموعه‌ی ارگان‌های امنیتی و سرکوبگرانه آن از قبیل بسیج و دستگاه انتظامی و بخش‌هایی از دستگاه قضایی و زندان‌ها، فاقد اتوریته سیاسی و ایدئولوژیک است و هیچ شخصیت، حزب و دکان سیاسی‌ای نمی‌تواند تمام‌قد آن را نمایندگی کند.

بنابراین علیرغم گستردگی سازمانی و نفوذ اطلاعاتی و در اختیار داشتن افزارهای متعدد اقتصادی، نظامی و سیاسی، همین وضعیت برای سردمداران، سرداران، «اتاق‌های فکر» و «برادران قاچاقچی»، مطلوب‌ترین و آرمانی‌ترین شکل است. هرچند این جا و آن جا در برخی از بخش‌های آن سازهای دیگری زده می‌شود که بخشی از نقشه‌ها و تغییرات تاکتیکی و استراتژیک احتمالی‌ای دارو دسته را از پرده بیرون می‌اندازد، اما نمی‌توان همه را جدی گرفت و بایستی



روش‌های شانناژ، دروغ‌پردازی و لاف‌زنی‌های مزمن همه دسته‌ها رژیم را از اندازه و حد و قد و قواره آنان تفکیک کرد.

### جایگاه جنبش طبقاتی و نقش طبقه کارگر ایران

این حقیقتی است که در جنبش‌های اجتماعی یک قرن اخیر در ایران، جنبش کارگری افت‌وخیزهای مختلفی داشته و از دنباله‌روی صرف از طبقات و ایدئولوژی‌های بورژوازی و توهومات مذهبی و لیبرالی تا سازمان‌یابی و ایجاد صف مستقل کارگری و پیگیری مطالبات مخصوص به خود، در دوره‌های مختلف و با شدت و ضعف، در نوسان بوده است؛ اما حداقل در دو برهه‌ی تاریخی حضور و رزمندگی و عزم کارگران در یکسره کردن توازن قوا به سود جنبش، تردیدی وجود ندارد. در جنبش ملی کردن نفت در سال ۱۳۲۹، هرچند رهبری جنبش در دست بورژوازی لیبرال بود و مبارزات سیاسی و اتحادیه‌ای کارگران تحت نفوذ و رهبری سوسیال‌رفرمیسم حزب توده بود، اما یکپارچگی و رزمندگی کارگران در قالب تظاهرات و اعتصابات بزرگ و تعیین‌کننده، عامل اصلی در موفقیت این جنبش بود.

در انقلاب ۵۷ نیز این نقش و کارکرد تعیین‌کننده اعتصابات سراسری کارگران در بزرگ‌ترین واحدهای صنعتی و کشاورزی بود که در نهایت با اعتصاب نفتگران جنوب تکمیل گردید و رژیم سلطنتی و سردمداران سرمایه‌داری جهانی را نسبت به رادیکالیسم و عمق جنبش در آن موقعیت، هوشیار کرد و آنان را به چشم‌پوشی از وجود سلطنت، واداشت؛ به‌ویژه آن که همان‌طور که آنان به‌درستی پیش‌بینی نموده بودند و بعدها - مثلاً به آشکارترین شکل در جنبش‌های سرنگونی‌طلبانه در عراق، لیبی، تونس، مصر و سوریه - مجدداً آزمون‌سنجی شد، دور کردن طبقه کارگر از صحنه‌ی قدرت سیاسی و سرکوب جنبش کارگری‌ای که به‌سرعت در شرایط انقلابی به‌سوی سوسیالیسم و راه‌حل‌های ضد سرمایه‌داری روی می‌آورد، درجه اول اهمیت است و در ثانی با به‌کارگیری انواع و اقسام حزب‌ها، دسته‌ها، ایدئولوژی‌ها و اتوپی‌های به‌ظاهر ضد سرمایه‌داری و عدالت‌جویانه اما تا بن دندان مرتجع و ضد مردمی و از جمله اسلام

سیاسی به جلو خزیده و حاضر به فرمان‌بری و حلقه‌به‌گوشی، می‌تواند برای ده‌های طولانی به سرکوبت و ده‌ها در قالب تازه‌ای عمل کرده و آنان را از امر انقلاب اجتماعی، رهایی و سوسیالیسم به‌طور کلی ناامید و دلسرد نماید.

این ملاحظات و تجربه تاریخی برای پیش‌روان جنبش کارگری و کمونیستی و توده‌های مردم و سایر جنبش‌های اجتماعی به‌تدریج آشکار می‌سازد که در مقابل نظام غارتگرانه و استثمار و مستبدانه سرمایه‌داری، تنها و تنها با گراییدن به سوسیالیسم و هم‌گامی و اتحاد و همبستگی با طبقه کارگر است که می‌تواند به امر آزادی، دموکراسی و دسترسی به یک زندگی شرافتمندانه و مرفه منجر گردد.

به‌ویژه آن که در صفت‌بندی موجود در عرصه مبارزات اجتماعی، به‌طور واقعی این طبقه کارگر است که حتی یک لحظه مبارزات حق‌طلبانه و انسانی و خود را متوقف نکرده و به هر شکل و به هر میزان که در توان دارد پیگیر مطالبات صنفی، اقتصادی و اجتماعی خود است. مضمون‌های مطرح‌شده در اعلامیه‌های اول ماه می که از سوی فعالان جنبش کارگری در بند و بیرون از بند، تشکل‌های مستقل کارگری و شرکت‌کنندگان در مراسم‌های اول ماه می امسال که بسیار پراکنده و در زیر شدیدترین شرایط پلیسی و سرکوب انجام شد، آمده است، همه به روشن‌ترین وجه، مطالبات، افق و چشم‌انداز مترقیانه، ضد سرمایه‌داری و رادیکال کارگران ما را بیان و اعلان می‌نماید.

### کردستان:

ناپایداری اوضاع سیاسی در عراق و سوریه و ازهم‌گسیختگی انسجام و ائتلاف دوره‌های بورژوازی و دولت‌های ناسیونال مرتجع که در شرایط متحول دوران پس از جنگ جهانی دوم از طریق کودتا و برقراری تدریجی دیکتاتوری نظامی در مصر، لیبی، الجزایر، عراق و سوریه به روی کار آمده بودند و از شرایط دوران جنگ سرد بهره می‌بردند - شرایطی که کمونیسم روسی و دار و دسته‌های قدرت در

سوسیالیسم اردوگاهی به اندازه کیفیت از آن بهره می‌برند - لاجرم بر موقعیت و شرایط و تحولات سیاسی در کردستان عراق و سوریه و ترکیه تأثیرات معینی گذاشته است. تحولات اخیر نیز کماکان در بستر و افق بورژوازی و ناسیونالیستی، اما در اندازه‌های میکرو قومی و حتی مذهبی و فرقه‌ای بازنمون گردیده است.

لیبرال دموکراسی سر و دم بریده‌ای که می‌کوشد استراتژی خود را با استراتژی سرمایه‌داری جهانی شامل «نظم نوین» پس از فروپاشی اردوگاه و پایان «جنگ سرد» و چهارطاق باز شدن بازارهای جهانی به روی کاپیتالیسم آمریکایی، اروپایی، روسی و چینی، هم سو هماهنگ سازد، وضعیت مشخص ویژه‌ای را برای جنبش کارگری و کمونیستی در این منطقه ایجاد نموده است. مهم‌ترین این ویژگی در آن است که اگر در دوره‌ی پیشین نیروهای چپ و رادیکال برای همسویی و اتحاد خود با جنبش‌های ملی-دموکراتیک و اساساً ناسیونالیستی، با ملاحظه شرایط ذهنی و عینی روز، دلایل و علت‌هایی را در پیش پای خود می‌دیدند، در حال حاضر به سبب تغییرات پایه‌ای در شرایط سیاسی و اقتصادی منطقه و تغییرات استراتژیک در سیاست‌های منطقه‌ای امپریالیسم، قدرت‌یابی و عروج نسبی و گشایش و بسط اجتماعی جنبش‌های بورژوا - ناسیونال و لاجرم بسط مبارزه طبقاتی به شکل آشکارتر و عینی‌تر، کمونیست‌ها و جنبش کارگری و تشکل‌های هم‌گرا با این جنبش را در وضعیت دیگری قرار می‌دهد و بر ضرورت تدوین و تنظیم استراتژی و تاکتیک‌های نوین و متفاوت از گذشته، صدچندان می‌افزاید.

در حال حاضر جنبش کارگری در کل منطقه بایستی بر اتحاد طبقاتی، سوسیالیسم و مبارزه مستقیم ضد سرمایه‌داری تأکید نماید و از توهومات و هدف‌ها و گرایش‌های بورژوا - ناسیونالیستی که صرفاً در چارچوبه و راستای استراتژی سرمایه‌داری جهانی رژه می‌رود و فرمان می‌برد، به‌طور جدی و قویاً پرهیز نماید. بر اتحاد سراسری خود با جنبش کارگری کشور خودی تأکید نماید و خود را از انواع صف‌های بورژوا - ناسیونالیستی که فدرالیسم، خودمختاری تحت حاکمیت بورژوازی بومی و کرد - و یا

در جاهای دیگر بورژوازی ترک و عرب و بلوچ و...- منطقه‌ای کردن کردستان به شرقی و غربی و ایجاد کردستان بزرگ است، دور نگهدارد. از سوی دیگر امکانات و محدودیت‌های خود را به‌درستی ارزیابی نموده و بر اتحاد طبقاتی در مقیاس‌های بزرگ‌تر و منطقه‌ای - مثلاً در محدوده خاورمیانه و در میان ملیت‌های مختلف و مستقل از قومیت و دین و مذهب و قبیله - تلاش نماید.

در بخش بعدی، این استراتژی را به‌طور مشخص پی می‌گیریم و بر مبنای تاکتیکی آن بیشتر می‌پردازیم.

### تکالیف و وظایف چپ در کردستان:

این که سازمان کردستان حزب کمونیست ایران (کو مه له)، علیرغم سرکوب شدیدتر و حاکمیت مستبدانه‌تر نسبت به سه کشوری که هم‌اکنون با «مسأله کرد» درگیر هستند، به‌عنوان یک سازمان چپ و کمونیست از موقعیت، اعتبار و نفوذ بیشتری نسبت به سایر سازمان‌های چپ در مناطق کردنشین کشورهای مربوطه برخوردار است، ضرورت دقت و موشکافی بیشتر و عمقی‌تر را جلوی پای ما می‌گذارد و ما را در مقابل یک چرای بزرگ قرار می‌دهد.

استنتاج کلی ما به این قرار است که برآمد و رشد و گسترش و اهمیت و نقش تعیین‌کننده جنبش کارگری در ایران به نسبت کشورهای ترکیه، سوریه و عراق، شرایط و موقعیت مناسبی را برای افق سوسیالیستی در میان جنبش‌های کارگری و اجتماعی دیگر در پس از قیام ۵۷ فراهم آورد؛ و آنان را قادر ساخت گام‌های بلندی را در غلبه بر عقب‌ماندگی‌ها و انحرافات و انواع ایدئولوژی‌های به‌ظاهر چپ و شبه مارکسیستی، بردارند. این وضعیت در رشد و تحول خود توانست بخش مهمی از جنبش کارگری و کمونیستی را به خود جلب و جذب نموده و پایه‌گذاری حزبی کمونیست ایران را در شهریور ۱۳۶۲ امکان‌پذیر سازد.

جنبش ملی و طبقاتی در کردستان نمی‌توانست نسبت به این تحولات بی‌تفاوت بماند و عملاً هم بی‌تفاوت نماند و با شرکت فعال و نقش سازنده در این

فرآیند توسط پیگیرترین و رادیکال‌ترین بخش این جنبش که توسط کومه له آن روز نمایندگی می‌شد و توانسته بود مرزهای طبقاتی - ایدئولوژیک خود را تعیین و حساب خود را از سوسیال‌رفرمیسم ریشه‌دار در حزب دموکرات کردستان جدا سازد، همه‌ی امکانات و موقعیت خود را در خدمت تأسیس حزب قرار داد.

این ملاحظات و تأکید بر این واقعیت‌ها به ما این امکان و چشم‌انداز را می‌دهد که به‌طور مشخص و با دست باز انتظارات خود را به‌عنوان رفقا و هم‌زمان و کمونیست‌های راسخ وفادار به آرمان‌های کارگری و سوسیالیستی اعلان نماییم. در این چشم‌انداز، ما، کومه له را به‌عنوان بخش جدایی‌ناپذیر از جنبش کارگری و کمونیستی ایران تلقی کرده و محورهای اساسی زیر را به‌عنوان راهبردهای برگشت‌ناپذیر سازمان حزبی، ارائه می‌دهیم و پیش روی و پیروزی سازمان را در دستیابی و تحقق همه این انتظارات، در همگامی و دوشادوش کمونیست‌ها و طبقه کارگر ایران، می‌طلبیم:

۱ - وفاداری به سوسیالیسم و آرمان پرولتری: این چشم‌انداز امروزه برای هر کارگر آگاه و انقلابی کمونیستی از وضوحات است که جنبش‌های قومی، ملی و جدایی‌طلبانه، مستقل از جنبش طبقاتی و چشم‌انداز سوسیالیستی، صرفاً بخشی از بورژوازی را جایگزین بخشی دیگر می‌کند و به همان میزان که این جدایی و استقلال تحقق می‌یابد دست بورژوازی خودی را در استثمار فزاینده کارگران و زحمتکشان ملت تازه‌پا بیشتر باز می‌گذارد. در موقعیت کنونی از انحطاط و رقابت لجام‌گسیخته میان بزرگ‌ترین اقتصادهای جهان سرمایه‌داری و بحران‌زده، این‌گونه جدایی‌ها، استقلال‌ها و دولت‌سازی‌ها، برای توده‌های کارگر و زحمتکش دستاوردی در بر نخواهد داشت.

۲ - همگامی و هماهنگی با پرولتاریای ایران و منطقه و پیگیری مبارزه‌ی طبقاتی، وظیفه‌ای است که همواره جلوی پای هر کمونیست و تشکل کمونیستی و انقلابی قرار می‌گیرد و خود را با آن تعریف می‌کند. شرکت در مبارزه روزمره کارگران و در دست داشتن نبض این جنبش، داشتن رابطه‌ی محکم و حقیقی و مؤثر با فعالان و پیش

روان جنبش کارگری و تلاش پیگیرانه برای نمایندگی کردن طبقه در عرصه‌های مختلف سیاسی و اجتماعی از زمره این تکالیف و وظایف است.

۳- از جنبه سازمان‌یابی و وظایف تشکیلاتی، این به آن معنا است که کومه له، نیروی اصلی خود را معطوف به تقویت جنبش کمونیستی در ایران و منطقه و از لحاظ سازمانی معطوف به گسترش و سراسری کردن تشکیلات حزب کمونیست نماید. امری که در لحظه کنونی بیش از هر زمان دیگری ضرورت و برگشت‌ناپذیری آن احساس می‌شود و هرگونه کوتاهی در این زمینه، می‌تواند کار کمونیست‌ها و کارگران را در آینده، سخت‌تر و پیچیده‌تر نماید.

۴- استنتاج از شق فوق به این معنا است که در سطح منطقه و کشورهای اروپایی، ضرورت دارد که کومه له خود را با پرچم حزب کمونیست تعریف نماید؛ و از تبدیل فعالیت حزب کمونیست در هیأت کومه له و جنبش چپ و رادیکال کردستانی پرهیز نماید.

۵- به‌عنوان نتیجه‌گیری نهایی بایستی تأکید کرد آن چیزی که کومه‌له را در مصاف با بورژوازی کرد در منطقه و ایران واجد استحکام و اعتبار می‌سازد، پشتیبانی جنبش کمونیستی و کارگری ایران از آن می‌باشد. هرگونه انزوا از این جنبش، به معنای حل شدن در جنبش ملی - دموکراتیک خلق کرد و همراهی و هم‌پایی با بورژوازی و ناسیونالیسم کرد خواهد بود. در این باره می‌توان به شواهد و مستندات تاریخی در لحظه‌های حساس و سرنوشت‌ساز در مناسبات این دو بخش جدایی‌ناپذیر جنبش انقلابی و کمونیستی در ایران و کردستان رجوع کرد که در جای دیگری بایستی به آن پرداخته شود.

Kavedadgari@gmail.com

۱۰ می ۲۰۱۴

نقل از: نشریه مبارزه طبقاتی شماره ۱۸

<http://www.m-tabaghati.com/archive/Mobareze-Tabaghati-18.pdf>

## انقلاب جهانی و سوسیالیسم در یک کشور

سابقه‌ی تاریخی بحث در جنبش کمونیستی بین‌الملل و در ایران  
مفهوم و منظور دو دیدگاه در شروع مباحثات

مبارزه‌ی ایدئولوژیک امروز بر سر چیست؟

پرولتاریا و انقلاب جهانی طبقه‌ی کارگر جهانی نزد مارکس

وظایف تاکتیکی کمونیست‌ها در هر لحظه‌ی تاریخی مشخص

مباحث مطروحه حول انقلاب سوسیالیستی در یک کشور و انقلاب جهانی کارگری و یا تعابیر و عنوان‌هایی شبیه این‌ها، مستلزم روشن‌نگری و تدقیق موضوعات و مضامینی است که هریک از مدعیان منظور داشته‌اند. مهم‌تر این‌که روش ورود به بحث و شرایط تاریخی‌ای که این جدال‌های نظری و سیاسی در آن صورت گرفت و استنتاج عملی واقعی آنان را بایستی دقیقاً و مستقلاً مورد توجه و دقت نظر قرار داد.

هم‌چنین لازم است مقدمتاً برای ما روشن باشد که بر اساس آنچه مارکس در این باره هرچند بسیار مختصر و فشرده اما بسیار دقیق و راهگشا، بیان داشته و مطالبی را که مارکسیست‌ها در تبیین و توجیه بحث مارکس، بیان کرده‌اند، منظور از سوسیالیسم، انقلاب سوسیالیستی، حکومت کارگری، دیکتاتوری پرولتاریا و کمونیسم چیست؟

امروزه با جهانی‌شدن غلبه تولید و مبادله کالایی و از میان رفتن قطعی اشکال تولید پیشاسرمایه‌داری و ظهور و حاکمیت انواع دولت‌های بورژوازی از یک‌سو در تناسب با آن، شکل‌گیری و رشد کمی و کیفی توده‌های کارگر و زحمتکش و غلبه کار مزدی بر اکثریت غالب مردم جهان از سوی دیگر، انقلاب سوسیالیستی عملاً مهم‌ترین و اصلی‌ترین آلترناتیو چشم‌انداز تغییردهنده و تحول ساز در جهان ناپایدار و بحران‌زده و نابسامان می‌باشد. به این ترتیب الزاماً سوسیالیسم و پیش روی جنبش کارگری و دستیابی به ایجاد حکومت کارگری در هر کشوری امکان وقوع دارد. این امر منطقاً مشروط به شرایط عینی و ذهنی معینی است که برای سوسیالیست‌ها در حال حاضر تا اندازه‌هایی که آنان را به ایجاد تدارک و آمادگی و تبدیل این شعار از یک هدف آرمانی

و دوردست به یک هدف بلاواسطه و استراتژیک مصمم ساخته است، بایستی مورد بحث و تشریح و دقت نظر قرار گیرد و پیگیرانه تا آن جایی که به امر پیش روی سوسیالیسم در میان طبقه مربوط می‌گردد از تشریح نظرات خود و جوانب مختلف مقوله فروگذار نگردند.

دیکتاتوری پرولتاریا که امروزه در نزد کمونیست‌های ایران عمدتاً به نام و عنوان حکومت کارگری موسوم است، از لحاظ شکل‌گیری، انکشاف و پایه‌گذاری آن، می‌توان اذعان کرد که به صورت‌ها و در تحت موقعیت‌ها و امکانات متفاوت و گوناگونی احتمال بروز و پیدایی دارد و در تناسب با شرایط و میزان آمادگی و تشکل طبقه کارگر هر کشور جداگانه‌ای و در ربط با پیش‌گزاره‌های واقعی و محقق شده آن، امکان وقوع می‌یابد.

انقلاب سوسیالیستی به‌عنوان یک انقلاب سیاسی با سرنگونی بورژوازی از اریکه قدرت و تأسیس حکومت کارگری پدیدار می‌گردد. حکومت پرولتاریا بر پایه مداخله‌گری و اعمال اراده‌ی اکثریت بخش‌های طبقه و تأمین هژمونی بر سایر جنبش‌های هم‌زمان و درگیر در صحنه‌ی انقلاب و مبارزه، پیروز می‌شود و در حین پیش‌روی انقلاب تا آن جایی که در ظرفیت و توان جنبش است ابزارها و ملزومات ستم‌گری بورژوازی و گروه‌بندی‌های ارتجاعی و ضدانقلابی وابسته به این طبقه را جارو کرده و آن‌ها را با سازمان‌دهی و تشکل ویژه انقلابی جایگزین می‌سازد. دستگاه بوروکراسی، ابزارهای مستقیم سرکوبگری و امنیتی و پلیسی جابرا نه را نابود و امکان بازسازی این تشکیلات را ناممکن می‌سازد.

پیش‌روی و ژرفش و گسترش انقلاب متضمن آغاز بلاواسطه انقلاب اقتصادی به هدف بنای سوسیالیسم به‌عنوان فاز اول یا پایینی جامعه‌ی کمونیستی می‌باشد. بر پرچم این مرحله از انقلاب شعار از هر کس به‌اندازه توانایی‌اش، به هر کس به‌اندازه‌ی کارش، قرار دارد و خطوط برنامه‌ای کمونیست‌ها متضمن تأمین و تحقق و اجرای این شعار استراتژیک در این فاز از انقلاب کارگری می‌باشد.



### فاز بالایی جامعه‌ی کمونیستی

فاز بالایی جامعه کمونیستی مستلزم انقلاب جهانی سوسیالیستی است. به این معنا که می‌بایستی بر بخش‌های پیشرفته و تکامل یافته جامعه‌ی جهانی و نه احتمالاً در کشورهای توسعه‌نیافته و فقیر، دولت کارگری ایجاد گردیده و در اقتصاد، سیاست و فرهنگ، در سطح جهانی دست بالا را داشته باشد. از همین رو، سازوکارهای امپریالیستی، اردوگاه‌ها و کمپ‌های قدرتمند دولت‌های سرمایه‌داری وابستگان و دنباله‌های آنان به‌طور عمده به زیر کشیده شده و نقش حاشیه‌ای در عرصه‌ی جهانی داشته باشند. به‌ویژه بخش‌های اصلی و عمده ثروت‌های بشری که محصول تاریخی دسترنج طبقات تحت استثمار و استعمار و راهزنی‌ها و غارت‌گری‌های جهان کهن است، در مقیاس جهانی، اجتماعی گردیده و از دایره‌ی تولید و مبادله‌ی کاپیتالیستی خارج گردیده باشند.

این موقعیت تازه و نو، امکانات و استعدادها و ظرفیت‌های توده‌ها را با چنان گستره و ژرفشی اعتلا می‌بخشد که وفور و انبوهی کالا و خدمات و هم‌زمان با این فراوانی، سطح رفاه جامعه به درجه‌ی بالایی از کیفیت و کمیت نائل می‌گردد. این‌ها خطوط عمده‌ای از جامعه‌ای است که می‌تواند بر پرچم خود بنویسد: «از هر کس به‌اندازه توانایی‌اش، به هر کس به‌اندازه‌ی نیازش»

### انقلاب سوسیالیستی به چه معناست؟

مضمون و معنای هر انقلابی به‌طور کلی، به تکالیف و وظایفی مربوط می‌گردد که توده‌های شرکت‌کننده در انقلاب، در جلوی خود گذارده‌اند و انجام آن را به امر مبارزاتی و قطعی و درنگ ناپذیر، تبدیل کرده‌اند. مجموعه‌ی مسائل و گره‌هایی که توده‌ها مبارزه خود را معطوف به حل و فصل انقلابی آن کرده‌اند. انقلاب به مجموعه‌ای از مطالبات برهم انباشته و حل نشده که مستقیماً از شرایط حاکم ناشی شده، توجه دارد و مبارزه قطعی و جدال طبقاتی را در محور آن‌ها به‌پیش می‌برد. جنبش انقلابی عموماً این پیام را در خود دارد و مبارزات سراسری و یکپارچه و بی‌امان توده‌های کارگر و

زحمتکش هم حاکی از این پیام است که حاکمیت موجود به‌عنوان مهم‌ترین عامل این شرایط فلاکت‌بار، دیگر نمی‌تواند و مشروعیت ندارد که هم چنان بر رأس کارها باشد و بایستی به‌عنوان دولت ضد مردمی، به هر طریق ممکن، از سر راه برداشته شود.

این یک طرح‌واره کلی از انقلاب است که در آن مقوله‌ها و عامل‌های دخیل و مؤثر در این مقطع را مشاهده می‌کنیم. صف انقلاب و ضدانقلاب حول همین تکالیف، وظایف و مطالبات از یک‌سو نحوه حل آن‌ها و بنابراین در اطراف برنامه‌ها و استراتژی‌هایی که گروه‌بندی‌ها، دسته‌ها و قشرها و طبقات اجتماعی به شکل‌ها و روش‌های گوناگون بیان می‌کنند، از سوی دیگر شکل می‌گیرند و در شروع و ادامه و پایان جنبش انقلابی بارها و بارها دستخوش تغییر و ناپایداری می‌شوند.

در انقلاب سوسیالیستی همین کارکرد و روند را آشکارتر و مستقیم‌تر مشاهده می‌کنیم. به این معنا که در این انقلاب، آلترناتیو حکومت و برنامه دولت کارگری توسط پرولتاریای متحد و متشکل، راهنمای عمل مبارزاتی، اعتراضی و انقلابی قرار گرفته و در شرایط انقلابی و اعتلای جنبش عمومی، این مضمون و چشم‌انداز، از سوی اکثریت جنبش‌های توده‌ای و اجتماعی مورد پذیرش قرار می‌گیرد. پیروزی انقلاب سوسیالیستی، مضمون سیاسی انقلابی را معین و مشخص می‌کند که به استقرار حاکمیت انقلابی پرولتاریا انجامیده باشد. منظور از کلمه انقلابی تنها این نیست که حاکمیت به‌وسیله قوه قهریه و زور استیلا یافته است، بلکه مهم‌تر این معنا و مضمون را در بر دارد که حاکمیت بورژوازی و عمده دستگاه‌های سرکوب‌گر و بوروکراتیک و امنیتی آن توسط توده‌های انقلابی از هم پاشیده شده و به‌سرعت تشکیلات و سازمان‌های انقلاب کارگری و توده‌ای اعم از دستگاه‌های نظامی و اداری و تولیدی جایگزین آن نهادها و سیستم ارتجاعی پیشین می‌گردد. این یک پیروزی سیاسی است که طبقه کارگر را به میزانی که قدرت را به دست گرفته باشد - یعنی به میزانی که حاکمیت بورژوازی و سرمایه‌داری را از

لحاظ سیاسی سرنگون ساخته باشد - برای آغاز برنامه‌ریزی سوسیالیستی اقتصاد جامعه، آماده می‌سازد. در واقع اگر انقلاب سوسیالیستی در جریان را بدون پیامدهای پیروزی یا شکست آن در نظر بگیریم، مجموعه‌ی رویدادها و جدال‌های طبقاتی میان اردوگاه انقلاب و ضدانقلاب در حول منافع، اهداف، چشم‌انداز و نیز ابزارهایی که جهت تحقق این هدف‌ها به کار گرفته می‌شوند، فاز اول انقلاب به حساب می‌آوریم. پیروزی انقلاب و حاکمیت دولت کارگری فاز بعدی انقلاب محسوب می‌گردد و آغاز رشته اقداماتی که به منظور بنای سوسیالیستی جامعه انجام می‌گیرد فاز سوم انقلاب می‌باشد. آنچه به عنوان دوران گذار به سوی جامعه کمونیستی به حساب می‌آید و تمام تجارب انقلابی طبقه کارگر جهانی را در سراسر قرن بیست به خود مشغول داشت، عمدتاً به موضوعات و مسائلی مربوط می‌گردد که همین بخش اخیر را مورد تأکید، چالش و کنکاش قرار می‌دهد. در عرصه پراتیک نیز آشکار است که این مسائل و موضوعات، مستقیماً از سیر درنگ ناپذیر، خشن، پیچیده و مرکب پیکار طبقاتی در عرصه‌های ملی و جهانی، ناشی گردیده است و جز این هم نمی‌تواند باشد.

#### محتوای اقتصادی انقلاب پرولتری

همان‌طور که در پیش اشاره گردید تحقق انقلاب سوسیالیستی مستلزم آغاز یک رشته اقداماتی است که به عنوان مسائل پیش رو تکالیف انقلاب محسوب می‌گردد و پاسخ عملی و حل و فصل آن‌ها وظیفه و هدف بلاواسطه شرکت‌کنندگان در انقلاب می‌باشد. سرنگونی بورژوازی و جایگزین کردن دستگاه سیاسی تازه به صورت شوراهای کارگری و توده‌ای، به عنوان مهم‌ترین و در دسترس‌ترین و کاراترین ابزار اعمال اراده‌ی توده‌ای در کلیه عرصه‌های تولیدی، توزیعی، آموزشی، دفاع و آمادگی نظامی در قبال توطئه‌های بورژوازی سرنگون‌شده و سرمایه‌داری جهانی، خلیع اقتصادی از بزرگ‌ترین کارتل‌ها، شرکت‌ها و سرمایه‌دارانی که ثروت‌های عمومی را در چنگ خود داشته‌اند، تأمین و الزام کار همگانی و ایجاد شرایطی که کار نه به عنوان امری عذاب‌آور بلکه به صورت پروسه‌ای مداخله‌گر، خلاق و لذت‌بخش تبدیل گردد، فقط سیاهه‌ی

محورهای اساسی این تکالیف و وظایف پیش رو می‌باشد. مضمون اصلی همه‌ی این اقدامات عبارت است از تأمین امر خودگردانی و استقلال عاملان کار و رهایی آنان از هیرارشی و سیستم فرماندهی و فرمان‌بری که جزء لازم و لاینفک همه‌ی شیوه‌های پیشین تولیدی و از جمله شیوه کاپیتالیستی تولید بوده است و لذا تعبیه و به‌کارگیری ده‌ها و ده‌ها مکانیزم و روش‌هایی که اصل خودرهایی پرولتاریا را از ابتدا در برنامه خود داشته باشد و در مرحله ساختمان سوسیالیسم، یعنی تحقق محتوای اقتصادی انقلاب را بایستی در پیش گیرد. از همین رو پیگیری روند انقلابی و تسلسل امواج دوره‌ای انقلابی در سراپای جامعه کهن، انقلاب مداوم و پیگیر، صدها بار الزامی‌تر، حساس‌تر و اساسی‌تر از همه‌ی مراحل و لحظه‌های پیشین انکشاف انقلابی می‌باشد.

#### جایگاه ملی و جهانی طبقه کارگر

پرولتاریا در نظم کنونی سرمایه‌داری جهانی، از نقطه‌نظر مناسبات تولیدی در مقابل بورژوازی، از یک موقعیت و جایگاه یکسانی برخوردار است و به همین قرار به‌طور مضمونی و عینی، یک طبقه‌ی جهانی است. این مضمون و سرشت واحد طبقه‌ی کارگر که در مقیاس جهانی به درجات متفاوت از موقعیت فرودست و تحت استثمار در برابر بورژوازی مسلط و هار و استثمارگر، برخوردار است، وظایف، تکالیف، چشم‌اندازها و آلترناتیو همسانی را در جلوی خود می‌بیند که عیناً و در همان راستا، از ویژگی سراسری و جهانی برخوردار است.

این پیش‌فرض از منظری دیگر و آنگاه که درزمینه‌ی کشورهای مختلف نگرینسته شود، کارگران خود را در چارچوب‌های ملی متنوع و ناهمسانی نسبت به سایر هم‌طبقه‌ای‌هایشان در دیگر کشورها مشاهده می‌کنند؛ و این مشاهده کاملاً واقعی و عینی است. در این حال و از این نظرگاه همه‌ی آن ترم‌های پیشین را در مصاف مستقیم و روزانه با بورژوازی به‌اصطلاح خودی تقلیل می‌دهد و یکسره کردن تکلیف خود را با سرمایه‌داران و دولت و حاکمیتی که دست‌به‌نقد با آن درگیر

است، به‌عنوان اولین و مهم‌ترین وظیفه و هدف خود قرار می‌دهد. از این‌رو کلیه اقدامات انقلابی و اعتراضی و مجموعه‌ی ظرفیت‌های مبارزاتی خود را در این راه به کار می‌گیرد.

در «مانیفست کمونیست» که به‌عنوان یک ادعانه سیاسی ایدئولوژیک به‌طور همه‌جانبه اما فشرده خطوط اصلی چشم‌انداز تاریخی، تکالیف پیش رو سیر پیکار طبقاتی پرولتاریا علیه بورژوازی و نظام سرمایه‌داری، به شفاف‌ترین و صریح‌ترین عبارات ترسیم گردیده، می‌خوانیم:

«هرچند درون مایه‌ی پیکار پرولتاریا با بورژوازی، ملی نیست، اما در آغاز از نظر شکل ملی است. بدیهی است که پرولتاریای هر کشور در وهله‌ی نخست باید کار را با بورژوازی خود به فرجام رساند»

(مارکس، انگلس: مانیفست کمونیست، ۱۸۴۸)

سال‌ها بعد و چند سالی پس از آن که اولین حکومت ناپایدار و موقتی کارگران پاریس، کمون، توسط بورژوازی به خاک و خون کشیده می‌شود و بیش از بیست هزار نفر از مبارزان تیرباران می‌گردند، باز هم همان مضمون و تکالیف دوگانه پرولتری، یعنی اقدام انقلابی طبقه کارگر برای براندازی بورژوازی «خودی» در گام اول و به‌عنوان پیش‌درآمد انقلاب سوسیالیستی در مقیاس جهانی، تأکید می‌گردد:

«بدیهی است که طبقه‌ی کارگر، به‌منظور مبارزه، باید قبل از هر چیز در کشور خود که جایگاه اصلی مبارزه‌ی اوست، به‌عنوان یک طبقه سازمان‌یابد. بنا به گفته‌ی مانیفست، از آن جایی که مبارزه این طبقه در تشکل خود (و نه در مضمون آن) ملی است، سازمان‌دهی طبقه‌ی کارگر نیز باید در سطحی ملی صورت پذیرد»

(مارکس: نقد برنامه گوتا، ۱۸۷۵)

به‌طور عینی واقعی در شرایط دنیای امروز، ما با دو روند متفاوت و اگرچه در سیستم جهانی سرمایه‌داری در همه‌ی عرصه‌ها و پویای‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و غیره مواجه هستیم که شرایط و بستر کار و سیر مبارزه طبقاتی را برای

پرولتاریا و طبقات و افشار فرودست و تحت انقیاد نظام سرمایه‌داری جهانی و به‌طور کلی جنبش‌های دیگری که می‌توانند به‌طور عینی در کنار پرولتاریای کشور خود قرار گیرند و برای دموکراسی و سوسیالیسم مبارزه کنند، بسیار پیچیده و متراکم و مشکل نموده است.

روند و عینیت اول همان جهانی‌شدن شیوه تولید و مبادله‌ی کاپیتالیستی در سراسر جهان و حتی بسیاری از ده‌کوره‌های پرت‌ترین و دورافتاده‌ترین کشورها از قطب‌های اصلی سرمایه‌داری می‌باشد. این که در جهان کنونی هنوز میلیون‌ها نفر به‌صورت برده خرید و فروش می‌شوند، قبایل و شیوخ هنوز بر برخی از قسمت‌های دنیا بر ثروت‌های حوزه‌ی استحفاظی خود چنگ زده‌اند و به ارتجاعی‌ترین صورت حکم رانی می‌کنند، این که حقوق بورژوازی هنوز در بسیاری از کشورهای آفریقایی و آسیایی تحقق نیافته و از جامعه‌ی مدنی نشانه‌های اندکی در دست است، واقعیت دارد. فقط ما این حقیقت را هم اضافه می‌کنیم که وجود همه‌ی این نابسامانی‌ها، عقب‌ماندگی‌ها و ارتجاع سیاسی و اجتماعی حاکم بر این بخش‌های عقب‌مانده و بیرون افتاده از تاریخ جهانی مدنیت، خود محصول فرعی سیطره‌ی دیکتاتوری پنهان و آشکار بورژوازی امپریالیستی در بزرگ‌ترین قطب‌های صنعتی و تولیدی دنیای امروز است. روند و گرایش واقعیت دومی که ما بر آن انگشت می‌گذاریم از همین شرایطی که در دل جهان سرمایه‌داری، از هم‌گسیختگی، بی‌سروسامانی، پراکندگی و فروپاشی و شکاف را به‌صورت گروه‌بندی‌های و دسته‌ها مذهبی، قومی، فرقه‌ای و حتی ملی می‌بینیم ناشی می‌گردد و خود محصول این شرایط تاریخی منحنی و بحرانی است. در این فرایند در شرایطی که بخشی از دسترنج مردمان به‌صورت پول‌های کثیف در اختیار باندهای جنگاور قرار گرفته و صرف پدیده‌ی مزدوری می‌شود، تراژدی امروز عرصه‌های ملی سیاست و اقتصاد را در کشورهای پیرامونی و توسعه‌نیافته، تکمیل می‌سازد. رشد نامتوازن جهان عبارت آبرومندانه‌ای بر این شرایط است که جغرافیای سیاسی و اقتصادی معینی را به ما

گوشزد می‌کند و در همان حال از لحاظ تاکتیکی به آشکارترین صورت اعلان می‌نماید که مبارزه طبقاتی توده‌های کارگر و زحمتکش از پیچاپیچ و گردنه‌های بسیاری در چارچوب‌های ملی و کشوری باید عبور کند و عملاً هم به‌طور عینی به همین کار مشغول است؛ تا بتواند رهایی خود را با رهایی سایر هم‌بندانش در دیگر کشورها- و از جمله در پیشرفته‌ترین کشورهای سرمایه‌داری - پیوند بزند و به وظایف خود در انقلاب سوسیالیستی در مقیاس جهانی، سروسامان دهد. هرگونه تأخیر و تعویق انقلاب‌ها کارگری و شروع فوری تولید و توزیع سوسیالیستی در مقیاس ملی و کشوری، با همان چشم‌اندازی که کوشش گردید محورها و فرایندهای اصلی این پروسه بیان‌گردد و پیش گرفتن تاکتیک انتظار وقوع انقلاب جهانی - یعنی وقوع انقلاب سوسیالیستی به‌طور هم‌زمان در مقیاس جهانی - چیزی جز ذهن‌گرایی و التقاطی‌گری نیست و از لحاظ عملی و پراتیکی، در برخورد به وظایف مشخص انقلابی در یک جغرافیای سیاسی معین - در هر گوشه جهان که باشد - چیزی به‌غیر از پاسیفیسم را در بر ندارد. می‌توانیم بیشتر در این باره به بحث و گفتگو بپردازیم اما در لحظه کنونی کشش دادن این بحث کمک‌چندانی به مبارزات جاری در ایران و هر کشور دیگری که پرولتاریای آن به نبرد با بورژوازی خودی پرداخته‌اند نمی‌رساند و حتی در صورت غلبه این خطامشی، لطمات جدی بر تشکل‌های درگیر و تاکتیک مبارزاتی آنان وارد می‌آورد.





## کردستان عراق و استفاده از حق تعیین سرنوشت خود

بیانات نخست‌وزیر حکومت اقلیم کردستان عراق در اول ژوئیه ۲۰۱۴ در مصاحبه با شبکه بی‌بی‌سی مبنی بر تمایل آنان به پیگیری روند استقلال و تصمیم‌گیری در مورد فرزندوم در کرکوک و برگشت‌ناپذیری اوضاع به قبل از وضعیت اخیر با توجه به چندپاره شدن عراق، علیرغم سابقه موضوع و طرح آن از سوی این مقامات در چند سال اخیر، اما این بار در شرایط حملات دسته‌ها تروریستی «داعش» از سوریه به عراق و عقب‌نشینی سراسیمه و بدون مقاومت ارتش عراق و آشکار شدن بی‌کفایتی مطلق رژیم نوری‌المالکی، روندهای سیاسی و از جمله مسأله کردستان عراق را وارد فاز تازه‌ای کرده است. این وضعیت، نیروهای سیاسی فعال در عراق، کردستان، کشورهای منطقه و برخی قدرت‌های جهانی و نیز اپوزیسیون طیف چپ، لیبرال‌ها و ناسیونالیست‌ها را برانگیخت تا یک‌بار دیگر موضع و منافع خود را علنی‌تر و عملیاتی‌تر ارائه نمایند. در واقع تحركات جنایت‌کارانه یک باند ارتجاعی جداشده از باقی زرادخانه اسلام ارتجاعی موسوم به داعش، یک‌بار دیگر مقاله‌ی حق ملل در تعیین سرنوشت را جلوی ما کمونیست‌ها و طبقه‌ی کارگر قرار داد. اگر در گذشته دور – در ابتدای سرنگونی رژیم سلطنتی و شروع حاکمیت رژیم اسلامی! – و خیزش انقلابی و دموکراتیک در میان توده‌های زحمتکش کردستان ایران و همراهی و هم‌پایی گرایش‌ها و طیف چپ انقلابی با این رویداد، مسأله تعیین سرنوشت را به‌طور عمده با مقوله و خواست خودمختاری در چارچوب استقرار دموکراسی در ایران مربوط می‌ساخت، با فروکش کردن این جنبش و میلیتاریزه‌شدن اکثر مناطق کردستان و سلطه دسته‌ها و نیروهای نظامی و انتظامی بر این مناطق در نیمه‌ی دهه شصت، تغییر در آرایش سیاسی تشکل‌های درگیر در این جنبش و تقویت گرایش سوسیالیستی در میان مبارزان و فعالان در جنبش سیاسی خلق کرد، مباحث را حول حق تعیین سرنوشت تا اندازه زیادی تغییر داده و گفتمان تازه‌ای را وارد آن کرد. به این ترتیب که از سوی برخی از جریان‌ات «چپ» تحت تأثیر مباحث مربوط به مرحله‌ی انقلاب و فاصله

گرفتن از دومرحله‌ای کردن انقلاب، آلترناتیو «جمهوری دموکراتیک خلق» و «جمهوری انقلابی» و استنتاج صحیح سوسیالیستی از انقلاب و آلترناتیو حکومت کارگری، مسأله جنبش ملی کرد - و طبعاً سایر مناطقی که ملیت‌های غیر فارس در آن می‌زیند - در سایه قرار گرفت و مسأله رهبری پرولتری بر یک جنبش دموکراتیک و ملی - و لذا با ماهیت بورژوایی - به تکلیف اول این جنبش تبدیل گردید. طبیعی است که این مضمون برای ما به این معنا نیست که راه را برای ناسیونالیسم و قومیت‌گرایی و خرافه‌هایی که از دیرباز در میان همه ملت‌ها و قومیت‌های تحت ستم در گوشه و کنار دنیا از آسیا و افریقا گرفته تا قلب اروپای «متمدن» باز کنیم و این جنبش دموکراتیک را که قلمرو بسیار مناسبی برای رشد و اعتلای جنبش کارگری و تجربه‌اندوزی و سیاست‌ورزی طبقه است، دو دستی تقدیم ناسیونالیسم و لیبرالیسم بورژوازی نماییم و از وظایف و تکالیف سوسیالیستی خود غافل بمانیم. در ادامه بیشتر به این زاویه از مسأله خواهیم پرداخت.

#### تعریف حق ملل در تعیین سرنوشت خویش:

پرولتاریا و سیاست کمونیستی مخالف هرگونه امتیاز ویژه و حق انحصاری و تبعیض اعم از ملی، مذهبی، قومی، فرقه‌ای-ایدئولوژیک، نژادی و غیره است. کمونیست‌ها با هرگونه امتیاز طلبی از سوی این دسته‌ها و حکومت‌ها سرسختانه مبارزه می‌کنند. حق تعیین سرنوشت هر ملت دقیقاً بر اساس حق برابر میان ملیت‌ها تعریف می‌شود. منطقی‌اً این برابری در همه‌ی جنبه‌های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی خود را نشان می‌دهد و مشخص می‌سازد. یکی از راه‌ها و سبب‌هایی که ملت تحت ستم علیه این نابرابری به آن متوسل می‌شود، حق تعیین سرنوشت در عرصه سیاسی است که به معنای استقلال و تشکیل دولت ملی است. سیاست کارگری در مقوله‌ی ملی با مقوله‌ی مبارزه‌ی این طبقه علیه بورژوازی «خودی» مربوط می‌گردد و در راستای مبارزه‌ی طبقاتی، تحولات و نتایج حاصله از این مبارزه معنا پیدا می‌کند. پرواضح است که سیاست پرولتری در دفاع از حق

ملل در تعیین سرنوشت خویش، بر این آگاهی استوار است که این «حق»، مثل هر حق دیگری در جامعه‌ی بورژوازی، صرفاً بر یک خواست دموکراتیک - و لذا بورژوازی - دلالت دارد و دفاع پرولتاریا از این «حق» به هیچ‌روی دفاع از بورژوازی «خودی» - و در بحث کنونی ما که از زاویه منافع کارگران و زحمتکشان کرد به مسأله نگاه می‌کنیم، پس یعنی بورژوازی ملت ستم دیده - نیست. طبقه کارگر فقط این را وسیله و گذرگاهی می‌بیند که جامعه را در شرایط بهتر و عالی‌تری از لحاظ توسعه اجتماعی و رشد مبارزه‌ی طبقاتی قرار داده و بورژوازی «خودی» را مستقیماً مسئول و مکلف می‌کند تا همه‌ی مطالبات و اهداف و برنامه‌های دموکراتیک و مترقیانه را که مضمون استقلال ملی را تشکیل داده است، در کلیه زمینه‌های حیات «ملی»، کماهو حقه ایفاد نماید و تحقق بخشد. فراز اخیر یک امر مشخص و متغیر است و در شرایطی که مثلاً طبقه کارگر در رهبری و هدایت این جنبش قرار گرفته باشد، بدیهی است در این موقعیت تشکیل دولت «ملی» با آلترناتیو حکومت کارگری و افق سوسیالیستی در جامعه سرمایه‌داری کنونی، گره می‌خورد و مبارزه و جدال بر سر استقلال چیزی جز تشکیل دولت سوسیالیستی نیست.

### آیا خلق کرد یک ملت تحت ستم است؟ (پیشینه تاریخی):

خلق کرد مطابق مبانی کلی تعریف «ملت» که در این جا موضوع بحث ما نیست، یک ملت محسوب می‌گردد. در عین حال کردستان تا حداقل از سال ۱۵۱۴ میلادی در عهد شاه اسماعیل صفوی یعنی زمانی که در جریان حمله دولت عثمانی که داعیه خلافت اسلامی و تشکیل امپراتوری را در سر می‌پروراند و با حمله به کردستان آن روز در واقع مقدم الجیش و پیش درآمد این هدف غارتگرانه و ارتجاعی را به اجرا درآورد، در جنگ موسوم به «جنگ چالدران» کل سرزمین‌هایی که جایگاه تاریخی کردها را تشکیل می‌داد و کلاً در قلمرو «ایران» بود، اشغال کرد، وارد روند دیگری از حیات تاریخی خود شد که هنوز به فرجام نهایی آن نرسیده است. به این ترتیب از لحاظ تاریخی سرزمین کردستان از سال مذکور به این طرف یک سرزمین اشغالی بوده است

که حکومت عثمانی با توسل به ایدئولوژی مذهب تسنن و با هدف استیلا جویی، در جریان جنگ مذکور از سرزمین و قلمرو تاریخی و اصلی خود که دولت‌های آن دوره حاکم بر ایران بودند و در دوره مذکور خود را به مذهب تشیع مجهز ساخته بود، جدا ساخت. در جنگ‌های بعدی البته بخش کنونی کردستان ایران مجدداً از چنگ عثمانی خارج گردید؛ اما بخش غالب این سرزمین در استیلای امپراتوری عثمانی باقی ماند؛ تا این که در انتهای جنگ جهانی اول و پس از فروپاشی دولت عثمانی، بخشی از ماترک آن که کردستان امروزی را تشکیل می‌دهد در میان سه دولت تازه تأسیس و نوظهور که مستقیماً ساخته دست دول امپریالیستی و پیروز جنگ یعنی انگلیس و فرانسه بود، تقسیم گردید: کشور ترکیه که وارث امپراتوری فروپاشیده و مضمحل عثمانی بود و سوریه و عراق که مستقیماً تحت استعمار فرانسه و انگلیس قرار گرفتند. از این پس سرنوشت کردها و کردستان با تحولات سیاسی این سه کشور گره خورد. البته این جریان در بخش کردستان ایران نیز در چارچوب کسب خودمختاری در تمام دوران معاصر از مبارزات و جنبش‌ها و احزاب و تشکل‌های ویژه خود برخوردار بوده و جریان داشته است. ترکیه (۴۳ درصد)، ایران (۳۱ درصد)، عراق (۱۸ درصد)، سوریه (۶ درصد)، اتحاد شوروی سابق (۲ درصد)، سرزمین‌های تفکیکی چهارگانه را در قلمرو کردستان فعلی تشکیل می‌دهد.

نگاه سریعی به این تاریخ می‌اندازیم:

موافقت‌نامه سایکس – پیکو بر پایه سازش پنهانی ۱۹۱۶ میان بریتانیا و فرانسه تنظیم گردید. این دو کشور همراه روسیه تزاری دولت متفق را علیه دول محور یعنی آلمان به‌عنوان مدعی و رقیب اصلی در اروپا و امپراتوری اتریش – مجارستان و به میزان کمتر دولت عثمانی به چشم امپراتوری روبه‌زوالی که در اوج قدرت خود در قرن شانزده حدود ۵/۶ میلیون کیلومتر مربع را زیر سیطره داشت، تشکیل می‌داد. اساس این موافقت‌نامه بر چگونگی تقسیم سرزمین‌های تحت

کردستان عراق و استفاده از حق تعیین سرنوشت خود ۱۴۹۹

سلطه‌ی امپراتوری عثمانی بود که آناتولی، خاورمیانه بزرگ و قسمتی از شمال آفریقا تا شرق بالکان تا قفقاز را در بر می‌گرفت. با طرح مذکور، سرزمین‌هایی که از اوایل قرن شانزدهم تحت حاکمیت عثمانی بود، میان انگلیس و فرانسه تقسیم گردید؛ به این ترتیب که عراق، اردن شرقی و فلسطین تحت‌الحمایه بریتانیا و سوریه و لبنان تحت‌الحمایه فرانسه قرار گرفت. متعاقباً و در خاتمه جنگ که به شکست قطعی دول محور انجامید قرارداد لوزان مرزهای دولت نوپنید ترکیه را معین و تثبیت کرد که فقط حدود ۱۴٪ سرزمین‌های تحت انقیاد حکومت عثمانی را تشکیل می‌داد. از همین رو در پیمان اخیر، دولت عثمانی رسماً از جغرافیای سیاسی جهان حذف گردید و کشور تازه تأسیس ترکیه و تحت نظام جمهوریت، از سوی سایر کشورها به رسمیت شناخته شد. این کشور نوظهور، ۳۰٪ از خاک خود را مدیون استیلای امپراتوری ساقط‌شده عثمانی بر قلمرو کردستان است و از این ماترک جنگی عثمانی محصول جنگ چالدران سود می‌برد. از لحاظ جمعیتی، به تقریب ۷۰٪ مردم ترکیه، ترک و ۲۵٪ کرد می‌باشند.

نکته‌ی عبرت‌آموز و تاریخی در پایان جنگ اول که تکلیف حکومت عثمانی را معین کرد و به‌طور کلی جغرافیای سیاسی و تحولات و تغییرات بی‌سابقه و تازه‌ای را در مقیاس جهانی ایجاد کرد، وعده‌هایی بود که به‌ویژه دولت بریتانیا توسط کارگزاران و جاسوسان و حکام و فرمانداران منطقه‌ای خود به عرب‌ها و کردها در زمینه استقلال و رهایی از چنگ دولت عثمانی می‌داد. هم در مورد عرب‌ها مشتمل بر عربستان (حجاز) و مناطق تحت‌الحمایگی ذکر شده در فوق میان بریتانیا و فرانسه و هم در مورد کردها، دولت «فخیمه» انگلیس، زیر وعده‌های خود زد و از جمله مطابق معاهده سور (۱۹۲۰) که در آن حق تعیین سرنوشت آنان درج شده بود، در پیمان لوزان (۱۹۲۳)، از حقوق ملی کردها اثری باقی نماند.

#### مبانی اقتصادی رفع ستم ملی:

یکی از پایه‌ها و بنیان‌های اصلی رفع ستم ملی و حق تعیین سرنوشت، مطالبات اقتصادی و حقوقی است که مستقیماً به منافع اقتصادی و از همین نظرگاه، حیاتی ملت

معینی مربوط می‌گردد و در مبارزه برای آزادی، در هر کشوری و در هر زمانی به تفاوت، آن انگیزه‌های اقتصادی، به بخشی اساسی از برنامه مبارزاتی و پیکارهای مردم و رهبری آن، تبدیل می‌گردد. در نظر نگرفتن این جنبه از مسأله ملی و ربط دادن آن به طور یک‌جانبه به سیاست‌های امپریالیستی و استیلاجویی دولت‌های منطقه، نوعی تقلیل دادن مسائل اصلی واقعی به حیطه‌ی متافیزیک و تصورات ذهنی است. این مطلب به آن معنا نیست که دولت‌های امپریالیستی و دنبالچه‌های آنان در منطقه چنین اهداف و نقشه‌هایی را در سر ندارند. این از بدیهیات است و نیازی به تکرار ندارد. جز این که باید حرف تازه و مشخصی درباره یک امر بدیهی زد. عدم درک واقعی و مادی تحولات و دینامیسم جنبش‌های ملی به صورت فوق و انحرافی، در عین حال ناشی از تأثیرگیری از خرافه‌هایی است که بورژوازی - اعم از بورژوازی دولت ستم‌گر و یا مردم ستم دیده - طی قرن‌ها در حول ملیت، قومیت، فرهنگ، زبان و مذهب پراکنده‌اند و هر یک به نوعی و بسته به شرایط و کارکردهای هر کدام از این نهادها و ابزارها، سود برده‌اند و می‌برند؛ اما برای کمونیست‌ها هیچ چیز زیان‌بارتر از این نیست که بخواهد اصول و برنامه خود را با استنباط‌ها، تعابیر و برداشت‌های خرافه‌گونه محافل و قدرت‌های بورژوایی، هماهنگ و نزدیک سازد.

«عقب‌ماندگی اقتصادی» به هر تعبیری که از سوی جریان‌ات ناسیونالیست و توده‌های مردم در هر یک از مناطقی که از توسعه‌ی اقتصادی «مرکز» یعنی بورژوازی حاکم که برای مورد مشخص ما در ایران، ترکیه، عراق و سوریه، بر یک اکثریت قومی، مذهبی، نژادی و ترکیبی از این‌ها تکیه داده‌اند، در حاشیه قرار گرفته‌اند، واقعیتی است انکارناپذیر. اقلیم‌های زیستی کردها در کشورهای مذکور، به درجات متفاوتی نسبت به کلان‌شهرهای مرکزی، از توسعه شهرنشینی، رشد اقتصادی و برخورداری از خدمات اجتماعی و غیره، به مراتب کمتری برخوردارند و از پدیده‌های فقر، بیکاری، عقب‌ماندگی اقتصادی و رکود، بی‌سوادی و فقدان

مهارت‌های فنی، به‌شدت بیشتری رنج می‌برند. این‌ها جنبه‌های اقتصادی مقاله‌ی ملی است که به‌روشنی می‌توان در این مناطق نشان داد. از همین روی گرایش‌هایی که جنبش ملی را به‌طور محدود و در قالب‌های صرف فرهنگی، اجتماعی و یا تاریخی - و منظور آنان در اینجا سنت تاریخی است - در نظر می‌گیرند، قادر نیستند به‌طور عینی واقعی، انگیزه‌های مادی مستتر در جنبش‌های ملی را دریافت نمایند. این انگیزه‌ها چه در سطح توده‌ها و میزان آگاهی و درک آنان از فقر و عقب‌ماندگی خود و چه در میان سازمان‌های بورژوازی و ناسیونالیستی که به‌طور تاریخی و متعارف رهبری این جنبش‌ها را به دست گرفته‌اند، قویاً عمل می‌نماید؛ و راهبردها و تاکتیک و نقشه سیاسی آنان را تحت تأثیر قرا می‌دهد. از همین رو جنبش‌های ملی را در اکثریت قریب به اتفاق آنان، از محدوده فرهنگ، سنت، زبان و مذهب، فراتر، عمیق‌تر و بادوام‌تر مشاهده می‌کنیم و جز این هم نمی‌تواند باشد. هیچ جنبشی اگر با ساختارهای واقعی زیست توده‌ها مربوط نگردد و پاسخی به معیشت و کار و زندگی اقتصادی آنان نداشته باشد، قادر نیست تلاش‌ها، جانبازی‌ها و پایداری بی‌شائبه و مشتاقانه‌ی آنان را در پشت سر داشته باشد. جنبش توده‌ای در کردستان ایران در همین دوره‌ی اخیر پس از سرنگونی نظام سلطنتی به این سو، نمونه بارز این واقعیت است؛ و تلاش‌های رژیم و سازش‌کاری‌های لیبرال‌منشانه‌ی فعالین عرصه فرهنگ و زبان کردی و «خودمختاری فرهنگی»، برای خنثی کردن رادیکالیسم توده‌ای و گمراه نمودن فعالین آنان، دلیل روشنی است بر عینیت و مادیت این جنبش. این روند در عراق، سوریه، ترکیه برای خلق کرد و نیز در میان ملت‌های تحت ستم دیگر جاها، به همین صورت وجود دارد و ظرفیت‌های رهبری و جنبش در پاسخ‌دهی به این ضرورت معین می‌گردد.

دوستان ما حتماً زمانی که بورژوازی ناسیونالیست کرد بر حق هفده درصدی خود بر نفت عراق تأکید می‌کند و شانه خالی کردن رژیم فاسد نوری‌المالکی را در عدم تأدیه این مبلغ و سایر تعهدات در قبال حقوق پیش‌مرگه‌های کرد در حفظ «امنیت» و مقابله با «داعش» و حملات تروریستی سایر دسته‌های مسلح در تمام دوره ده‌ساله‌ی اخیر

افشا می‌کند، تحولات بعدی که به اشغال کرکوک توسط پیش‌مرگه‌های کرد انجامیده و نیز قرار داد پنجاه‌ساله «اقلیم» با دیگر دولت سرکوبگر کردهای ترکیه و موارد آشکار و پنهان دیگر و مواضع و مطالبات و اقدامات اقتصادی «حکومت اقلیم» و ده تا محور و جنبه دیگر از این طرح‌ها که مجموعه‌ی خواست تا و مطالبات اقتصادی بورژوازی کرد را تشکیل می‌دهد، چیز دیگری درباره حق تعیین سرنوشت تصور کرده‌اند. شاید آن را عبارت از آزادی تکلم به زبان مادری، فرهنگ و آموزش به زبان کردی و حفظ سنت‌ها و آداب و رسوم کردی و... در نظر می‌گرفتند. در این صورت بایستی به این دوستان گفت که در به‌کارگیری احکام و الزامات و اصول برنامه‌ای کمونیستی و کارگری احتیاط بیشتری به خرج دهند و متوجه تعهدات خود باشند!

### استقلال یا تجزیه؟

استقلال کردستان عراق به‌عنوان شکل مشخص استفاده از حق تعیین سرنوشت تا مرحله جدایی، طبعاً با مفهوم و مضمون تجزیه یک کشور به دو یا چند کشور جداگانه تفاوت دارد. این نکته‌ای است که در اغلب بیانات و نوشته‌های مطبوعات طیف چپ به‌طور سطحی با این دو مقوله برخورد شده و اساساً این دو یکی گرفته شده است. این امر بسیار انحرافی و قاطعی کردن موضوعات و طبعاً استنتاج‌های غلط و غیر مارکسیستی از این دو مسأله است و به سادگی سیاست و تاکتیک «چپ» را کنار ناسیونالیسم دولت ستمگر قرار می‌دهد.

حق تعیین سرنوشت تا مرحله‌ی جدایی - و نه الزاماً جدایی - در پیش ما کمونیست‌ها درجه اول به این معناست که پیش‌تر و در جریان شکل‌گیری کشور موردنظر - یعنی کشوری مثل عراق که مسأله ملی کرد همواره یکی از عرصه‌های چالش‌گران رژیم‌های استبدادی حاکم بر آن بوده - الحاقی صورت گرفته و انقیادی به هر صورت توسط نیروهای استعماری و امپریالیستی و یا جنگ‌های



منطقه‌ای رخ داده و مقاله‌ی ملی را داخل حوزه‌ی بحرانی و صورت مسأله کرده است. این یک حقیقت آشکار تاریخی است که دولت‌های فعلی عراق، سوریه، ترکیه، لبنان، عربستان (حجاز)، اردن هاشمی، اسرائیل و فلسطین، در همین خاورمیانه به اصطلاح عربی - و نیز البته در بسیاری از نقاط دیگر جهان - محصول خط‌کشی‌های دولت‌های پیروز و شکست‌خورده استعماری و امپریالیستی در تقسیم جهان و تجدید تقسیم جهان - این تجدید تقسیم‌ها در تاریخ ۲۰۰ ساله اخیر سرمایه‌داری مکرر رخ داده! - طی دو جنگ جهانی اول و دوم است.

کمونیسست‌ها هیچ پیشنهادی در مورد تجزیه عراق - آن‌هم به سه بخش و بر اساس ملیت و مذهب - نمی‌کنند. به‌ویژه هیچ اعتقادی به تقسیمات مذهبی و پذیرش مذهب در جنگ‌های ارتجاعی کنونی در خاورمیانه و جاهای دیگر ندارند؛ بنابراین اعتقادی به ایجاد کشوری جداگانه برای سنی‌ها و کشوری دیگر برای مردمان شیعه نداریم. گرایش و نقطه‌نظری که با دنباله‌روی از سخن‌گویان بورژوازی و لیبرال‌های بیرون و درون حکومت‌های فعلی و رسانه‌ها، بسیار مسامحه‌گرانه بر این تقسیمات و سیاست‌ها می‌غلطند، اصولیت و نظرگاه مارکسی را از تحلیل‌های خود حذف کرده‌اند.

اعتبار جنبش‌های ملی، آن‌گونه که مارکس، انگلس و لنین به ما می‌آموزند، صرفاً از دیدگاه حقوق دموکراتیک و از همین نظرگاه، تسهیل و تعجیل در مبارزه طبقاتی پرولتاریا و اعلام آشکار کارگران به این مسأله است که طبقه کارگر هیچ چشم‌داشتی به حقوق ملت‌های دیگر، همراهی با روند الحاق طلبی و انقیاد و سلطه یک کشور جداگانه و بزرگ‌تر - یا کوچک‌تر - چه به‌عنوان تبعه‌ی ملت ستمگر و چه به‌عنوان بخشی از ملت ستم‌دیده، ندارند. کارگران سیاست خود را صرفاً بر اساس خواست و مطالبه‌ی اکثریت توده‌های مردم، آن‌هم در شرایط باز، آزاد و دموکراتیک، قرار می‌دهند. آزادی و ایجاد شرایطی که همه‌ی احزاب و سازمان‌ها و افراد بتوانند نظر و ایده‌ی خود را آشکارا بیان دارند و فرصت و امکان لازم را برای مردم فراهم آورند تا آنان مسأله را از جوانب مختلف بررسی نمایند و سپس در یک رفراندوم آزاد و به‌دوراز

تقلب، ارعاب، شانتاز و هراس، رأی و اراده خود را به جدایی، یا ماندن و ادامه دادن وضع موجود اعلان نمایند، از اصول اولیه و مفروضات ابتدایی مسأله حق تعیین سرنوشت هر ملتی است. نکته مهم دیگر در امر اجرای این روند، پاسخ به مقاله‌ی رضایت و قبول «دولت مرکزی» برای اجرای این روند است. بنا به دلایل آشکار و بدیهی که مستقیماً به مخالفت تاریخی و همیشگی این دولت‌ها با حق تعیین سرنوشت ملت‌های تحت ستم برمی‌گردد و این حق را همواره به‌عنوان تجزیه‌طلبی، سرکوب و تضييع کرده‌اند، بایستی از شروط برگزاری رفراندوم حذف کرد: برای برگزاری رفراندوم نیازی به پذیرش و رضایت «دولت مرکزی» نیست.

برخورد «چپ» به مسأله:

در این جا لازم میدانیم که به‌طور گذرا نگاهی خرده‌گیرانه و انتقادی به آن بخش از «طیف چپ» که مواضعی متفاوت به مسأله کردستان عراق در لحظه‌ی کنونی دارند، انداخته و اشکالات پایه‌ای، نظری و پراتیکی حاکم بر کار این رفقا را به‌طور فشرده نشان دهیم.

گرایش‌های و محافلی که نسبت به مسأله مردم کردستان عراق مشتمل بر داشتن حق برابر با ملت‌های دیگر و آزادی از چنگال دولت‌های فاسد حاکم بر عراق از گذشته تا این لحظه، مشروط به عوامل و شرایط مختلفی می‌کنند، کلی‌بافی کرده و دوپهلوی حرف می‌زنند؛ اما نمی‌توانند صریحاً نه با آن مخالفت کنند و نه آن را بپذیرند، انفعال، بی‌مسئولیتی و بی‌پرنسیبی آشکار و زیان‌بخشی را از خود به نمایش گذارده‌اند. از آن جا که این دوستان همه با موضع کمونیست‌های جهان و نیز ایران در مسأله حق تعیین سرنوشت ملت‌ها آشنایی دارند و همواره از آن سخن گفته و جزء پرنسیب‌های خود قلمداد کرده‌اند، اکنون که در عمل بخشی از این مسأله – یعنی در کردستان عراق و در مقابل چشمشان – تحولاتی را در پیش گرفته است، در تنگنا قرار گرفته‌اند و شرمگینانه با آن مخالفت می‌کنند؛ اما و اگر تا شرط‌گذاری و قیدوبند گذاشتن بر این اصل هیچ کمکی به این دوستان

نمی‌کند و صرفاً جایگاه سیاسی و منش و تاکتیک آنان را از موضع کارگران و کمونیست‌های ایران و منطقه دور می‌کند. چنین رویکردی به یک مسأله سیاسی روز که واجد یک چشم‌انداز تاریخی مشخص و تعریف‌شده‌ای برای همه ما در بر دارد، البته اتفافی و بدون پیشینه نیست و می‌توان در جای خود، رد و اثر آن را در گذشته و حال سیاست‌ها و برنامه‌ها و تاکتیک‌های این طیف از چپ، سراغ گرفت و نشان داد؛ اما در بحث کنونی ما صرفاً از جنبه پراتیکی - همان‌گونه که در سایر نوشته‌ها کوشیده‌ایم بر این سیاق گام بگذاریم - به مواضع آنان برخورد می‌کنیم و استنتاج خود را با خوانندگان در میان می‌گذاریم.

اگر در چارچوب برنامه‌ی کمونیست‌های ایران، گنجاندن حق ملل در تعیین سرنوشت خویش تا مرحله‌ی جدایی، چیز تازه‌ای نبوده و صرفاً پیروی اصولی و پرولتری از آموزه‌های مارکس و لنین در عرصه حق برابری ملت‌ها در ایجاد دولت ملی خویش و نفی ستم‌گری ملی بوده است، اما کاربرد این اصل تا درج آن در یک بند برنامه، هنوز بسیار فرق است و کیلومترها - و در بعد زمانی، سال‌ها! - فاصله دارد. سیاست سوسیالیستی یعنی سیاستی که بر اساس تأکید بر و حفظ منافع پرولتاریا و توده‌های استثمارشده و تحت ستم - از جمله تحت ستم ملی - از سوی حزب و سازمان کمونیستی اتخاذ می‌گردد، یک امر واقعی و عملی است و برای سیاه کردن صفحه کاغذ، تقدیس پرنسیب و فضیلت جویی عالمانه، اندیشیده نشده است.

در شرایطی که این مقاله‌ی مشخص و تاریخی توسط کلیه شرایط عینی به‌پیش کشیده شده و بایستی اضافه کرد آن‌گونه که از سخن‌گویان و رهبران و عاملان این جنبش برمی‌آید «شرایط ذهنی» یعنی خواست و آمادگی مردم کردستان عراق نیز مهبیای حل این مسأله است، آن وقت حرف زدن از شرایط نامطلوب، انگیزه‌های فرصت‌طلبانه این یا آن رهبر کرد، موافقت یا مخالفت این یا آن کشور و قدرت خارجی و منطقه‌ای، هیچ کمکی به این دوستان ما نمی‌کند و فقط طفره رفتن از اصل موضوع است. فاکت‌هایی که در بیانات کتبی و شفاهی خود عنوان کرده‌اند، تنها نشان‌دهنده

یک «دیپلماسی» مفلوک و فروخورده و بدون پشتوانه است و هیچ ربطی به موضع مداخله‌گر و فعال و انقلابی و تحول‌خواه کارگری و سوسیالیستی ندارد. بیشتر نشان‌دهنده جمود و رکود فکری و سیاسی و عملی و تشکیلاتی است تا ابراز وجود در عرصه سیاست و مبارزه و چالش‌گری. بیاییم از نزدیک بر برخی از به‌اصطلاح دلایل این دوستان در مخالفت با مسأله طرح‌شده دقت نماییم و بینیم درایت سیاسی واقعیت‌سنجی و روشن‌بینی این دوستان تا چه میزانی است.

از «دولت مرکزی» عراق آغاز می‌کنیم. خوشبختانه یا بدبختانه - بسته به این‌که بخواهیم چه کاری را سروسامان دهیم - نه دولت است و نه مرکزی است. همه می‌دانیم که نظم نوین موردنظر امپریالیسم آمریکا از طریق لشکرکشی به افغانستان و عراق به‌منظور تغییر آرایش سیاسی منطقه، تأسیس دولت‌های برگمارده و برگشت اوضاع به شرایط جهان یک‌قطبی موردنظر، به نتایج دلخواه دولت‌مردان آمریکایی و همدستان اروپایی و منطقه‌ای آنان نینجامیده است. نشانه‌های این عدم توفیق ناپایداری و بی‌ثباتی دولت‌های مذکور، عدم برگشت به شرایط اقتصادی و اجتماعی پیش از مداخله - چه رسد به این‌که از آن شرایط فراتر برود - و فروپاشی ارکان جامعه‌ی مدنی سرمایه‌داری به‌منظور بازتولید شرایط زیست و بازار و اقتصاد جامعه موردنظر سرمایه‌داری جهان در دوران پس از جنگ سرد و فروپاشی «اردوگاه» و موارد دیگری است که می‌توان در این باره به بحث جداگانه‌ای پرداخت؛ اما این عدم تحقق و ناکامی - اگر آن را بپذیریم - بایستی بتواند به چرایی و اسباب آن نیز پردازد و توضیح دهد که چه عواملی در این منطقه پدیدار گردید و یا فعال شد که به این شرایط ناگوار و تداوم بی‌ثباتی انجامیده است.

آن که طوفان می‌کارد باد می‌درد. رشد ارتجاع مذهبی، سهم خواهی بورژوازی مغلوب و سرکوب وی توسط حاکمان تازه به قدرت رسیده، کودتاجی و دست‌نشانده، فشرده‌گی مطالبات دموکراتیک برهم انباشته توده‌های مردم اعم از

اقتصادی، فرهنگی و سیاسی، فرم دولت‌های حاکمه در تمام دوره‌ای که با استقلال آنان پس از جنگ اول و دوم آغاز گردید، نوع توسعه اقتصادی - اجتماعی کشور که با اتکای به درآمد نفتی ناشی از تقسیم کار جهانی، دم دست‌ترین الگو که سرمایه‌داری دولتی بوده و بسیاری عوامل دیگر، مطلقاً امکان و موقعیتی را برای طبقات محروم و تحت ستم این جوامع فراهم نیاورد که یک رشد و تحول دموکراتیک و متعارف بورژوازی را تعقیب نمایند. تغییرات پس از فروپاشی «اردوگاه» و اتخاذ استراتژی غارتگرانه انحصارات غربی و تعقیب سیاست‌های تک‌قطبی توسط امپریالیسم آمریکا و نیروهای ائتلاف که خود کارگزاران بخش‌های دیگر سرمایه و اولیگارش‌های مالی بودند، عامل تازه‌ای را وارد جغرافیای سیاسی منطقه کرد که چیزی جز اشغال مستقیم و به کار آوردن دولت‌های دست‌نشانده نبود. این دقیقاً معادل دوران استعمار کهن و شرایط قبل از استقلال این کشورها در دوران اخیر بوده است.

در حال حاضر شرایطی به وجود آمده است که فقط می‌تواند به منجلاب بربریت شباهت داشته باشد که در آن همه‌گونه توحش، جنایت، کانگستریسم و باندها و فرقه‌های مسلح ارتجاعی و آدم کش و راهزن و قاتلان و مجرمان از زندان گریخته، ترکیب آن را تشکیل می‌دهند. در این موقعیت صحبت کردن از دولت مرکزی، وحدت ملی، صف مستقل طبقه‌ی کارگر، رهبری کمونیست‌ها و مقاومت توده‌ای - یعنی سازمان دادن اعتصاب و اعتراض خیابانی - بیشتر به ذکر اورادی می‌ماند که گوینده به معنا و مفهوم آن درست واقف نیست و به مصداق هر سخن جایی و هر نکته مکانی دارد، این دست از سخنوران ما نسبت به این موقعیت زمانی و مکانی خود پی نبرده‌اند و یا حداقل تجاهل می‌کنند. در اوضاعی که یک شهر دو میلیون نفری به راحتی به اشغال یک گروه تروریست و جنایتکار می‌افتد و از دولت مسئول در این میان خبری نیست، بایستی حساب کار دست ما هم بیاید که برای پیش برد منافع کارگران و توده‌ی فقیر و بی‌سرومان و آواره، چه تاکتیکی واقعاً انقلابی، کمونیستی و انسانی

است. در این باره بعداً و خارج از این نوشته صحبت خواهیم داشت؛ اما به بررسی مدعیات دوستانمان بپردازیم.

در چنین اوضاع و احوالی که دولت ستمگر - یعنی «دولت مرکزی عراق» - علاوه بر اضمحلال و فروپاشی و ازهم‌گسیختگی و بی‌کفایتی و افزون بر فساد و تبعیض و ماهیت ارتجاعی فرقه‌گرایانه، به آشکارا فرمان‌بردار رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی - یعنی یک دولت ستمگر دیگر که بر منطقه کردستان ایران بارها یورش برده و جنایت‌کارانه‌ترین سرکوب‌ها را علیه آنان به کار برده - می‌باشد، آن‌گاه تزلزل چپ در مقابل این خواست دموکراتیک - یعنی بورژوازی - مردم کردستان عراق را به چه چیزی جز بی‌پرنسیبی، پاسیفیسم و تزلزل ایدئولوژیک می‌توان نسبت داد؟

از سوی دیگر و به‌عنوان یک خطر احتمالی، وجود بیش از ۱۰۰۰ کیلومتر مرز مشترک با دسته‌ها داعش که حاصل یک انفعال به‌غایت مزورانه و حساب‌شده از سوی رژیم ارتجاعی بشار اسد در سوریه است، چه چیزی در عرصه سیاست نظامی و دفاعی به ما یادآور می‌شود؟ بی‌کفایتی و فروپاشی و یا عقب‌نشینی تاکتیکی نظام بشار اسد پایه و بستر مادی حضور داعش را در این منطقه طولانی که بغل گوش کردستان عراق است، فراهم آورده است. اگر این مار وحشی قطعه‌قطعه نشود، ماندگار گردد و مالکی و بشار اسد و جمهوری اسلامی و سایر بازیگران مرتجع منطقه که با پول نفت و حمایت نظامی و سیاسی امپریالیسم آمریکا و اروپا روی زانوان خود نشسته‌اند، آن را به‌عنوان یک میلیشیای مزدور و بازدارنده، یک لولوی سرخرمن، علیه کردستان به کار گیرند، جنبش کردستان عراق چه آینده‌ای خواهد داشت؟ آیا پیش‌مرگه‌های متشکل در حزب دموکرات و اتحادیه میهنی و مهم‌تر از آن، جنبش استقلال‌طلبانه مردم کردستان، می‌توانند در غیاب یک ارتش واحد، یک دفاع ملی یکپارچه و غیر حزبی و غیر وابسته به احزاب ناسیونالیست که بر اساس وحدت ملی، استقلال و تأسیس یک کشور تازه باشد، هم چنان آویزان و منتظر

اقدامات وجوهات مالکی و رژیم ارتجاعی و فروپاشیده آن باشد؟ آیا نیاستی مسئولیت دولت اقلیم را از حالت برزخی و نیمه فعال و نیمه مسئول و دوفاکتو، به یک دولت مسئول و یکپارچه تبدیل کرد و آنان را در قبال منافع تاریخی، نان و آب و مسکن مردم، اقتصاد و سیاست و به طور کلی زندگی توده‌های مردم این سرزمین مسئول کرد؟ این هاست رویکردی که شرایط را برای پیش روی جنبش‌های اجتماعی در کردستان - و نه در محدوده فروپاشیده و دستخوش جنگ فرقه‌ای و قومی و مذهبی دسته‌ها حاکم و مزدور - آماده و مهیا می‌سازد. رژیم نوری‌المالکی که شیعه‌گری و فساد و غارت درآمدهای نفتی پایه وحدت و بقای آن است، رژیم جنایت‌کار بشار اسد در سوریه که بقای حاکمیت خود را با کشتار بیش از ۱۵۰۰۰۰ انسان معترض سوری - یعنی برادران و خواهران و متحدان بالقوه جنبش کارگری در منطقه و در هر گوشه‌ی دنیا - تضمین می‌کند، رژیم‌های فرقه‌ای و مرتجع عربستان، قطر، ایران و اسرائیل هر یک به صورت و نوعی بر آتش جنگ فرقه‌ای و مذهبی می‌دمند، کارگزاران و صحنه‌گردان‌های این وضعیت هستند که در راستای منافع خود و دیگر سرکردگان امپریالیست، روزانه به دسیسه‌چینی و تزریق سموم کشنده و ضد انسانی در این اندام‌واره رو به تلاشی مشغول‌اند. خروج از این قلمرو جدا کردن حساب خود از این مهمانی آلوده، بهترین و درست‌ترین انتخاب مردم کرد و به طور کلی مردم کردستان در این لحظه می‌باشد.

اگر بی‌اختیاری، انفعال و دنباله‌روی ناسیونالیسم کرد در سال ۲۰۰۳ نتوانست تصمیم قاطعی در این باره بگیرد و به الگوهای فدرالی و خودمختاری تن داد و به دیپلماسی با گرایش‌های قومی، فرقه‌ای و مذهبی حاکم بر عراق مشغول گردید - و البته از ثروت‌اندوزی محافل و دسته‌ها وابسته به خود نیز غافل نماند - دلیل بر این نمی‌شود که در این لحظه نیز همان تاکتیک‌ها و رویکرد را ادامه دهد. بی‌مسئولیتی و انفعال بورژوازی و ناسیونالیسم کرد در دو دهه‌ی اخیر را نمی‌توان هم‌چنان به‌عنوان حفظ یکپارچگی عراق - به نفع چه کسانی؟ - هم‌زیستی برادرانه و حفظ اتحاد و

یکپارچگی توده‌های کارگر و زحمتکش - که اساساً معلوم نیست چه عملکرد و تشکیلاتی این یکپارچگی‌های ذهنی و فرضی را نمایندگی می‌کند - یک رویکرد صحیح و دموکراتیک - چه رسد به انقلابی و سوسیالیستی - ارزیابی کرد.

نیروی کمونیستی که از پس تحلیل واقعی، مادی و عینی یک عرصه‌ی سیاسی تازه برنیاید، نمی‌تواند موضع و نظرگاه و لذا نقطه‌اتکای سوسیالیستی و کارگری اتخاذ نماید؛ و لذا از دست زدن به هر عمل سیاسی ناتوان است. سنتریسم و انفعال سیاسی، کلی‌بافی و بی‌عملی و باد زدن خود و هواداران و لم‌دادن توی تشکیلات، مهم‌ترین فرآیند و مشغله‌ی این گرایش‌ها، تشکل‌ها و این بخش از «طیف چپ» است. این دیگر نه ربطی به پوپولیسم دارد و نه از ناسیونالیسم برمی‌خیزد. فقط نشانه‌ی اضمحلال، فرسودگی و توقف حیات حزبی و سیاسی است. ژورنالیسم محض است.

بخش دیگری از مدعیات این دوستان، ناممکن بودن اجرای استقلال به دلایل محاصره‌ی احتمالی در میان دشمنی‌های قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی، ضعف قوای اقتصادی و اتکای به صادرات نفتی، آماده نبودن مردم کردستان و ضرورت آگاه شدن آنان به الزامات این تحول تاریخی و قدرت خود «حکومت مرکزی» در سرکوب جنبش است. این دلایل و استدلال‌ها با توجه به اینکه همه‌ت‌رنگی از حقیقت را در خود دارند، اما متأسفانه در برخی محورها خالی از واقعیت است. علم کردن «حکومت مرکزی»، اتکای به صادرات نفتی و عدم آمادگی ذهنی مردم کردستان، دیگر چه عامل بازدارنده‌ای برای یک جنبش ملی در موقعیت کنونی است؟ در یک کلام بایستی صریحاً به این‌گونه ذهن‌گرایی‌های مفرط خاتمه داد. اگر همه‌ی این شرایط و عوامل ناسازگار و دشمنانه، عقب‌ماندگی‌ها و کاستی‌های اقتصادی و فرهنگی، منافع متضاد و انگیزه‌های آشکار و پنهان دولت‌های اطراف و عوامل متضاد در روند جنبش ملی وجود نمی‌داشتند، آن‌گاه مسأله‌ای هم به نام حق ملت کرد- و یا هر ملت تحت ستم دیگر- در تعیین سرنوشت خویش،



هیچ‌گونه موضوعیتی نداشت؛ هم‌چنان‌که این مسأله در کشورهای پیش‌رفته سرمایه‌داری هم چون آمریکا، اروپا و ژاپن و غیره به‌عنوان بخشی از حقوق دموکراتیک مردم، حدود صدسال است حل‌گردیده و به‌تقریب موضوعیتی ندارد.

به‌عنوان استنتاج‌نهایی از موقعیت و شیوه برخورد «طیف چپ» به رویدادهای جاری که مسأله کردستان عراق در این لحظه یک نمونه خصلت‌نما و افشاگر از این طیف است، ضروری است نیم‌نگاهی هم به آینده بیندازیم و موقعیت و کارکرد احتمالی آن را آزمون‌سنجی کنیم.

انفعال و بی‌پرنسیبی و فقدان برنامه عمل که بر بخش غالب طیف چپ حاکم است، ما را با این پرسش مواجه می‌کند که در فردای جنبش انقلابی در ایران، چگونه در قبال وظایف و تکالیف دموکراتیک و عام انقلاب از یک‌سو وظایف سوسیالیستی خویش برخورد کرده و در پیکار طبقاتی پیش‌رو جانب انقلاب و طبقه کارگر را خواهد گرفت؟ چه به‌عنوان حزب کمونیستی سراسری و چه در جایگاه سازمان چپ در محدوده‌ی کردستان، چه نقش و جایگاهی در جنبش انقلابی ایران برای خود قائل است؟

به نظر می‌رسد نه آموزه‌های مارکس و لنین و نه تجربه زنده و مشاهده‌ی مستقیم رویدادهای عراق، هیچ‌کدام برای این بخش از «طیف چپ» ما هشداردهنده و آموزنده نبوده است. در هیچ دوره‌ای از جنبش کارگری و کمونیستی بین‌الملل که از خود رد و اثری بر جامعه خویش گذارده‌اند، به اعتبار احکام کلی و ذهنی و قالبی که در هر شرایط و موقعیتی، هم چون اورادی مقدس - و در مورد این دوستان هم چون تعارفات وعده‌های کلی به توده‌ها و طبقه کارگر - تکرار و مضمون مقالات و نوشته‌ها و مصاحبه‌ها گردد، مبنای پراتیک و راهنمای عمل نبوده است. سوسیالیسم با تکیه به انباشت و ذخایر و فشرده‌سازی تجربه جهانی جنبش کارگری و مبارزه طبقاتی توسط پیش‌روان و رهبران و فعالان جنبش کارگری - و در رأس آنان مارکس و انگلس و لنین - به‌عنوان علم‌رهای پرولتاریا و بشریت ایفای نقش کرده است؛ و این تجربه‌ی

جهانی و تحلیل متدیک این تجارب، چیزی جز تحلیل مشخص و تاریخی از هر اوضاع معین و مشخص در هر لحظه‌ی تاریخی نبوده است. واضح است که چنین تحلیلی بسیار فراتر و ریشه‌ای تراز ژورنالیسم سطحی و غیرمسئولانه «چپ» و گزارش جانب‌دارانه قلم‌به‌دستان بورژوا و خرده‌بورژوا که حفظ نظام موجود را به نفع خود می‌دانند و موضع ایدئولوژیک این طبقه را دارند، عمل می‌کند؛ و لذا می‌تواند رهایی‌بخش باشد و جنبش را با گام‌های محکم‌تر و صحیح‌تری به پیش برد. چنین تحلیلی باید بتواند به پیشروان و فعالان جنبش کارگری ما آگاهی، احساس مسئولیت و انگیزه‌ی مبارزاتی و خودرهایی ببخشد. آگاهی طبقاتی او را به فراتر از وضعیت محدود صنفی و پراکنده‌اش سوق دهد و اعتلا بخشد؛ نه این‌که او را به دنیای ناممکن‌ها، دیپلماسی‌ها و سیاسی‌کاری‌های بزدلانه- آن‌گونه که در این ژورنالیسم سطحی به‌ظاهر «چپ» و کلی‌باف و دوپهلو ناظرش بودیم- پرتاب نماید.

۲۳ جولای ۲۰۱۴

## انقلاب پنجاه و هفت و دو پرسش بنیادین

در تحلیل انقلاب ضدسلطنتی سال ۵۷ ایران، دو مقاله‌ی آغازین وجود دارد که تحلیل و پاسخ‌دهی به این دو مسأله می‌تواند راهگشای پاسخ‌دهی به بسیاری از معضلات و پیچیدگی‌های بعدی مناسبات قدرت در ساختار رژیم اسلامی سرمایه‌داری ایران باشد.

این دو مسأله به‌طور مشخص این‌هاست:

(الف) چرا و چگونه خمینی و در پشت و یا کنار آن روحانیت در رأس جنبش قرار گرفت؟

(ب) چرا و چگونه جنبش توده‌ای، خمینی و دار و دسته او را به‌عنوان رهبر «انقلاب» پذیرفتند و در پیش و تا مدتی در پس از انقلاب از وی تبعیت نمودند؟ در بادی امر، این دو پرسش، یکی به نظر می‌آیند؛ اما نقطه‌ی شروع دوگانه دارند. در پرسش اول خمینی و دارو دسته روحانی مورد کنکاش قرار می‌گیرد. امکانات، زمینه و پتانسیلی که این‌ها در دستیابی به قدرت را دارند، مورد مطالعه و کاوش قرار می‌دهد. در پرسش دوم موقعیت، خصلت و کاراکتر توده‌ها در لحظه‌ی انقلاب تحلیل می‌شود و چرایی و چگونگی پذیرش رهبری مزبور را به سنجه می‌گیرد.

تفاوت این دو پرسش، در نگاهی به واقعیت‌های بیرونی و تجربه تاریخی و عینیت مبارزه‌ی توده‌ای مشخص می‌گردد. به‌این ترتیب که برای نمونه، کاتگوری خمینی و دارو دسته روحانیت در گذشته تاریخی ما، مثلاً از نهضت مشروطه به این سو، تقریباً همین درجه از ساختار و نفوذ و اعتبار - اگر نه حتی بسیار بیش از مقطع ۵۷ - در ساحت سیاست و اقتصاد و قدرت خودنمایی کرده‌اند. در متن نهضت مشروطه، سال‌های پس از جنگ و جنبش سال‌های ۳۲-۱۳۲۰ و نیز جنبش محدود سال‌های ۴۲-۱۳۳۹، روحانیت عرض‌اندام‌های متفاوتی داشته، اما در هیچ‌یک از دوره‌های مذکور، به‌هیچ‌وجه امکان و موقعیت فراروی از چارچوبه تعریف‌شده قدرت مألوف و معین که همانا نظام سلطنتی بوده را نیافته است که دست به‌سوی قدرت یگانه و مستقیم برود.

از سوی دیگر، جنبش توده‌ای نیز در هیچ‌یک از دوره‌های پیشین تا به این اندازه، سرسپرده، شیفته و مقهور قدرت مرجعیت، روحانیت و مذهب نگردیده است. آنچه به نظر ما می‌رسد این است که این منظومه را در یک کاتگوری سوم بایستی مورد سنجش و آزمون قرار دهیم و از این راه، پرتویی بر گره‌گاه‌ها، پیچیدگی‌ها و ابهامات دو مسأله پیش‌گفته بیفکنیم.

این کاتگوری به نظر ما عبارت است از جایگاه «قدرت» در فعل‌وانفعالات سیاسی و چگونگی سیر دیالکتیکی آن در تحول تاریخی یک جامعه‌ی معین می‌باشد. منظور ما از «قدرت» به‌طور پایه‌ای عبارت است از منتهی و برآیند مبارزه طبقاتی میان اصلی‌ترین طبقات اجتماعی و شرایط عینی، تشکیلاتی و ایدئولوژیک آنان در فراشد این مبارزه و به‌ویژه در شرایط بحران سیاسی و اعتلای انقلابی. برای توضیح و تبیین بهتر فراز اخیر، نگاهی به گذشته و رشته‌گزاره‌هایی که خود را به‌صورت تحلیل سیاسی نشان داده و در آن دوره بسیار رواج داشت و هم‌اکنون نیز بخشی از تحلیل‌های گرایش‌های مختلف سیاسی را تشکیل می‌دهد، ضروری به نظر می‌رسد.

گفته شده و می‌شود که کناره‌گیری شاه از حاکمیت و رضایت به نخست‌وزیری بختیار و خروج از کشور و عدم قاطعیت در برخورد به جنبش انقلابی سال ۵۷، زمینه را برای حفظ ساختار و شالوده‌های دیکتاتوری فراهم آورد و عملاً از رادیکالیزه شدن جنبش و هژمونی نیروهای انقلابی و رادیکال بر جنبش مردم جلوگیری به عمل آورد.

همین استدلال سی سال بعد و این بار درباره‌ی جنبش مردمی در کشورهای عربی مانند تونس، مصر، لیبی و ... هم تکرار می‌شود. بدین ترتیب که حسنی مبارک در همراهی با و حفظ منافع غرب و بورژوازی عرب و به‌منظور حفظ ساختار و شالوده‌های دیکتاتوری هم چون ارتش و سازمان پلیس و امنیت و عوامل و

جناح‌های ارتجاعی، از حاکمیت کناره‌گیری می‌کند و خود را به دست دادگاه می‌سپارد. این نحوه‌ی استدلال بر دو جنبه و پیامد استوار است که یکی واقعی و دیگری فرضی و مشروط است.

عامل اول، بهره‌برداری بورژوازی حاکم در این کشورها و سرمایه‌داری غرب از شرایطی است که زیر فشار جنبش توده‌ای، با حذف نماینده و جناح اصلی حاکمیت و از صحنه بیرون رفتن آن، فراهم می‌آید. به این ترتیب که جنبش توده‌ای احتمالاً و نه الزاماً، با از صحنه بیرون رفتن دیکتاتور، به رضایت نسبی دست یافته و در جنبش آزادی‌خواهی و حرکت مطالباتی خود، سیاست صبر را پیشه می‌گیرد؛ و از پیش روی بیشتر و نابودی ساختارها و عوامل سرکوب و دیکتاتوری و استثمار فرو می‌ماند. این امر به طبقات حاکم مجال و فرصت و امکان می‌دهد تا اولاً بر پریشانی و ازهم‌پاشیدگی سیستم غلبه کرده و خود را بازسازی نماید و ثانیاً با رکود نسبی جنبش و فشار توده‌ها و به‌ویژه احتمال چنددستگی میان پیش‌روان و رهبران آنان، دست به مقابله زده و بر جناح‌های رادیکال‌تر و تک افتاده حمله برده و جنبش را یک‌به‌یک و جدا جدا و شقه شده، به انفعال و شکست بکشاند.

این امری است محتمل و نه اینکه الزاماً همواره رخ می‌دهد؛ و در صورتی رخ می‌دهد که جنبش توده‌ای از ساختار شکننده و برنامه‌ی ناقصی برخوردار باشد. فاقد حزب یا حزب‌های سیاسی پیش‌رفته و قوی باشد و از یک برنامه‌ی منسجم و همه‌جانبه و پیگیر سیاسی و اقتصادی برخوردار نباشد. به‌طور کلی بر اثر فقدان رهبری انقلابی بر متن بحران انقلابی، جنبش قادر نیست از مرزهای بورژوازی و حتی استبدادی چندان فراتر رود و در همان قلمرو سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی قبل با اندک تغییراتی که چندان هم پایدار نیست، به تقلا و تلاش می‌پردازد. طبیعی است که در چنین شرایطی، هیأت حاکمه از کلیه ابزارهای سیاسی، نظامی و ایدئولوژیک استفاده کرده و با بهره‌گیری از حمایت‌های بورژوازی جهانی، می‌کوشد رهبران را از پشتوانه و

پشتیبانی توده‌ها و طبقات زحمتکش جدا سازد تا بعداً بتواند آن‌ها را کاملاً از میدان مبارزه به بیرون -یعنی فی‌الواقع به درون زندان تا-پرت کند.

درحالی‌که اگر جنبش به بلوغ نسبی سیاسی دست بیابد می‌تواند از این عقب‌نشینی دیکتاتوری، به بهترین شکلی استفاده کرده و شرایط دموکراتیک و انقلابی خود را مستمراً و قویاً بر جامعه دیکته نماید. امری که پس از خروج شاه از کشور و نخست‌وزیری بختیار و به‌ویژه پس از قیام ۲۲ بهمن، کاملاً برای چنین رویکردی فراهم بود؛ اما چون جنبش انقلابی مردم به چنین بلوغ سیاسی نرسیده بود و فاقد رهبری انقلابی و رادیکال برای فراتر رفتن از چارچوب‌های نظام استبدادی بود، طبعاً و منطقاً در همان چارچوب بورژوازی -ارتجاعی در جا زد.

در این حالت بورژوازی ایران با بهره‌گیری از حمایت غرب - و شرق آن روز- و این بار با قدرت مانور بیشتر و گستاخانه‌تری که ایدئولوژی و حاکمیت دینی به وی عطا کرده بود، همان کاری را با توده‌ها و مطالبات آن‌ها و نیز علیه احزاب و گروه‌های ضد دیکتاتوری و کارگری به عمل آورد که ماهیت طبقاتی‌اش به وی گوشزد کرده بود. شقه‌شقه کردن جنبش، مانور روی خواسته‌های مردم و تعویق و پس زدن این خواسته‌ها به بهانه‌های مختلف، فریب دادن آن‌ها و به انحراف کشاندنشان حول شعارهای پوچ و کاذب و بی رابطه با مسائل واقعی و حقیقی، سرکوب تدریجی احزاب و گروه‌های انقلابی و اصلاح‌طلب و لیبرال و به‌طور کلی از میان برداشتن کلیه مخالفان با حربه‌های ایدئولوژیک -مذهبی و شعارهای به‌ظاهر ضدامریکایی و بی‌پایه و ده تا و ده تا بیراهه و شعار انحرافی و بی‌ربط و غیره فقط بخشی از مانورها و اقدامات ارتجاعی و فرسایشی رژیم را تشکیل می‌دهد. در نهایت از میان برداشتن آرمان‌های حقیقی و انسانی و دموکراتیک و آزادی‌خواهانه‌ای که تا آن لحظه هزاران قربانی از میان جنبش به‌پای این ایده‌ها و خواسته‌ها، داده شده بود، انگیزه‌ها و اهدافی که می‌توانست در متن جنبش انقلابی و سرنگونی‌طلبانه سال‌های ۵۶ تا ۶۰ و به‌ویژه در فاصله ۲۲ بهمن تا ۳۰ خرداد

۶۰- یک فاصله ۲۸ ماهه و اندی و با احتساب روزها ۸۶۱ روز! - که رژیم شاهنشاهی عملاً و رسماً از میان برداشته شد و کلیه ابزارهای سرکوب آن توسط توده‌های مردم و قیام بهمن، خرد و ناکارآمد گردیده بود، رشد و تحول بی‌سابقه‌ای بیابد؛ و تحول انقلابی و دموکراتیک را در کل منطقه تسریع نماید.

عامل دومی که بال دوم گزاره مذکور را می‌سازد، برخلاف عامل پیشین که مبتنی بر رخدادهای واقعی و حقایق عینی است، یعنی آن کنش‌ها واکنش‌هایی که تاریخاً به وقوع پیوسته است و هم‌چنان در کار شدن و محقق گردیدن است، باری این عامل دوم کاملاً موهوم، فرضی و خیالی است و بر هیچ فاکت مادی و پراتیکی استوار نیست. صرفاً بر تمایلات و آرزوهای حاملان این‌گونه باورها استوار است و در دنیای واقع قرینه و ادله‌ای بر آن مترتب نیست.

اما این عامل و یا عنصر دوم کدام است؟ می‌گویند اگر هیأت‌حاکمه به‌طور موقت عقب‌نشینی نکند و شخصیت‌های ردیف اول و به‌ویژه سر حکومت که همان دیکتاتور و شاه است را مرخص نکند- یعنی قربانی نکند- به جنبش انگیزه می‌دهد و پتانسیل بیشتری به توده منتقل می‌شود و لذا جنبش رادیکالیزه می‌گردد. در این صورت رهبران نیمه‌کاره و سازش‌کار و لیبرال مسلک و در ورژن‌های سی‌ساله اخیر، آلترناتیو اسلام سیاسی، اسلام لیبرال، اسلام صلح‌طلب، از قبیل اخوان المسلمین در مصر، حزب‌النهضه در تونس و شورای انتقالی در لیبی و فردا شورای انتقالی در سوریه و... قادر نمی‌شوند که رهبری انقلاب را کاملاً به دست گیرند و زمینه را برای مانور غرب از دست می‌دهند. در این حالت، رهبری انقلابی توده‌ای - و شاید کارگری - شکل می‌گیرد و جنبش را به سمت جلو تا مرحله شکستن مرزهای بورژوازی و ارتجاعی انکشاف می‌بخشد.

طبیعی است که برای ترسیم و تصور چنین افقی باید عوامل عینی و ذهنی واقعی، تجربه‌شده و معینی از هر یک از این جنبش‌ها در دست داشت تا بتوان چنین حکمی را بر این جنبش‌ها جاری کرد.

ما در قسمت پایانی گفتار خود این عوامل را به‌طور فشرده ترازبندی کرده و استنتاج‌های لازم را در این باره یادآور می‌شویم.

شرایط و اوضاعی که هم‌اکنون در سوریه حاکم است و حکومت جنایت‌کار بشار اسد با همدستی رژیم جمهوری اسلامی و دسته‌ها ارتجاعی حزب‌الله لبنان و همراهی تجار اسلحه روسی، با دو سال سرکوب توده‌ها و کشتار بیش از ۱۰۰ هزار نفر از مردم و آوارگی بیش از یک میلیون از این مردمان هم‌چنان بر پای خود ایستاده است، چندان بر رادیکالیسم مردم سوریه نیفزوده است؛ بلکه در یک فرایند راست روانه و دست‌ساز و بیش‌ازپیش واگرا از جنبش‌های توده‌ای و تسلط الزامی و گریزناپذیر جنگ‌سالاران و اوباش سلفی و القاعده و داعش بر لابه‌لای این جنبش، هیچ دورنمایی از ترقی‌خواهی و دموکراتیزم را برای این جنبش حق‌طلبانه و آزادی‌خواهانه به بار نیاورده است.

هم‌اینک می‌توانیم استنتاج خود را پس از این مرور تاریخی فشرده، با نگاهی مجدد به تحولات انقلابی دوره انقلاب و قیام بهمن ۵۷ و شرایطی که به شکست انقلاب و به امر جایگزینی ضدانقلاب بورژوازی منجر گردید، بازسازی و جمع‌بندی نماییم.

این واقعیت که ضدانقلاب بورژوازی در هیأت روحانیت و دولت موقت، از پیش و پس از قیام پنجاه‌وهفت، به‌سرعت خود را به رأس جنبش توده‌ای پرتاب کردند، صرفاً به دلیل بحران رهبری و عدم حضور مستقل پرولتاریای سوسیالیست و انقلابی، نبایستی ارزیابی شود؛ بلکه افزون بر این، موقعیت تازه، ناشی از خلأ قدرت حکومت اولیگارش‌ی سلطنتی، فروپاشی و سقوط ارگان‌های حاکمیت نظام پیشین و لذا سراسیمگی و فرصت تازه برای مانور بخش‌های مغلوب بورژوازی ایران بود. خلأ رهبری انقلابی نبود که رهبری ضدانقلاب بورژوازی نوظهوری را فراهم کرد. خلأ قدرت دولت ساقط‌شده پیشین، بورژوازی ایران را با تمام بخش‌های خود، منهای رأس اولیگارش‌ی ساقط‌شده پیشین، یعنی نظام سلطنتی، نسبت به جایگزینی



قدرت سرکوبگر و کنترل کننده انقلاب و تداوم نظام بورژوازی و سرمایه‌داری، به تکاپو تحرک واداشت.

فقدان صف مستقل پرولتاریا و سردرگمی جریان‌ات و گرایش‌های «چپ»، امر جایگزینی را برای بورژوازی نوحاسته تسهیل کرد و پس از قیام که جنبش در مقیاس توده‌ای فروکش نموده بود، ظرف دو سال و نیم، یعنی تا سی خرداد شصت، استراتژی ضدانقلابی رژیم تازه را در از بیخ و بن کردن باقیمانده تحرکات و تشکل‌های ضد رژیم، کلید زد و «اعتمادبه‌نفس» لازم را برای کشتار و جنایت علیه هرگونه حرکت و صدای مخالف را به رژیم اهدا کرد.

بدیهی است، در صورت سازمان‌یافتگی مقاومت توده‌ای و اعتلای مبارزه طبقاتی و حضور پررنگ و متحدانه کارگران و زحمتکشان و بخش‌های دموکراتیک و آزادی‌خواه جامعه حول یک برنامه انتقالی دموکراتیک و انقلابی و تداوم جنبش اعتراضی و پیگیری خواست‌هایی که برای آن، هزاران نفر به خاک و خون کشیده شده بودند و رژیمی را با همه‌ی ارگان‌های سرکوبگرش به تسلیم واداشته بودند، حاکمیت نوپای بورژوازی را زمین‌گیر و به درجات معینی، شکل‌گیری و تحرک و میدان‌مانور آن را در سرکوب خونین جنبش، دشوار و به درازا می‌کشاند و چه بسا در این کشاکش، توازن قوای طبقاتی به سود انقلاب و طبقه‌ی کارگر تغییر می‌یافت؛ اما اصل تحرک و تقلا‌ی بورژوازی برای ساماندهی و صف‌بندی مجدد خود، در بستر نظام از هم پاشیده و سراپا وابسته سرمایه‌داری ایران که فاقد هرگونه افق ترقی‌خواهی، آزادی‌طلبی و اصلاح‌جویی است، کماکان و به‌طور عاجل در دستور کار بورژوازی ایران در مقطع جنبش و قیام پنجاهوهفت قرار داده بود.

این دستور کار جایگزینی که می‌توان به یک بحران سیاسی مزمن و غیرقابل درمان شبیه کرد، هم‌اکنون نیز پس از ۳۵ سال از آن لحظه‌ی تاریخی، بورژوازی مفلوک و مرتجع ایران را به انواعی از باندها و محافل و فراکسیون‌های مذهبی،

نظامی، دلال، رانت‌خوار و امپریالیستی آویزان کرده است تا بتواند کماکان بر عمر نکبت‌بار و خالی از افتخار خود، چند گاهی دیگر بیفزاید.

با مجموعه‌ی تحرکات و اقدامات و زدوبندهایی که در طول دوره پیش از قیام در اردوگاه سرمایه‌داری جهانی و دیپلماسی پنهان و آشکار آنان و نیز لیبرال‌های نهضت آزادی و جبهه ملی که دیرگاهی است به پادویی و چانه‌زنی به اولیگارشی و بورژوازی انحصاری هردو رژیم پیش و پس از قیام مشغول بوده‌اند و کاریر سیاسی آنان همواره به‌عنوان به صدا در آورنده زنگ‌های هشدار عمل کرده‌اند، این دشمنان مردم و دوستان و نوکران بارگاه سرمایه‌داری و سایر دنباله‌چرها و محافل ریزودرشت اپوزیسیون‌های روحانیت مرتجع و شاگردان درس‌خوانده آنان در داخل و خارج کشور انجام می‌شد، می‌توان به صراحت و دقت نشان داد که اشتیاق، ولع، سراسیمگی و شتاب این اردوگاه برای یافتن و «رهبری» قطب ارتجاعی خود، بسیار فراتر و حساس‌تر و فوری‌تر از اردوگاه انقلاب، یعنی توده‌های کارگر و زحمتکش بود که در همین دوره، در عرصه‌های کارخانه‌ها، دانشگاه‌ها و مدارس، خیابان‌ها و کوچه‌ها با دستان خالی با رژیم ددمنش و تا به دندان مسلح شاهنشاهی پیکار می‌کردند، کشته می‌شدند و سرنگونی نظام سلطنتی را فریاد می‌زدند!

برای اثبات این دو گونه فعل‌وانفعالات متمایز در اردوگاه انقلاب و ضدانقلاب، فاکت‌های چشم‌گیر و به همان اندازه عبرت‌آموز و تاریخی و هشداردهنده وجود دارد. درس‌آموزی از این وقایع، بخش مهمی از کار پیش‌روان و سوسیالیست‌های جنبش کارگری را تشکیل می‌دهد.

این حقیقتی است که اپوزیسیون بورژوازی در ایران پیش و پس از قیام ۵۷، همواره بیش از آنچه بر تعارض و اختلافش با بورژوازی حاکم تأکید داشته باشد، از جنبش توده‌ای و تحرکات رادیکال و مستقل کارگران و زحمتکشان هراس داشته است. محافل و شبه حزب‌ها و «جبهه» های خارج از حاکمیت پهلوی، چه به شکل قانونی و حاضر در صحنه‌های سیاسی و اداری و چه در موقعیت اپوزیسیون و

غیرمجاز در این عرصه‌ها، همواره فاصله خود را با جنبش‌های دموکراتیک، انقلابی و کارگی حفظ نموده است و مناسبات خود را با این جنبش‌ها، جز به انگیزه‌ی بهره‌برداری و سودجویی و پشت جبهه‌ای، به چیز دیگری نمی‌انگارد.

ماهیت انگلی، دلال منش و رانتی بورژوازی ایران، در عصر امپریالیسم و در چارچوب توسعه‌نیافتگی اقتصادی و اجتماعی که همواره به دنبال سهم خود از درآمد نفتی و به‌کارگیری این سهم در عرصه‌های تجارت داخلی و خارجی، روان بوده، در عرصه سیاست نیز متناسب با این جایگاه متزلزل تاریخی، به پرسه‌زنی و بندوبست با قدرت‌های جهانی مشغول بوده، از همین رو فارغ از ملزومات و روناهای نسبتاً اصیل بورژوازی کلاسیک غرب هم چون ناسیونالیسم، لیبرالیسم، آزاداندیشی و حقوق بشر، اغلب به کاریکاتوری از این رونما خود را «تجهیز» نموده بود، با فروگذاری همین حداقل‌ها، در دوران انقلابی ۵۷، کلاً به ارتجاع دینی و فرقه‌ای در غلتیده، هم چنان در این گرداب و تنگنای تاریخی خود دست‌وپا می‌زند؛ و در سطح جامعه، توده‌های متوهم را تا هر زمان که بتواند با خود به فساد و تباهی سوق می‌دهد. مقدرات جنبش انقلابی ۵۷ و نیز جنبش محدود و اصلاح‌گرا ۸۸، به آشکارا این زبونی و تنگ‌دستی و تنک‌مایگی داشته‌های بورژوازی ایران را افشا می‌کند.

هم از این روست که طبقه سرمایه‌دار ایرانی و مجموعه سازوکارها و ساختارهای ناپایدار و منحط آن، همواره تسلط خود را با به‌کارگیری انواع سرکوب‌ها و ستم‌گری تا و با استفاده از رژیم استبداد سیاسی و به‌غایت ارتجاعی تأمین نموده و در مناسبات با طبقه کارگر همواره از تاکتیک و حربه فریب‌کاری و دروغ، تفرقه‌انگیزی و تفتیم، دسیسه‌چینی و تخریب، سرکوب و تروریسم و توطئه، بهره برده و مقدرات سیاسی و منافع اقتصادی خود را با این دست شیوه‌ها تأمین نماید. در ماهیت این طبقه، ذره‌ای از ترقی‌خواهی، دموکراتیزم و اعتنای به منافع مردم وجود ندارد.

با در نظر گرفتن حقایق واقعیت‌های برشمرده، وظایف و تکالیفی که هم‌اکنون در پیش پای کارگران کمونیست و پیش‌روان این طبقه و فعالین و پیش‌روان سایر

جنبش‌های دموکراتیک و انقلابی قرار می‌گیرد و تعلق در تأمین و پیگیری آن‌ها، هرگونه جان‌فشانی و تلاش و مبارزه‌ی توده‌ای را ناکارآمد و عقیم و بی‌حاصل می‌سازد، همان‌هایی است که پارها از سوی کمونیست‌ها و کارگران مسلح به آگاهی طبقاتی، به‌پیش کشیده شده‌اند و ما نیز در این جا صرفاً تأکید و اصرار مکرری بر آن‌ها می‌کنیم.

صورت‌بندی این شرایط عینی و ذهنی که در ابتدای نوشته اندکی به آن پرداخته بودیم را اکنون با ایضاح بیشتری یادآور می‌شویم.

این عوامل و الزامات در کلی‌ترین تعریف خود و به‌طور خلاصه این‌هاست:

۱- رشد و توسعه‌ی سرمایه‌داری در این جوامع، پیدایش و تشکیل دو طبقه اصلی، طبقه کارگر و طبقه بورژوازی و بنابراین فراشد کلیه روندهای اقتصادی و سیاسی بر پایه مناسبات سرمایه‌داری و مناسباتی که این دو طبقه اصلی جامعه با یکدیگر دارند، مبارزه طبقاتی را مدت‌ها در دستور کار و برنامه کارگران و زحمتکشان قرار داده باشد. (شرایط عینی)

۲- پیدایش حزب‌های سیاسی دموکراتیک و کارگری، مجامع و تشکل‌های صنفی و دموکراتیک و تشکیل ساختارهای محکم سیاسی - صنفی و اجتماعی در جهت مقابله با ساختارهای استبدادی و بورژوازی حاکمیت. (شرایط ذهنی - آمادگی - تشکل)

۳- برافراشتن پرچم مطالبات تاریخی، چپ، دموکراتیک و انقلابی از سوی طبقه کارگر و سایر قشرها و طبقات فرودست از جمله لایه‌های متفاوت خرده‌بورژوازی، دهقانان، اکثریت مزد و حقوق‌بگیران، دانش‌جویان، جوانان، زنان. پیش‌روی و سرکردگی افق سوسیالیستی و حزب و یا حزب‌های کمونیستی به‌عنوان پیش‌قراولان و رهبران جنبش توده‌ای. فعالیت و جنب‌وجوش این گروه‌های اجتماعی حول پرچم صنفی و سیاسی و طبقاتی خود، بدون توهمات و شعارهای پوچ و کاذب.

۴ - محورهای پیش گفته این معنا و مضمون را در خود دارد که مجموعه‌ی شرایط، امکانات و ویژگی‌های رهایی‌بخش، ضرورت تدوین، ترویج و تشکل‌یابی توده‌های کارگر و زحمتکش حول یک برنامه جامع، دقیق و پیگیر را جلوی پای همه پیش‌روان و فعالین سوسیالیست جنبش کارگری و سایر جنبش‌ها قرار می‌دهد. برنامه‌ای که در آن به صراحت و دقت، خطوط اساسی روند و جایگاه انقلاب آتی، سازمان و تشکیلات، ساختار دولت، تکالیف و وظایف و هر آنچه در یک برنامه انقلابی و سوسیالیستی، برای تأمین رهبری کارگران سوسیالیست ضرورت دارد، ترسیم و تشریح گردیده باشد.

ما بر این عقیده هستیم که جنبش کارگری و سوسیالیستی ما، در دوران پس از قیام، توانسته است پیش‌روی‌های مثبت و نسبتاً گسترده‌ای را در تدوین برنامه سوسیالیستی و کارگری انقلاب آینده، تحقق بخشد و خطوط محوری و مهم این برنامه را مشخص و تدوین نماید. هم‌اکنون در میان تشکل‌های مختلف جناح انقلابی و «چپ»، هر یک بر بخش‌هایی از حرکت عمومی جنبش عظیم انقلابی آینده، پرتوافکنی کرده و اقدامات، تحلیل‌ها و تاکتیک‌های خود را بر پایه این «برنامه» تا استوار ساخته‌اند. به‌نحوی که در حال حاضر، خطوط برنامه‌ای تشکل‌های مختلف، سنت‌ها، گرایش‌ها و سمت‌گیری‌های متمایزی را در عرصه سیاست و اقتصاد، از خود بروز می‌دهند. هرچند این مبانی برنامه‌ای، در همه‌ی جنبه‌های خود، متکی بر استحکام نظری و تاریخی لازم و مکفی نیست؛ اما این همه مشکل را بیان نمی‌کند. نقیصه اصلی در لحظه‌ی کنونی از تحول انقلابی ما، حول دو محور در نوسان و تکرار است.

اول فقدان عناصر و گفتمان وحدت‌بخش و هژمونیک در میان مجموعه‌ی جنبش انقلابی، سوسیالیستی و کارگری؛ و از همین رو فقدان انگیزه در پرداختن عملی و نظری و تنظیم نقشه و راهی که بایستی در جهت سازمان‌یابی و اتحاد وحدت عمل

بایستی برپا گردد و به این رکود و انفعال خاتمه دهد. این مشکل و نقیصه البته در چارچوب ملی است؛ اما نمی‌تواند راه‌حل ایرانی داشته باشد.

دوم منتقل شدن همین عارضه در عرصه‌ی پراتیک و نظریه‌جنش کارگری جهانی؛ به این معنا که بخش غالب جنش ما، در جغرافیای سیاسی محدود و ملی خود درجا می‌زند و از پیوند، ارتباط، هم‌اندیشی و پراتیک مشترک با طبقه کارگر جهانی و گرایش‌ها و قطب‌های ایدئولوژیک-تئوریک آن، محروم است و یا از درک این نقیصه و اتخاذ راهبرد رهایی از محدودیت میدان عملیاتی خود ناتوان است.

گفتگو در این موارد بسیار است و مستلزم طرح و ارائه نظرات، به‌طور آزاد، دموکراتیک، مستقل و رها از سنت‌ها، ملاحظات و مصالحه‌کاری تا و سکتاریسم محدود حزبی و سازمانی است. مباحث برنامه‌ای و اکاوی واری و چندی چون خطوط و محورهای اتخاذشده برنامه از سوی بخش‌های مختلف جنش کارگری و کمونیستی ما، در تناسب با تحولات سیاسی و نظری در سطح جهانی، مستلزم جسارت، قوت و شرکت همه‌ی تشکل‌ها و محافل کارگری و سوسیالیستی است. این امر تعطیل‌بردار نیست و رکود و سکون کنونی در اکثر سازمان‌ها و تشکل‌های انقلابی و کارگری، نمی‌تواند به حل معضلات و مسائل جنش کارگری و کمونیستی ما کمک‌چندانی نماید؛ و از همین رو در پراتیک انقلابی و مبارزه طبقاتی، نقش موثر و تعیین‌کننده‌ای داشته باشد.

## «هسته‌های مطالعاتی بازخوانی مارکس»

۱ - تبلیغ و ترویج سوسیالیسم علمی بر اساس آموزه‌های دست‌اول و اصلی نوشته‌های مارکس و انگلس، امر دایمی و روتین کمونیست‌ها و تشکل‌های کارگری و کمونیستی می‌باشد. آنچه ما را نسبت به تأکید کنونی بر پیش‌برد چنین فعالیتی، در کنار سایر فعالیت‌های مبارزاتی و اعتراضی برمی‌انگیزد، خود ویژگی شرایطی است که هم‌اکنون در ایران، منطقه و غرب وجود دارد. هم‌چنین این خودویژه‌گی به شکلی است که نیروها و ظرفیت‌های متفاوتی در سی‌ساله اخیر به شکل تبعید، مهاجرت و یا اشکال دیگر، در خارج از عرصه مبارزاتی کشورهای خود به سر می‌برند. افزون بر این نسل تازه‌ای از کارگران، جوانان، زنان و دانش‌جویان، پای به عرصه‌ی زندگی اجتماعی گذارده‌اند که در وضعیت نابسامان کنونی، آنان را با انواع نابرابری‌ها، ستم‌ها و بی‌عدالتی‌های جامعه‌ی سرمایه‌داری روبه‌رو می‌سازد و لاجرم امر مبارزه، مقاومت و اعتراض را به‌جزئی جداناپذیر از زندگی و کار آنان تبدیل می‌سازد. این تغییرات، هم‌چنان که آگاهیم یک امر جهانی و سراسری است و همه‌ی جنبه‌های زیست و کار کارگران و توده‌های زحمتکش را در همه‌ی کشورها تحت تأثیر قرار داده و در یک کلام زهرآگین نموده است.

شکست‌های متعددی که جنبش چپ در سطح بین‌المللی متحمل گردیده و موج‌های برگشتی در میان فعالان و پیش‌روان جنبش کارگری، از یک‌سو تعرض طبقاتی، ایدئولوژیک و سیاسی بورژوازی در پوشش نئولیبرالیسم، جهانی‌سازی، ارتجاع مذهبی و پروسه «دولت‌های انتقالی» سازی، شرایط مایوس‌کننده‌ای را بر جنبش جهانی کارگری تحمیل گردیده است.

از سوی دیگر، در همین شرایط ویرانگر و متضاد، بورژوازی و سرمایه‌داری جهانی، به اشکال مختلف، ناتوانی، عدم‌کفایت و بی‌مسئولیتی خود را در قبال توده‌ها و مسائل بفرنج و عدیده زیست و کار آنان آشکار ساخته است. ویرانی طبیعت و محیط‌زیست، بیکاری و تورم، گرسنگی و موج‌های عظیم جمعیت‌های انسانی که از مقابل نیروهای جنایت‌کار و جنگ‌های داخلی و نیابتی می‌گریزند، استثمار لجام‌گسیخته زحمتکشان و رشد پدیده‌ی بردگی انسانی و پامال کردن حقوق اساسی و کرامت انسانی و صدها آسیب و عارضه‌ی اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی، تنها فهرست کوچکی از این اوضاع مشقت‌بار است.

۲- درعین‌حال، گرایش عمومی دیگری نیز، در تقابل با این کلبی مسلکی، انحطاط ایدئولوژیک و فروپاشی حقوق انسانی آغاز به پیدایی می‌کند و آن سوسیالیسم است که از میان گردوخاک و ابرهای تیره حاصل از یک قرن پروسه نبرد سخت طبقاتی - ایدئولوژیک طبقه کارگر، ملل تحت ستم و انسان‌های آزادی‌خواه علیه ستم‌گری‌های استعمار، امپریالیسم، سرمایه‌داری جهانی و دولت‌های دیکتاتوری وابسته به آن‌ها در کشورهای تحت سلطه، قد راست می‌کند و امید و شوق مبارزه را در دل میلیون‌ها کارگر و زحمتکش و انسان‌های آزادی‌خواه می‌افکند. برآمدن موج تازه‌ای در میان کارگران، دانش‌جویان، دانشگاهیان، پژوهش‌گران و به‌طور کلی در میان اردوی چپ و سوسیالیسم، در بازخوانی مارکس با رویکردهای آزاد، انتقادی و غیردگماتیستی و فاصله‌گیری از روایت و تفسیر رسمی بلوک‌بندی‌های سنتی، دولت‌مدار و اقتدارطلب پیشین، موقعیت مناسب و امکانات تازه‌ای را در تجربه و فهم نوینی از مارکس و سوسیالیسم در اختیار طبقه کارگر و توده‌های زحمتکش و جنبش‌های اعتراضی قرار داده است. این واقعیت ما را به این ارزیابی می‌کشد که در قبال تکالیف و وظایف روزمره‌ی خود، به یک میانجی متحد‌کننده، آموزنده، دگرگون‌ساز، فعال و منعطف بیندیشیم و برای عملی کردن آن، آستین‌ها را بالا بزنیم. این میانجی



بایستی به صورتی باشد که به عنوان گذرگاه و جایگاه و نقطه‌ی کانونی در میان عناصر و محافل پراکنده چپ - اعم از افراد وابسته به احزاب و سازمان‌های موجود و نیز افراد بیرون از تشکل‌های مذکور - پایه‌ریزی، ایجاد و گسترش یابد. این میانجی و مفصل می‌تواند تا اندازه‌ای به فهم و درک از مارکس یاری رساند و پیش‌شرط‌های لازم را برای تشکل‌های پیشرو مبارز فراهم آورد.

۳ - شرایط کنونی برشمرده در فوق را تا آن جا که به شرایط مشخص ایران و جنبش کارگری و رادیکالیسم انقلابی مربوط می‌گردد، می‌توان به صورت زیر ترازبندی کرد:

۱/۳ - وجود آثار رو به گسترش مارکسیستی و تنوع نگرش چپ در این آثار.  
۲/۳ - تنوع و افزایش ترجمه و نشر آثار اصلی مارکس در داخل و خارج کشور.  
۳/۳ - سطح نازل آشنایی و فهم مارکس در میان نسل مبارز و چپ در انقلاب ۵۷ به بعد.

۴/۳ - فاصله عمیق و معنادار نسل جدید در داخل و خارج با ادبیات چپ، سوسیالیسم و گرایش مارکسیستی.

۵/۳ - دور شدن و جدایی عناصر چپ و کمونیست از تشکل‌های سنتی و موجود و انفعال نسبی در میان اکثریت آنان. این جدایی و انفعال به نوبه‌ی خود شرایط ناگواری را برای جدایی هر چه بیشتر آنان از کمونیسم، طبقه‌ی کارگر، سیاست و مسائل ایران، فراهم می‌آورد. کناره‌گیری بخش اعظم نیروها و اعضا و هواداران سازمان‌ها و احزاب چپ از این تشکل‌ها و انزوای نسبی تشکل‌های مذکور از روند مبارزه‌ی طبقاتی، حاصل این فرایند است.

۶/۳ - قرار گرفتن بقایای نیروهای فعال در کانون‌ها، انجمن‌ها و تشکل‌های غیرسیاسی که عمدتاً به کار فرهنگی، هنری و در بهترین حالت همراهی و هم‌دلی با اعتراضات سیاسی ایران در خارج کشور پرداخته‌اند.

مجموعه‌ی این شرایط، علاوه بر غلبه‌ی گرایش‌های ضد تشکیلاتی، سیاست‌گریزی و کمونیسم‌ستیزی، لاجرم و هم‌چنین به رشد رویکردهای لیبرالی، سلطنت‌طلبی، رفرمیسم و دموکراتیزم سطحی انجامیده است.

۴- اگر بتوان از میان این‌گونه‌گونی‌گرایش‌ها، سلیقه‌ها، کج‌فهمی‌ها و انفعال، این واقعیت‌های مثبت و منفی، پیش‌برنده و بازدارنده، راهی به‌سوی جلو یافت، می‌توان با امیدواری و اعتمادبه‌نفس بیشتری به هم‌وردی‌ها و مبارزات پیش‌رو در اردوی کار و سرمایه، دست به عمل زد.

ایجاد «هسته‌های مطالعاتی بازخوانی مارکس» یکی از راه‌ها و ملزوماتی است که می‌توان به‌درستی به‌عنوان میانجی متحد‌کننده و نقطه‌کانونی و مفصلی عناصر و محافل پیشین و نوین جنبش در داخل و خارج کشور، از آن یاد کنیم.

ایجاد «هسته‌های مطالعاتی بازخوانی مارکس» با گزینش متن‌های اصلی و انتشار یافته مارکس، در جمع‌های دو تا ده نفره، به‌طور هفتگی حدود ۲ تا ۳ ساعت، قرائت تفسیر و بحث درباره متن، انگیزه‌های لازم را برای دامن‌زدن به گرایش مارکسیستی در میان جوانان و عناصر پیشین‌چپ و سایر علاقه‌مندان و مشتاقان ادبیات مارکسیستی فراهم می‌آورد. نسل پیشین‌چپ که لازم است فهم تئوریک خود را نوسازی کرده و صورت‌بندی تازه و به‌روزتری به آن دهند، می‌توانند هم پای رویکرد آزاد، انتقادی و غیردگماتیستی از مارکسیسم، در احیای سوسیالیسم علمی و جنبش انقلابی کارگری سهیم گردند و در هم‌پایی با نسل تازه‌ای از مبارزان و متحدان جنبش کارگری، از انتقال تجربیات انقلابی و تشکیلاتی خود نیز به این نسل استفاده نمایند.

گزینش متون مطالعاتی، تقسیم‌کار میان اعضای هسته و روش اداره آن، اختصاص هر جمع به یک جنبه از نظریه مارکس و غیره، از مواردی است که در خود هسته‌ها بایستی مورد بحث قرار گرفته و کار را با حداقل‌ها آغاز نمود؛ اما آنچه

به طور کلی درباره ماهیت و جایگاه این هسته‌ها بایستی مورد توجه قرار داد و انتظارات و توقع خود را با این ماهیت و سازوکار متوازن نمود، به قرار زیر است:

- این هسته‌ها الزاماً رابطه‌ای با یکدیگر ندارند و هر یک به طور مستقل می‌توانند ایجاد و کار خود را شروع نمایند.

- در پایه‌ریزی این هسته‌ها، هیچ‌گونه محدودیت سنی، جنسی، سازمانی، صنفی و طبقاتی لحاظ نمی‌گردد و میدان عمل آن به همین صورت در داخل و خارج کشور انجام می‌شود.

- در داخل کشور اصول امنیتی ویژه‌ای الزاماً بر آن حاکم نیست و صرفاً یک هسته‌ی مطالعاتی محسوب می‌گردد که البته بنا به مصلحت هر جمع، بایستی به تناسب آدم‌ها و میزان معینی از اعتماد و اطمینان کار را آغاز کرد. طبعاً این امر در اساس در میان محافل و جمع‌هایی شکل می‌گیرد که به طور طبیعی با یکدیگر دوست، همکار، خانواده و غیره بوده و بر اساس و زمینه همین پیوند های مرسوم و طبیعی ایجاد می‌گردد.

۵- نتایجی که از این هسته‌ها به بار می‌نشیند این‌هاست:

- گسترش فهم مارکسیستی در میان شرکت‌کنندگان.

- پرورش نیروها و عناصر مبلغ و مروج از میان آنان.

- فشار از بیرون به سازمان‌ها و تشکل‌های چپ که خود را با روندهای کنونی در سطح جنبش کارگری و سوسیالیستی جهانی هماهنگ و نوسازی نمایند و بر ضعف‌ها و خلأهای بزرگ و کوچک نظری و تشکیلاتی خود برخورد نمایند.

- در مصاف‌های آتی و ایجاد گردان‌های تازه کادرهای کمونیست در میان کارگران و سایر جنبش‌های اجتماعی، از یک نیروی کارآزموده و در آموخته سود برد.

- در ارتباط با جنبش کارگری و فعالین و پیشروان طبقه، مکانیسم مناسب و قابل‌انکایی برای ایجاد هسته‌های مخفی کارگری - کمونیستی که سلول‌های واقعی حزب کمونیستی و کارگری آینده را تشکیل می‌دهند، فراهم می‌سازد.

... -

کارگران کمونیست، فعالان، پیشروان و مبارزان جنبش کارگری، بایستی امر پایه‌ریزی، ایجاد و سامان‌دهی این هسته‌ها را به امر جدایی‌ناپذیر از مبارزات و اعتراضات روزمره خود علیه کارفرمایان، نظام سرمایه‌داری و رژیم جمهوری اسلامی تبدیل نمایند. هرگونه دستاورد مقطعی و کسب پیروزی‌های پراکنده کارگران تنها و فقط در پرتو پیش روی سنگر به سنگر در شکل یابی، اتحاد و همبستگی سراسری جنبش کارگری و طبقه کارگر تثبیت می‌گردد و پایدار می‌ماند. در فقدان اتحاد و تشکیلات استوار و متحد کارگری، بورژوازی و دولت سرمایه‌داری، در اولین فرصت و با اولین ضد حمله، آنچه را که کارگران پیش‌تر از مبارزه خود به دست آورده‌اند، بازپس می‌گیرد. چنین حقیقت تلخی را کارگران در ایران و سراسر جهان همواره تجربه کرده‌اند. کارگران آگاه، انقلابی و کمونیست، این تجربیات را فراراه طبقه خود قرار می‌دهند و لحظه‌ای از تبلیغ و ترویج این حقایق فروگذاری نمی‌کنند.

۷ ژانویه ۲۰۱۵

## «اتحاد عمل» به کجا می‌رود؟

### ۱. مقدمه

پس از گذشت سه سال و اندی از اولین نشست مشترک احزاب، سازمان‌ها و نهادهای چپ و کمونیست در کلن (روزهای ۲۲ الی ۲۴ ژوئن ۲۰۱۲ برابر با ۲ الی ۴ تیرماه ۱۳۹۱) که به دنبال دو سال گفتگو تدارک برگزار شد و به دنبال دو نشست دیگر، دومی در تاریخ ۲۵ الی ۲۷ ژانویه ۲۰۱۳ برابر با ۶ الی ۸ بهمن ۱۳۹۱ در شهر فرانکفورت (آلمان) و سومین نشست از تاریخ نهم تا یازدهم خردادماه ۱۳۹۳ (سی‌ام ماه مه تا اول ژوئن ۲۰۱۴) (فرانکفورت آلمان)، اکنون جمع یادشده در کجای روند یا پروژه‌ای که به‌منظور اتحاد عمل به‌منظور سرنگونی انقلابی رژیم جمهوری اسلامی و ایجاد آلترناتیو سوسیالیستی و برافراشتن پرچم سوسیالیسم آغاز گردیده بود، قرار دارد؟

دستاوردهای بیرونی جمع، به استناد انتشار بیرونی و اکسیون‌های انجام شده، تقریباً به‌قرار زیر است:

بیانیه‌ها، اطلاعیه‌ها و فراخوان‌ها، بیش از بیست مورد

اکسیون‌ها، حدود ده مورد

جلسات پالتاکی

به نظر ما، در حال حاضر بایستی به ارزیابی اقدامات و فعالیت‌های گذشته پرداخت و نقاط قوت و ضعف این روند و برنامه را شناسایی کرد. همچنین بایستی روشن ساخت که جمع هم‌اکنون در کجای روند و نقشه راه خود ایستاده و با چه معضلات و موانعی رو به رو است و بایستی از پیش پای خود بردارد و آیا قادر به این کار هست یا خیر؟ به‌طور واقعی به چه صورتی و با اتخاذ چه تدابیری قادر است بر این موانع غلبه نماید؟

اهمیت این موضوعات از آن جا است که این فعالیت‌ها که با مضمون «اتحاد عمل» و با قبول و به رسمیت شناختن اختلافات و اشتراکات، آغاز گردیده و تا امروز ادامه یافته است با خود دو رشته عکس‌العمل را در بیرون، در سطح جنبش ایجاد کرده است.

از یک سو انتقادات مختلفی از طرف بخش‌های دیگر جنبش کمونیستی به این روند و گرایش وارد آمده است. بی‌آنکه به‌درستی و یا نادرستی این انتقادات بپردازیم، تاکنون پاسخی از سوی مراجع و منابع رسمی این جمع به عمل نیامده است؛ هرچند برخی فعالان سیاسی مستقل و یا وابسته به این جمع، به‌طور کتبی و یا گفتاری از روندی که آغاز گردیده دفاع کرده‌اند. این مسأله می‌تواند علت‌های مختلفی داشته باشد؛ اما از دیدگاه یک ناظر بیرونی، بازهم بی‌آنکه به کیفیت و محتوای انتقادات وارده رجوع کند، عدم پاسخ‌گویی از سوی جمع را مستقیماً به موضع انفعالی و بی‌مسئولیتی و ناتوانی آنان نسبت می‌دهد. این نتیجه‌گیری از لحاظ سیاسی و عمل اجتماعی کاملاً صحیح است و در عرصه‌ی سیاست، عدم پاسخ‌گویی به معنای قوت و قدرت و صحت آن گرایش به حساب آورده نمی‌شود.

از سوی دیگر و این بار از سمت بخشی دیگر از فعالان و نزدیکان و هواخواهان جنبش کمونیستی و کارگری، با دیده مثبت و خوش‌بینی به این روند نگریسته شده و لاجرم با خود امیدواری‌ای را به همراه داشته است. این امیدواری باعث می‌شود که سطح توقع و انتظار از این حرکت را افزایش دهد. روشن است که این انتظار نمی‌تواند همیشگی باشد. خوش‌بینی و افزایش سطح انتظارات و توقعات، وظایف و مسئولیت‌های مضاعفی را بر دوش جمع می‌گذارد که در صورت عدم تحقق آن، دیر یا زود، به یک موج تازه‌ی بدبینی و ناامیدی تبدیل شده و به پراکندگی بیشتر در جمع‌های مرتبط و هواخواهان آنان می‌انجامد.

با ملاحظه مقدمات فوق، کوشیدیم تا آن جایی که مباحث و راهبردهای این پروژه در بیرون منعکس گردیده، کیفیت و نحوه حرکت و تناقضات درونی و

مفروضات جمع یادشده را کنکاش نموده و با اعضا، فعالین، هواخواهان و نزدیکان این گرایش، مهم‌ترین جنبه‌های مسأله را- از دیدگاه خود- در میان گذاریم. شاید از این طریق بتوان گام کوچکی در جهت مهم‌ترین وظیفه و تکلیفی که جلوی پای عناصر و محافل و تشکل‌های کمونیستی و چپ قرار دارد، یعنی تلاش در جهت اتحاد طبقاتی کارگران حول یک آلترناتیو تشکیلات سوسیالیستی، به جلو برداشت. این تحلیل، مانند سایر نوشته‌هایی که ما در زمینه‌ی مقوله‌های اساسی جنبش کارگری و کمونیستی، پیش‌تر تنظیم کرده‌ایم، با چند مقوله‌ی نظری، سامان‌دهی و ارزیابی می‌شود. به عبارت دیگر، روند «اتحاد عمل» در پرتو با محک‌زنی با مقوله‌هایی چند، بررسی می‌شوند تا حتی‌الامکان به‌طور متدولوژیک، برخوردی انتقادی به دست داده شود. این برخورد انتقادی طبعاً به‌منظور پیش‌روی بیشتر و پیروزمندان‌تر در عرصه‌ی جنبش طبقاتی ما، به عمل می‌آید و پیشنهادها نیز صرفاً در همین راستا ارائه می‌گردد.

از جنبه دیگری هم این واکاوی و تجزیه و تحلیل، ضروری است و آن نگاه به آینده و مسائل اساسی و استراتژیکی است که به این چشم‌انداز و افق نظری مربوط می‌گردند. در زیر به این مسأله نیز اشاره‌ای می‌کنیم.

در بحث‌های اتحاد عمل اغلب به سنت‌ها، تجربه‌ها و آزمون‌های پیشین در این باره اشاره می‌شود. هم‌چنین اختلافات در مواضع و سیاست‌های تاکتونی و هم‌اکنون مورد بحث قرار می‌گیرد.

اما نگاه دیگری هم وجود دارد و آن، درک ما از تحولات انقلابی بعدی، چگونگی شرکت ما در آن‌ها، احتمالات مربوط به کسب قدرت سیاسی و چگونگی اداره جامعه آینده است.

برای همه‌ی این موارد، استراتژی لازم است؛ یعنی مجموعه‌ی تاکتیک‌ها، روش‌ها و چشم‌اندازهایی که برای آینده متصور هستیم.

چگونه در یک برآمد انقلابی ظاهر خواهیم شد؟

احتمال کسب قدرت سیاسی را چگونه ارزیابی می‌کنیم؟

این قدرت را به هر میزان که داشته باشیم، چگونه به کار می‌گیریم؟  
 درک ما از اداره سیاسی و اقتصادی جامعه آینده چیست؟

...و

این‌ها دیگر مطالباتی نیست که جلوی دولت بورژوازی می‌گذاریم. در آن موقع ما به عنوان اپوزیسیون عمل نمی‌کنیم. در آن موقع ما مسئول هستیم و بایستی پاسخ گوی مطالبات توده‌های کارگر و زحمتکش و همه‌ی مردم باشیم. در آن موقع ما کمونیست‌ها به عنوان جزئی - و به یک عنوان متشکل‌ترین و پیشروترین بخش - از طبقه کارگر عمل می‌کنیم. مناسبات ما با طبقه و اشکال متنوع و پیش‌بینی‌نشده سازمان‌یابی کارگران و مردم را چگونه ارزیابی می‌کنیم؟

بحث و گفتگو درباره این موضوعات از آن روی دارای اهمیت فوری است که هم‌اکنون نیز بایستی ما بر مضمون‌های روشن و قابل دفاعی تکیه داشته باشیم که بتواند محتوای تبلیغی و ترویجی فعالان جنبش کارگری و کمونیستی را معین و مشخص نماید. هرگونه ابهام نظری و سیاسی در این زمینه‌ها، سردرگمی‌ها و ابهامات فراوانی را ایجاد می‌نماید که از لحاظ تاکتیکی و عمل سیاسی، به ناکارآمدی و ناپیگیری تشکل‌های انقلابی و کارگری و از جمله همین جمع حاضر، منجر می‌گردد.

به باور ما چند مقوله زیر تا اندازه‌ای ابزارهای مفیدی هستند که در تحلیل‌گرایی «اتحاد عمل» به کار می‌آیند. این مقوله‌ها عبارت‌اند از: تاکتیک، استراتژی و اتحاد تاکتیکی و اتحاد استراتژیک، حزب، جبهه، منشور سیاسی، آرایش تشکیلاتی و بررسی جوهر و محتوای «اتحاد عمل» آن‌گونه که رفقای دست‌اندرکار در معدود بیانیه‌های خود تصویر کرده‌اند. مضافاً این‌که تلاش گردیده همه‌ی مدارک کتبی و شنیداری و تصویری که از سوی منابع و سایت‌های چپ و کمونیست و ترقی‌خواه در این باره منعکس کرده‌اند، ملاحظه و بررسی گردند. طبعاً



هرگونه اصلاحی که از سوی رفقای مداخله‌گر در جمع، درباره مواضع و اسناد یادشده لازم باشد و متذکر گردند، پیشاپیش مورد استقبال ما خواهد بود.

این نوشته به دلیل فقدان مدارک و مستندات لازم، صرفاً بر نوشته‌ها و گفتارهایی که به‌طور پراکنده و اندک، در سایت شورای نمایندگان، سایت‌های وابسته به احزاب و سازمان‌های عضو سایت‌های مستقل دیگر منعکس گردیده، متکی است؛ و به‌ویژه به دلیل فقدان ارگان رسمی، فقدان قطعنامه و برنامه و یا سایر اسناد متعارف هر جمع سیاسی، از محدودیت زیادی برخوردار است؛ بنابراین پیشاپیش از هرگونه اصلاح، یادآوری و تذکر رفقای دست‌اندرکار که از نزدیک در این روند شرکت داشته‌اند، استقبال می‌کنیم.

## ۲. حزب، جبهه یا چیزی دیگر. اتحاد تاکتیکی یا استراتژیک.

یکی از پایه‌های مهم راهبرد «اتحاد عمل» و یا هر اتحادی که پیش روی جنبش کارگری و کمونیستی و یا به‌طور کلی هر تشکل سیاسی که پای در جدال طبقاتی گذارده است، فوراً نمایان می‌شود، معنا و چشم‌انداز و مضمون تاکتیک و استراتژی است. درک از این مقوله ضروری است؛ زیرا منطقاً در روند اتحاد، بلافاصله مضمون، برد و عمق این روند را برای هریک از تشکل‌های درگیر و دخالت‌گر در روند و فعالان و پایه‌های اجتماعی این تشکل‌ها مورد کندوکاو پرسش قرار می‌دهد. این پرسش‌ها و پاسخ‌هایی که به آن‌ها داده می‌شود - و یا داده نمی‌شود - مضمون تبلیغی و ترویجی پیش روی تشکل‌ها را جبراً، محدود و مقید می‌سازد. به این معنا که فعالان این عرصه، بلافاصله با این پرسش مواجه می‌شوند که این اتحاد، یک اتحاد تاکتیکی - و بنابراین کوتاه‌مدت و کوتاه دامنه و مقطعی - است و یا یک اتحاد استراتژیک - و لذا بلندمدت و عمیق و گسترده - می‌باشد.

در عرصه‌ی جنبش کارگری و کمونیستی، تشکل‌هایی که خود را منسوب به آن می‌دانند و در ارزیابی و قضاوت و نظرگاه آنان نسب به تشکل‌های موجود در این عرصه، به تقریب و به‌طور کلی، پذیرفته‌اند که همه در یک طبقه معین اجتماعی و یک

ایدئولوژی و سیاست طبقاتی مشخص، یعنی طبقه کارگر و سوسیالیسم، قرار دارند، از لحاظ اصولی، اتحاد تاکتیکی، فاقد معنا و مضمون است. هرگونه اتحادی میان تشکل‌های کارگری و کمونیستی، یک اتحاد استراتژیک است و یا بایستی یک اتحاد استراتژیک باشد. در غیر این صورت، بایستی نشان داده شود که تشکل رقیب، به قلمرو جدال طبقاتی پرولتاریا علیه نظم موجود، ربط واقعی و محکمی ندارد و لذا اتحاد با این‌گونه نیروها و تشکل‌ها صرفاً یک اتحاد تاکتیکی است.

در جمعی که هم‌اکنون ترکیب «شورای نمایندگان» را تشکیل می‌دهند، علیرغم تفاوت آشکار برخی جوانب تحلیلی، تاکتیکی و بعضاً استراتژیک - در ملزومات و مسائل راهبردی سوسیالیسم - به‌طور کلی و مجموعاً در پایگاه اجتماعی و سمت‌گیری طبقاتی یکدیگر، اختلافی به آن میزان رسمیت ندارد که برخی را در پشت دیوار طبقاتی قرار دهد. در غیر این صورت هرگونه بحثی درباره‌ی اتحاد، از مجاری کنونی، بی‌معنا و فاقد اصولیت بوده است.

این توضیحات ما را مستقیماً به مقوله رابطه دیالکتیکی میان تشکیلات و سیاست انتقال می‌دهد. در بحث آرایش تشکیلاتی مناسب و شایسته مرحله کنونی از رشد کمی و کیفی جنبش کارگری و کمونیستی تا آن جا که به مبارزه طبقاتی، یعنی متشکل شدن کارگران حول برنامه و سیاست و تئوری و تشکیلات ویژه خود مربوط می‌شود، ما دو مضمون عام و تاریخی را برگزیده‌ایم. حزب و جبهه؛ و از جنبه سیاست ما بر مفهوم منشور سیاسی توقف می‌کنیم و می‌کوشیم با عطف توجه به این مقوله‌ها تا اندازه‌ای که مقدورمان است، پرتویی بر مسائل و مشکلاتی که جلوی ما گسترده است - گستره‌ای که بعضاً به شکل گیج‌کننده‌ای به‌صورت بی‌عملی، تنگنا و سردرگمی سیاسی و تشکیلاتی بدل می‌گردد - بیندازیم.

به عقیده ما اتحاد عمل، کمپین و مانند آن، نیازی به وحدت استراتژیک ندارد و آن خطوط و مواضع اصولی ما، نمی‌تواند مانعی بر سر راه همکاری و اتحاد عمل ایجاد کند. صرف آن مطالبه، مبنای اتحاد عمل است. آزادی زندانیان سیاسی و

کارگران زندانی، مبارزه علیه احکام اعدام و مطالبه لغو مجازات اعدام، حمایت از مبارزات و اعتراضات مردم در داخل کشور، روز جهانی زن، اول ماه می، یادمان کشتار زندانیان سیاسی دهه شصت و ده تا نمونه مطالباتی و اعتراضی دیگر، از جمله این رویدادهاست که می‌توان بر روی آن‌ها اکسیون‌های مشترکی ترتیب داد.

درعین حال به نظر ما، اتحاد عمل، روندی عقیم و نافرجام است و فقط بر اکسیونیسم موجود که در جای خود یک گرایش ایستا و منفعلانه در جنبش کمونیستی است، متکی می‌باشد. اتحاد عمل تنها بر دورافتادگی و انزوا و پراکندگی صفوف ما تداوم می‌بخشد. اتحاد عمل به هیچ‌روی به فرایند ایجاد یک آلترناتیو سازمانی نمی‌انجامد و خود نیز نمی‌تواند به‌عنوان یک راه‌حل‌رهایی‌بخش از بن‌بست کنونی مطرح شود. ما معتقد به گرفتن آرایش تشکیلاتی جاف‌تر و تجربی‌تری هستیم.

در قسمت‌های بعدی که به مواضع و دیدگاه‌های سیاسی - تئوریک و سهم وزن آن در روند متحدشدن پرداخته‌ایم، مطالب بیشتری در این مورد گفته خواهد شد. در این جا فقط این جنبه از بحث را مطرح می‌کنیم که به شکل‌گیری ساختار اتحاد مربوط می‌شود. مطلب از این قرار است که مواضع تئوریک - سیاسی، سنت‌های مبارزاتی و سبک‌کاری تشکل‌های عضو، طی دهه‌ها، جاف‌تر و از همان ابتدای مباحثه، نیز این تفاوت‌ها به رسمیت شناخته شده است. هم‌اکنون نیز مقوله اختلافات به‌عنوان یک واقعیت سرسخت و غیرقابل چشم‌پوشی در برابر مقوله اشتراکات، یک عدم توازن، تنگنا و ناکارآمدی و سردرگمی در سازمان‌دهی بحث‌ها و اتخاذ تصمیم‌ها و تعیین اولویت‌ها را ایجاد کرده است.

به نظر ما «مبارزه‌ی ایدئولوژیک» بایستی علنی و در سطح جنبش باشد. اگر هم مباحث پالتاکی انجام می‌شود، صرفاً به‌منظور تعیین جهت‌گیری تا و تثبیت آن‌ها بایستی برگزار شود. مضافاً این‌که این مباحث پالتاکی می‌تواند به‌عنوان پیش‌زمینه، گفت‌وگو دست‌وپنجه نرم کردن همگانی با مسائل و رویدادهای جاری است که بایستی بتواند ارگان‌های ذی‌ربط را در وظایف و تکالیف محوله توانا و فعال سازد.

بنابراین برای پاسخ‌گویی به جنبش، بایستی مکانیزم و سیستمی از تصمیم‌گیری‌ها را مشخص و تعریف کرد. از این رو فکر می‌کنیم که در لحظه‌ی کنونی تدوین پیش‌نویس اساسنامه یکی از مهم‌ترین اسناد کاری برای فعالیت‌های آینده است. در جای خود ما به منشور سیاسی معتقدیم و آن را مهم‌ترین سند برنامه‌ای جمع‌تلقی می‌کنیم؛ اما بیش از آن باید شکل سازمانی پیش‌برد و به‌کارگیری این منشور را مشخص و جایگاه آن را در فعالیت‌های بیرونی مشخص و تعریف نماییم.

شکل سازمانی پیش‌روی از سه حالت خارج نیست که در نهایت به دوزیعت تقلیل می‌یابد:

یا ادغام یک یا چند تشکل در حزب و سازمان دیگر است. نوعی وحدت حزبی است که همه با آن آشنا هستیم و در جنبش چپ ما بی‌سابقه نیست. این یک آلترناتیو است؛ اما در حال حاضر حداقل از نقطه‌نظر اکثر اعضای این جمع موضوعیت ندارد و نفس شروع پروسه‌ی اتحاد عمل، پی‌جویی و پی‌گیری روند دیگری را مطمح نظر قرار داده است؛ هرچند به‌طور کلی نفی نمی‌شود.

یا وحدت حزبی از طریق ادغام کلیه و یا اکثریت این احزاب و سازمان‌ها و نهادهاست که آن نیز نوعی وحدت حزبی برای ایجاد یک حزب مستقل دیگر و انحلال هر از این تشکل‌ها در حزب جدید است. این دیدگاه به‌ویژه در نزد جریان‌اتی که به حزب واحد طبقه کارگر می‌اندیشند وجود دارد. اگر در این جمع به امکان وحدت حزبی به این صورت فکر کنیم بیشتر شاید در میان نهادها امکان ایجاد یک حزب مستقل وجود داشته باشد که در حال حاضر از موضوع بحث ما بیرون است.

دو صورت وحدت عملاً در یک مقوله قرار می‌گیرند و آن، شکل مرسوم و مأنوس حزبی و سازمانی با کارکردها و ارگان‌های مألوف خودش است. همه‌ی بحث‌های تاکتونی و نیز پایداری سازمان‌ها و احزاب فعلی در چارچوب‌های

تشکیلاتی، سیاسی و تئوریک خود با حداقل تغییرات، در طی سال‌های بسیار، بیان‌گر این حقیقت است که با گفتمان موجود و شرایط حاکم بر شکل‌ها، هیچ‌یک از دو صورت‌بندی و سامانه فوق احتمال وقوع ندارد؛ هرچند از لحاظ عقلی امری غیرممکن و ممتنع نیست. پیشینه و مختصات حاکم در هریک از این شکل‌ها، فعلاً این هدف را از دسترس و دستور کار این جمع خارج می‌سازد و از ابتدا نیز خارج بوده است.

پس جا دارد پرسش صدر مقاله را تکرار کنیم که «اتحاد عمل» به کجا می‌رود؟ درواقع اگر این جمع نتواند بر مسائل و مشکلات سازمانی خود غلبه کند - که آن نیز تا حدود زیادی محصول اختلافات مهم سیاسی و تئوریک است - به‌جای دوری نمی‌تواند برود. سطح پرواز و دامنه‌ی عملیاتش، به‌تقریب و کماکان محدود، نارسا و بی‌هویت باقی خواهد ماند. بنابراین تدبیر کردن در حل این مشکل در این مرحله از مباحثات، اهمیت اساسی دارد.

به نظر ما راه دومی وجود دارد که در صورت تلاش جمعی می‌تواند راه برون‌رفت از محدودیت‌های موجود باشد، هرچند ممکن است با خود مسائل و مشکلات تازه‌ای را ایجاد کند که به نوبه خود بایستی به حل آن‌ها پرداخت. این راه عبارت است از ایجاد یک جبهه‌ی سیاسی است که با حفظ و پایداری شکل‌های موجود، به ایجاد یک تشکیلات عالی‌تر و تأمین یک هژمون‌یسم ثانوی منجر شود. جمع موجود اگر می‌خواهد از نافرجامی کارهای خود پیش‌گیری کند، راهی جز این ندارد و این درواقع راهی است که کل جنبش‌های کارگری، انقلابی و رادیکال، هنگامی که پای در عرصه‌ی آزمون قدرت می‌گذارند عمدتاً، به‌نوعی دنبال کرده‌اند و یا دنبال خواهند کرد.

طبیعی است که اتحاد جبهه‌ای، الزامات، پیش‌شرط‌ها و تعهدات خود را می‌طلبد. این مسائل برای جنبش چپ، کمونیستی و کارگری بیگانه نیست و می‌توان به فراوانی از سنت‌های پیشین و تجربه‌شده در سطح جهان، بهره برد.

یک نظر فرعی و پیشنهادی برای رفع رکودها و وقفه‌ها وجود دارد. نظری هست که می‌گوید برای این که بتوانیم رکود و تنگنایی را که ناشی از عدم توافق روی مفاد و

مضمون یک اعلامیه یا بیانیه مشخص به وجود می‌آید، از میان برداریم، می‌توانیم تصمیم بگیریم که هر کس موافق متن است امضای خود را پای اعلامیه بگذارد و مخالفان می‌توانند درخواست کنند که از درج نام آن‌ها در پای اعلامیه و بیانیه خودداری شود.

به نظر ما این روش اصولی نیست. با این روش، ما علناً و عملاً بیش از آن که بر نقاط مشترک خود اتکا کرده باشیم، اختلافاتمان را در سطح جنبش علنی و رسمی کرده و نقطه‌گذاری کرده‌ایم. در این صورت عملاً اراده مشترک جمع را برای یک اتحاد عمل و همکاری، در همین حدی که وجود دارد، با هر اعلامیه و بیانیه و اکیسونی، رو به بیرون، نسخ می‌کنیم. با این کار، علاوه بر آن که امکان برخورد مشخص و انتقادی را از سایر نیروهای درون جنبش کارگری و کمونیستی زایل می‌کنیم، اندک اعتباری را که نشست مشترک در اذهان عمومی ایجاد کرده از میان برمی‌داریم. در واقع هر اعلامیه تازه، صفت‌بندی تازه‌ای را در سطح جنبش علنی و مطرح می‌کند که در این حالت زیان آن از سودش بیشتر است.

به نظر ما، در تقسیم کار آینده، یک کمیسیون سیاسی، مسئول تنظیم و تدوین این بیانیه‌ها و اعلامیه‌ها برای یک دوره سه ماهه و یا بیشتر باشد. متن نهایی در میان آن‌ها بایستی با اکثریت دوسوم تهیه شود. همین متن در شورای نمایندگان در صورت احراز اکثریت مطلق - نصف به علاوه یک - بی‌هیچ اصلاحی می‌تواند انتشار یابد. در این صورت تکرار نام‌های تشکل‌ها از پای اعلامیه‌ها در صورت تأمین چنین روش کاری، می‌تواند برداشته شود و صرفاً با نام شورای نمایندگان بیرون داده شود.

منطقاً هرگونه تفاوت و تمایز احتمالی میان موضوع و طرز تدوین و زبان این شورا و هریک از اعضا طبیعی است و اعضا در ارگان‌های اختصاصی خود مجاز هستند از مواضع ویژه خویش دفاع و به‌طور معمول تبلیغ و ترویج نمایند. هرچند بر

این باوریم که این تفاوت‌ها، نایستی در تعهدات و الزاماتی که بر عهده‌ی هریک از اعضا گذارده شده، کوتاهی و قصوری ایجاد نماید.

طبعاً با پیشرفت کار به این شیوه که خود یک سبک‌کار تازه‌ای در مجموعه جنبش چپ است، مکانیزم اقناع و درستی مواضع، شیوه انعکاس بهتر و صحیح‌تر نظرات اکثریت جمع، در کار کمیسیون سیاسی، تأمین گردیده و تثبیت می‌گردد.

همین روش در کمیسیون دیگری که بایستی به مسائل عملی و تدارکات و اکسیون و سمینار و غیره بپردازد، نیز می‌تواند جریان یابد و از ترتیبات تصمیم‌گیری فوق پیروی نماید.

رای‌گیری و اتکا به درصدها، یعنی ارجاع منظم به نظر جمع، مبنای تصمیم‌گیری است. این یک روش بسیار متعارف و طبیعی است و پرهیز از آن، نتیجه‌ای جز رکود و بی‌عملی در بر ندارد. توافق مطلق روی تصمیمات، اعم از اعلامیه‌ها، بیانیه‌ها، اکسیون‌ها و غیره، روشی آرمانی و ذهنی است و کاملاً برخلاف روندهای سیاسی درون جامعه، طبقه و یا هر شکل سیاسی انقلابی و رادیکال است. در صورت اجرا و معمول کردن این شیوه و سبک‌کاری است که جمع، از اتهام و شائبه‌ی مخرج مشترک گیری از نظرات و مواضع مبرا می‌شود؛ و اراده‌ی اکثریت، تأمین و اجرایی می‌گردد. نتیجه بلاواسطه این روش از جمله این نیز هست که از صدور بیانیه‌های مشتعل بر کلی‌گویی، تکرار مکررات و معدل‌گیری‌های خنثی و بی‌هویت، خودداری می‌شود. جمع هویت سیاسی می‌یابد و به‌طور نسبی سایه خود را به روی جنبش چپ و کارگری می‌افکند.

۳ - منشور سیاسی، پلاتفرم، بیانیه سیاسی و غیره

درباره منشور سیاسی، در این جا فقط به مهم‌ترین نکاتی که به نظر ما در مرحله کنونی بایستی مورد توجه قرار داد، اشاره می‌کنیم.

نکته اول، این است که منشور سیاسی، یک سیاست طبقاتی و لذا یک چشم‌انداز استراتژیک را ترسیم می‌کند و بنابراین بایستی مهم‌ترین و پایه‌ای‌ترین ملزومات

چشم‌انداز و آلترناتیو سوسیالیستی و کارگری آورده شود. اتحاد طبقاتی پرولتاریا و پایه‌ریزی تشکیلات سیاسی و نیز سازمان‌یابی ضروری کارگران از مضمون‌های مهم ای محور می‌باشد.

نکته دوم، استراتژی انقلابی برای تحقق و دستیابی به این آلترناتیو، موانع پیش رو شکل رژیم سیاسی آینده به‌دقت اعلام گردد. به‌طور مشخص سرنگونی رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی و جایگزین کردن دولت شورایی کارگران و زحمتکشان، به‌جای آن، اساس این استراتژی می‌باشد.

نکته سوم، مصاف‌های طبقاتی و عرصه‌های گسترده‌ی مبارزه در جنبش کارگری است که بر مهم‌ترین هدف‌های مطالباتی در لحظه‌ی کنونی تأکید می‌ورزد؛ بنابراین در منشور سیاسی، مطالبات اخص جنبش کارگری بایستی اعلام گردد و ربط و پیوستگی این مطالبات با استراتژی انقلابی و آلترناتیو سوسیالیستی تشریح گردد. این امر فعالین جنبش را توانا می‌سازد که در عرصه‌های مختلف مبارزاتی به تبلیغ و ترویج بپردازند.

نکته چهارم، شمول جنبش‌های اجتماعی در روند پیش روی جنبش کارگری و سوسیالیستی و شرایط و ملزومات تأمین هژمونیسم طبقاتی است. بایستی در این جا مضمون و جوهره واقعی این جنبش‌ها، اهمیت و نقش و جایگاه آن‌ها در افزایش پتانسیل جنبش انقلابی و مطالبات دموکراتیک جنبش‌ها و ربط و پیوستگی این مبارزات و مطالبات به آلترناتیو کارگری و سوسیالیستی، تشریح، تبیین و اعلام گردد. اهمیت جبهه سیاسی گسترده انقلابی زحمتکشان در مقابل دستگاه بورژوازی و کلیه نیروهای ارتجاعی دیگر در همین بخش مشخص می‌گردد.

نکته پنجم، رویکرد انترناسیونالیستی به جبهه‌های نبرد طبقاتی در منطقه و جهان است. این جبهه‌ها بایستی شناسایی، تعریف و تحلیل گردند و امکان همبستگی طبقاتی در ورای مرزها و در عرصه‌ی کشاکش‌های طبقاتی در کشورهای دیگر اعلام گردد.



نکته ششم و ...

روشن است که برای دستیابی به این منشور، بایستی به یک مبارزه‌ی اصولی، رفیقانه، علنی و رو به جنبش، وحدت‌بخش و دایمی در کلیه عرصه‌های تئوریک، سیاسی و تشکیلاتی دست زد؛ در داخل و خارج جمع کنونی و نیز در داخل و خارج تشکل‌های عضو پروسه و بنابراین در کل عرصه جنبش کارگری و کمونیستی. دامنه این پلمیک قطعاً بایستی محدود به خارج کشور نبوده و حتی‌الامکان کنش‌گران، فعالان و پیش‌روان جنبش کارگری و سوسیالیستی در داخل کشور را نیز در بر گیرد. کاری که تاکنون به‌هیچ‌روی انجام نگرفته و ما در ابتدای مقاله، به جنبه‌هایی از این کوتاه دستی و فقر و انفعال اشاره کردیم.

در این زمینه نقش افراد مستقل، محافل و نهادهای کارگری، انقلابی و پیشرو در داخل ایران و خارج کشور، بایستی در نظر گرفته شود و تلاش گردد که امکانات لازم، ارتباطات ضروری و موقعیت‌های موجود را برای این مداخله‌گری و اشتراک‌مسابی، فراهم آورد.

ما عقیده داریم نکاتی که در این نوشته به اختصار و فشرده‌گی بسیار، اما سرراست و آشکارا بیان گردید، کاملاً در ظرفیت و توان جنبش کارگری و کمونیستی ما و نیز در حد و اندازه‌ی جنبش اجتماعی و دموکراتیک مردم تحت ستم ایران بوده و هیچ جنبه‌ای از آن، خارج از توان و دسترسی آنان نیست. ما همه‌ی رفقا و هواخواهان و فعالان جنبش کارگری و مبارزان راه آزادی و برابری را به برخورد فعال به این چشم‌انداز فرا می‌خوانیم.

۴. اشتراکات و اختلافات چه جایگاهی دارند؟

دو نکته هشداردهنده را لازم می‌بینیم که در ابتدای این بحث خاطر نشان کنیم. نکته اول. به عقیده ما تأکید یک‌جانبه و مطلق بر روی اشتراکات و در نظر نگرفتن تحولی که این اشتراکات مفروض، در حین مباحثات داخلی و بیرونی و اتحاد عمل‌ها و همکاری‌های گوناگون و به‌طور کلی روندهای تئوریک و پراتیک که جمع کنونی آن را

تجربه کرده و نیز در آینده تجربه خواهد کرد، با آن‌ها مواجه خواهد شد، اصولی نیست. این امر به ایستایی نظریه و تاکتیک می‌انجامد و از رشد و تحولی که در مواجهه با تجربه‌های تازه در بیرون و داخل رخ می‌دهد، غافل است. اشتراکات - به هر میزانی که تشکل‌های عضو آن را مفروض گرفته‌اند - پایه و قدم‌های اولیه این جمع را تشکیل داده است. این اشتراکات اما ثابت و سخت نبوده و در پیشرفت کارها تغییر می‌پذیرند. این امر از آن جا اهمیت خود را نشان می‌دهد که نظرات و ایده‌هایی که در این روند ارائه می‌گردند، باید بتوانند در فضای سیاسی و حرکت انتقادی کمونیست‌ها نقشی را ایفا کرده و در پیشرفت مواضع و دیدگاه‌های جاری در جنبش کارگری و کمونیستی ما در حد امکان، تأثیر بگذارند. این امر البته در صورتی امکان بروز می‌یابد که امر مداخله رهبران و پیش‌روان جنبش کارگری و تشکل‌های سیاسی چپ، توسط جمع پذیرفته شده و امکانات و مکانیزم‌های لازم برای این مداخله را در اختیار جنبش قرار دهند. پیش‌شرط این امکان، علنی کردن مباحثات مربوطه در داخل جمع و انتقال این مباحث به صورت کتبی و گفتاری، در ارگان‌های سراسری و رسمی است.

نکته دوم. از سوی دیگر، اگر اختلافات را نیز مورد ملاحظه قرار دهیم، به همان ممیزه‌ها و فاکتورهایی که درباره‌ی اشتراکات آمد، مواجه می‌شویم؛ یعنی این اختلافات آغازین که رسمیت و قبول آن‌ها از همان ابتدا به‌عنوان یک پایه و اصل پذیرفته شده، نمی‌تواند از یک عمق وزنه ثابت و تغییر نیافتنی برخوردار باشد. تحولات و رویدادها، یکی پس از دیگری و به‌صورت روزانه رخ می‌دهند و مصاف ما با آن‌ها اجتناب‌ناپذیر است. هر رویداد تازه در کشور و در منطقه و در سطح جهانی، برخورد ویژه خود را طلب می‌کند. نه اشتراکات و نه اختلافات، مرزبندی و تحلیل‌های ما را درباره‌ی این رویدادها، ضمانت نمی‌کند و از ثبات فراوانی برخوردار نیست.

از این روی و به‌طور کلی، نگرش آرمانی و آیین‌پرستانه به مواضع سازمانی – که در سامانه‌ی اشتراکات و اختلافات رسمی، مفروض گرفته شده‌اند – به‌هیچ‌روی نمی‌تواند پویایی واقع‌بینی و صحت تاکتیکی سازمان و حزب کمونیستی و کارگری را در قبال پیش‌آمدهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و غیره، تضمین نماید. از این رو، بایستی پویایی نقد و تحلیل را در اتحاد پیش رو، از نزدیک و به‌طور جدی مورد توجه قرار داد. در عین حال، در این مرحله از وظایف و تکالیفی که در پیش رو داریم، بایستی بپذیریم که به‌طور متعارف، ما بر روی اشتراکات بحثی نداریم. آن‌ها مسائلی هستند که طرح گردیده، مورد بحث قرار گرفته و به نظرات مشترک نائل آمده‌ایم. بر اساس این اشتراکات – که پرنسب‌های ما را در این لحظه تشکیل می‌دهند – به تحلیل مسائل تازه و اخذ تاکتیک‌های نوین می‌پردازیم و به اصطلاح، این اشتراکات را در عمل آزمون می‌نماییم. پروسه‌ای که طی می‌شود، همین است و پیچیدگی چندانی ندارد. با کاربرد این مواضع نظری، در تحلیل مسائل نوین، درک و فهم خود و قدرت و انسجام این پرنسب‌ها را می‌آزماییم و غیره.

آنچه به عرصه‌ی پلمیکی ما مربوط می‌شود اساساً به مسائل مورد اختلاف مربوط می‌گردد. بحث درباره این نکات و موضوعات است که به گسترش احتمالی اشتراکات ما می‌انجامد؛ و یا برخی از جوانب و محورهای این اشتراکات را مورد سؤال و چالش قرار می‌دهد.

همه‌ی مسائل مورد اختلاف از اهمیت یکسانی برخوردار نیستند. برخی در جلوی ما قرار دارند و طرح و حل آن‌ها، در اقدامات عملی پیش رو یا تجزیه و تحلیل رویدادهای تازه، از اهمیت روز و آنی برخوردار می‌شوند. برخی دیگر از چنین اولویت و فوریتی برخوردار نیستند و بحث درباره‌ی آن‌ها، حاشیه‌ای است و نمی‌بایستی در دستور کار قرار گیرند.

بنابراین ما عقیده داریم که مواضع و نقطه‌نظرات مشترک سیاسی ما بایستی آشکارا و به‌طور مستند – یعنی مکتوب – تدوین و اعلام گردند. این مواضع مشترک در هر

مرحله و دوره زمانی، خطوط استراتژیک و تاکتیکی ما را معین و مشخص می‌سازند. این مواضع چارچوب منشور سیاسی ما را شکل می‌دهند و تدوین آن، شرط اساسی و پیش‌زمینه‌ی اتحاد عمل و گام گذاردن در اتخاذ ساختارهای تشکیلاتی کارآمد و مناسب در عرصه‌ی جدال سیاسی است.

منشور سیاسی، از نقطه‌نظر اشتراکات و اختلافات، مانند هر سند سیاسی و هر مجموعه از نقطه‌نظرات و برنامه‌های تشکیلاتی یک جمع پویا و زنده و متنوع، لایتغیر و دائمی نیست. هم چنان‌که اشاره شد، این نقطه‌نظرات، می‌توانند و باید در مصاف‌های سیاسی پیش رو، به آزمون کشیده شوند. در عمل و در جریان استنتاج و جمع‌بندی از عمل سیاسی، می‌توانیم به اصلاح و تکمیل و تکامل و انسجام بیشتر این منشور اقدام نماییم.

۴ اوت ۲۰۱۵ - ۱۳ مرداد ۱۳۹۴

بیانیه «کانون اندیشه کپنهاگ» درباره اوضاع کنونی و تکالیف پیش رو

در شرایط متحول جهان امروز، تحرکات و صف‌بندی‌های تازه‌ای در جغرافیای سیاسی دنیا مشاهده می‌گردد. علیرغم پیچیدگی‌ها و عدم شفافیت مواضع، امواج سراسری مدیا و تریبون‌های بورژوازی، تغییرات سریع در یارگیری‌ها و اردوکنشی‌های متعارض و متفاوت، سمت‌گیری‌های عوام‌فریبانه و ریاکارانه‌ی قدرت‌های امپریالیستی و حکومت‌گران منطقه‌ای و بومی - به‌ویژه در اوضاع بسیار آشفتنه و ناگوار خاورمیانه و ظهور پدیده‌هایی چون طالبان، القاعده و داعش و امثالهم - خطوط کلی این صف‌بندی‌ها آشکار است:

شکاف‌های طبقاتی، فاصله‌ی میان غنی و فقیر و در یک چشم‌انداز وسیع تضاد و نابرابری میان کارگران و زحمت‌کشان و اکثریت توده‌های مزد و حقوق‌بگیر و بیکار از یک طرف در مقابل سرمایه‌داران و غارتگران دسترنج توده‌ها و در یک کلام میان اردوی کار و سرمایه، بیش از هر دوره‌ای افزونی یافته است.

افزون بر این نابرابری‌ها و تداوم نظام بهره‌کشی سرمایه‌داری، موج‌های فزاینده ارتجاعی که از دهه‌ی هفتاد میلادی به این سو سر بلند کرده و برآمد رژیم اسلامی در ایران از اولین طلایه‌داران آن بوده است، در پوشش مذهب و انواع فرقه‌های دینی، ملیت‌پرستی و قوم‌گرایی، برتری‌طلبی‌های نژادی و جنسی و برده‌داری نوین و غیره، محملی برای جنایت‌بارترین و افراطی‌ترین دسته‌ها، رژیم‌ها و قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی گردیده است. توحش اسلامی و انواع دسته‌ها مسلح و راهزن که در پوشش دین و مذهب به آدم‌کشی و راهزنی مشغول‌اند، نمونه و گواهی بر شدت انحطاط و گندیدگی نظام سرمایه‌داری در دوره انحصارات است.

از سوی دیگر، در اردوی کارگران و زحمتکشان و توده‌های تحت ستم سرمایه‌داری، امپریالیسم و نظام‌های کهن و ارتجاعی، علیرغم مبارزات و اعتراضات و فداکاری‌های فراوان، در غیاب آترناتیو چشم‌انداز و رهبری انقلابی و رهایی‌بخش و

سوسیالیستی، چشم‌انداز دگرگونی ریشه‌ای و رادیکال، هم‌چنان تیره و تار و ناروشن است. به خلاصه‌ترین عبارت می‌توان گفت که دولت‌های بورژوازی به نهایت درجه به راست چرخیده‌اند؛ بی‌آنکه کارگران و توده‌های تحت استثمار در عرصه مبارزاتی، به چپ چرخیده باشند.

این واقعیت‌های ناگوار و جان‌فرسا، وظایف گران‌بار تر و سخت‌تری را بر دوش نیروها، جنبش‌ها، تشکله‌ها و نهادهای انقلابی، رادیکال و سوسیالیست قرار داده است؛ که عبارت است از افزودن بر آتش مبارزه و اعتراض طبقاتی و توده‌ای علیه این نظم وارونه و ارتجاعی و شتاب بخشیدن بر روند شکل‌گیری افق‌رهایی و آزادی است. امر سازمان‌یابی و اتحاد طبقاتی و رادیکال، مدت‌هاست که به‌عنوان اصلی‌ترین و حیاتی‌ترین تکلیف انقلابیون، کمونیست‌ها و نیروهای رادیکال و مترقی، جلوی ما خودنمایی می‌کند.

ما، اعضای «کانون اندیشه کپنهاگ» که همواره خود را به‌عنوان جزئی از خانواده بزرگ چپ و سوسیالیست ایران، دانسته‌ایم و کارنامه بیش از دو سال فعالیت جمعی ما، گواه آشکاری بر این جهت‌گیری است؛ پس از ارزیابی از فعالیت‌های پیشین و تکالیف پیش‌رو، امکانات و محدودیت‌ها و با جمع‌بندی تجربه‌های پیشین و نیز بررسی آلترناتیوهای پیش‌رو، تصمیم گرفتیم به‌طور رسمی و علنی، فعالیت‌های خود را در عرصه‌های پراتیکی مختلف، همراه و هم‌گام با سایر نیروهای چپ و رادیکال که در چارچوب «شورای نمایندگان احزاب، سازمان‌ها و نهادهای چپ و کمونیست» در دوساله اخیر همکاری‌ها و اتحاد عمل‌های ثمربخشی را به عمل آورده‌اند، ما نیز به این گرایش و روند متحد‌کننده و متشکل‌پیوسته و حتی‌الامکان در همه‌ی فراخوان‌ها، برنامه‌ها و تصمیمات این جمع شرکت فعال نماییم. وظیفه‌ای که در گذشته جداجا و به‌طور انفرادی انجام داده بودیم، اینک مصمم هستیم که متشکل و هماهنگ و رسمی ادامه دهیم؛ و در

بیانیه «کانون اندیشه کپنهاگ» در باره اوضاع کنونی... ۱۹۹

کنار سایر رفقا و فعالان عرصه‌ی اعتراض و مبارزه، هم دوش توده‌های کارگر و زحمتکش، در هر جایی که مقدر باشد، تلاش نماییم.

از همین رو، به‌عنوان اولین گام، در پاسخ به فراخوان اخیر شورا در خصوص برگزاری کارزار دفاع از کارگران زندانی و زندانیان سیاسی، ما نیز فعالانه در این کارزار شرکت کرده و به مراسمی که به همین منظور از سوی چند جریان سیاسی دیگر متشکل در شورا، در کپنهاگ برگزار می‌گردد، می‌پیوندیم.

از تمامی نیروها و نهادهای چپ، انقلابی و رادیکال دعوت می‌کنیم به این حرکت اعتراضی و سراسری پیوسته و یک‌صدا و متحدانه خواهان آزادی کلیه زندانیان سیاسی، عقیدتی و فعالان جنبش کارگری شویم.

کارگر زندانی، زندانی سیاسی آزاد باید گردد

سرنگون باد رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی

زنده‌باد آزادی، زنده‌باد سوسیالیسم

کانون اندیشه کپنهاگ

۲۳ می ۲۰۱۵





## ارزیابی از گذشته و چشم‌انداز آینده

۱

چپ رادیکال، به تقریب از مقطعی که با تحرکات سازمان فدایی آغاز می‌گردد و هم‌زمان در تشکل‌ها و گرایش‌های دیگری در داخل و بیشتر در خارج تداوم می‌یابد و مستقل از مشی مسلحانه است، یعنی از انتهای دهه چهل (ابتدای دهه شصت میلادی) به اندازه‌ای که بتوان آن را انقلابی، رادیکال و پیکارجو به حساب آورد، واجد ظرفیت، سمت‌گیری و عمل تغییردهنده و اراده‌گرایانه بوده است.

این حقیقت البته به این یا آن گرایش که با فهم و درکی که در تجربیات انقلابی و استنتاج‌های نظری این سوی انقلاب ۵۷، کلیت همین چپ، به دست آورده است و با انحرافات و درک‌های گوناگون غیرمارکسیستی و غیر کارگری عجین بوده است، مربوط نمی‌شود. در پرتو این فرایندهای نوین نظری و پراتیکی، روشن است که ما با اشراف بیشتر و چشم‌انداز گسترده‌تری، می‌توانیم به پشت سر خود بنگریم و ضعف‌ها، انحرافات و ناکارآمدی‌ها و نارسایی‌های سیاسی، ایدئولوژیک و تشکیلاتی و سبک‌کاری خود را مورد نقد و بررسی و چالش قرار دهیم؛ یعنی منطقی‌تر هستیم – یا باید قادر باشیم – که نقدی همه‌جانبه‌تر، شفاف‌تر و متکی بر تجربه‌های پراتیکی و انباشت‌های نظری متفاوتی که محصول بلافصل اعتلای سطح مبارزه طبقاتی، افت‌وخیزها و درس‌آموزی‌های الزامی از این چالش‌ها و مبارزات است، به دست دهیم.

این که این فرایند چگونه طی گردیده و در طی آن، نظرگاه‌ها و سبک‌کار و درک سازمانی و سمت‌گیری سیاسی – ایدئولوژیک پیشین، چگونه تحول یافته و چه دگرگونی‌هایی را در چارچوبه‌های ظاهراً بسته و پایدار سازمان‌های «پیشین» ایجاد کرده و لذا، چپ رادیکال فعلی را به‌طور کلی از چپ نوپای انتهای دهه‌ی چهل، متمایز و مستقل ساخته، برای بخش‌های مختلف و بسیار متنوع این چپ، بسیار گوناگون، سخت و دشوار و در مواردی با دردها و آسیب‌های و حتی نابودی ویرانی همیشگی

بخش نسبتاً مهمی از آن همراه بوده است. کافی است به پیامدهای انشعاب راست روانه و ضدانقلابی در سازمان فدایی، تلاشی و نابودی سازمان پیکار و رزمندگان و تقریباً کلیت گرایش‌های موسوم به خط سه و به انتها رسیدن - یا ختم فعالیت - سازمان وحدت کمونیستی و حاشیه‌ای شدن مطلق جریانات مائوئیستی و غیره و حاشیه‌ای شدن نسبی بقیه جریانات مدعی حزبیت و رهبری و هژمونیسیم در چپ کنونی ملاحظه کنیم.

مستقل از این گونه‌گونی و تفاوت در فرایند برشمرده، آنچه می‌توانیم به‌عنوان یک استنتاج کلی، تئوریک و رادیکال از این تحولات به‌پیش کشیم به‌قرار زیر است:

اول این که همواره بایستی عوامل عینی و ذهنی هر جنبش اجتماعی و انقلابی و یا غیرانقلابی را به‌طور واقعی و ابژکتیو، مورد شناسایی، تشخیص و تعریف قرار داد و ارتباط و پیوستگی کم‌وبیش هم‌بسته و پایدار - اما نه مطلق و بلا تغییر - این دو عامل را دقیقاً زیر نظر گرفت و فاکت تا را نه به‌طور دست‌چین‌شده و دل‌خواهی و ذهنی، بلکه بر اساس حقایق واقعیت‌های اساسی، عمیق و پایدار، مبنای قضاوت و استنتاج قرار داد.

دوم این که اگر تنها انقلاب سوسیالیستی قادر است جامعه طبقاتی را به سمت شکستن مرزها و چارچوب‌های ارتجاعی بورژوازی، هدایت و به‌پیش برد و در این صورت هژمونیسیم کارگری و سوسیالیستی لازمه‌ی این فراروی و رادیکالیسم است، با این واقعیت که هر انقلاب سیاسی که در گوشه و کنار کشورهای پیرامونی، درحال توسعه و تحت سلطه سرمایه و امپریالیسم و ارتجاع رخ می‌دهد، هم ماهیت سوسیالیستی دارد، بسیار متفاوت است. این دسته از انقلاب‌ها را فقط بایستی در راستای جایگاه، هدف‌ها و آرمان‌ها و نوع و ماهیت رهبری و شرایط ذهنی و عینی شرکت‌کنندگان در آن را مورد بررسی قرار داد و دلایل پیروزی یا شکست آن‌ها را متناسب با این شاخصه‌ها افشا و آشکار کرد. هرگونه حکمی که

این دو نوع انقلاب را با یکدیگر آمیخته و یا دارای مضمون واحدی برای آن‌ها قائل باشد و جنبش‌های «انقلابی» اخیر را صرفاً با این نقیصه که فاقد رهبری کارگری و کمونیستی می‌داند، مشمول شکست و توقف ارزیابی می‌نماید، نگاهی تقلیل‌گرایانه، ذهنی، صوری و فرمیستی به انقلاب است و قادر نیست این جنبش‌ها را به‌طور ریشه‌ای واقعی مورد فهم و شناخت و لذا تحت نقد قرار دهد.

سوم این که پیروزی یا شکست یک جنبش، یک انقلاب، یک نظریه و یک ایدئولوژی، نباید فقط در چارچوبِ ایجابی، ذاتی و جوهری خود این مقوله‌ها و پدیده‌ها و رویدادها مورد بررسی و نقد قرار گیرد. تجربه‌ای که با شکست مواجه گردیده، نه صرفاً در ذات آن تجربه، نطفه شکست وجود داشته است. بر همین قرار، تجربه‌ای که با پیروزی قرین می‌گردد نیز به‌هیچ‌روی به معنای حقانیت ذاتی و ایجابی آن نیست. نه شکست و نه پیروزی، به‌خودی‌خود چیزی را برای ما آشکار نمی‌سازد؛ اگر صرفاً آن را به‌طور دیالکتیکی، یعنی در ربط با مجموعه نیروهای طبقاتی و خصوصیات و شرایط عینی و ذهنی حاکم بر آنان در آن لحظه تاریخی مورد بررسی قرار ندهیم. شکست یک جنبش، نظریه، طبقه، حزب و رهبری در تحلیل نهایی فقط آشکار می‌سازد - و این مهم‌ترین درسی است که می‌توانیم از تجربه شکست‌ها بیاموزیم - که شرایط مادی برای پیروزی وجود نداشته و یا اندک بوده است. شرایط مادی - منتجه و برآیند نهایی همان عوامل عینی و ذهنی - برای تحقق پیش‌روی و پیروزی وجود نداشته و یا خام و نارس بوده است.

از سوی دیگر و در نقطه مقابل، پیروزی دشمن، فقط این را آشکار می‌سازد که شرایط به‌طور موفقیت‌آمیزی مورد استفاده قرار گرفته و به غلبه و سلطه آن بر آن لحظه و موقعیت تاریخی منجر گردیده است.

چهارم، مستقیماً از استنتاج فوق حاصل می‌شود. هر شکستی، حداقل برای یک دوره زمانی نسبتاً طولانی، شکست‌های دیگری را به دنبال می‌آورد و یا به‌طور کلی اعتبار و جایگاه وزنه‌ی حاملان و عاملان این شکست را از ورطه‌ی زورآزمایی و آزمون

مجدد، محو در سراسیمه نابودی حتی برای همیشه قرار می‌دهد. این سرنوشت تا آن جایی که به ساحت نظری و ایدئولوژیک مربوط می‌گردد، به هیچ‌روی دال بر عدم حقانیت این نظریه، ایدئولوژی، حزب و طبقه نیست.

از سوی دیگر، پیروزی برای پیروزمندان، با خود اعتبار و هژمونیکسم و جاذبه ایدئولوژیک و سیاسی و نظری می‌آورد و به‌طور گسترده ولی سطحی و حتی زودگذر، به خود حقانیت و مشروعیت می‌بخشد و به‌عنوان یک تجربه پیروزمندانه، مورد تقلید و سرمشق و پیروی در جاهای دیگر می‌شود؛ به میزان زیاد و کم.

این فرایندها، از آن جا ناشی می‌گردد که امور روبنایی و ایدئولوژیک در چنین موقعیت‌های تاریخی، نه بر اساس پایه‌های مادی و ساختاری و نتایجی که بعداً به‌طور واقعی محقق می‌گردد، بلکه صرفاً بر مبنای خود پیروزی سنجیده می‌شوند و اعتباربخشی می‌گردند. این که مارکسیسم به ما می‌آموزد که جنبش‌ها، احزاب و طبقات را نه بر مبنای سخنی که آنان خود درباره خویش می‌زنند و سلسله مدعیات آنان - یعنی اساساً مدعیات ایدئولوژیک - مورد سنجش و نقد قرار دهیم، بلکه آنچه را که در عمل و پراتیک واقعی - یعنی عمل اجتماعی - انجام می‌دهند، مبنای قضاوت خود قرار دهیم، بر همین قرار است. در رادیکالیسم توده‌ای و رویدادهایی که به سرنگونی نظام سلطنتی و پیدایی رژیم اسلامی در سال ۵۷ انجامید، صف‌آرایی نیروهای چپ به چه قرار بود؟

## ۲

می‌توان خطوط اساسی این تحولات را به صورت زیر خلاصه کرد:  
بخشی از رادیکالیسم توده‌ای که عمدتاً در میان دانشجویان، معلمان، دانش‌آموزان، زنان و به میزان کمتری در میان کارگران و عناصر میانی جامعه نمودار گردیده بود و خود را به‌صورت چپ - مارکسیستی و اسلامی - پدیدار ساخت، ابتدا در دو جریان اصلی جنبش چریکی دهه پنجاه، یعنی سازمان مجاهدین و سازمان فدایی، مستقر گردید و مأوا گرفت. این دو جریان که در آستانه انقلاب ۵۷ از لحاظ

سازمانی تقریباً به نقطه‌ی صفر رسیده بودند، با تحول و رویکرد انقلابی و سرنگونی طلب در میان توده‌ها، در این موقعیت استثنایی قرار گرفتند که به سرعت و بسیار فراتر از چارچوب‌های سازمانی و آمادگی سیاسی خود به جذب نیرو بپردازند.

مهم‌ترین علل پیدایش این موقعیت به اختصار چنین است:

افزایش شور انقلابی در میان بخش‌های تحتانی و میانی جامعه که در نهایت به حادثه‌ترین شکل، خود را در قیام بهمن ۵۷ نشان داد و به سرنگونی نظام سلطنتی منجر گردید، حاصل یک فرایند مشروعیت‌زدایی از رژیم پیشین، تراکم خواسته‌های صنفی، سیاسی و اجتماعی و پیدایش آلت‌رناتیو اسلامی و آمادگی نسبی ایدئولوژیک و شبه تشکیلاتی طبقه تجار و روحانیت و سیطره سریع مشروعه‌سازی و پولاریزم مذهبی در میان توده‌ها بود.

در این محدوده زمانی، عرصه مبارزات توده‌ای که در کشاکش‌های درون کارخانه‌ها، دانشگاه‌ها، مدارس و ادارات و بخش‌های دولتی و خصوصی جریان داشت، صحنه تا آن جا جریان به سرعت رشد‌یافته دسته‌ها مرتبط به روحانیت و شیعه‌گری و خمینی و سایر پیش‌قراولان روحانیت، پر نکرده بودند و برای دو جریان مجاهد و فدایی فضا و امکان تحرک وجود داشت، آنان نیز به شتاب پولاریزه گردیده و به‌طور عینی - یعنی خودبه‌خودی و بی‌آنکه ساختار تشکیلاتی از پیشی برای این سازمان‌یابی توده‌ای وجود داشته باشد - نیروهای زیادی را در اطراف خود جذب نمودند.

این امر در شرایطی صورت گرفت که در این محدوده، صحنه از رقیبانی که با یک تأخیر زمانی وارد گردیدند و بعداً در دو حرکت متوالی به نوبه خود تجدید آرایشی را در صفت‌بندی نیروهای چپ ایجاد کردند، خالی بود. منظور از این دو تحول عبارت‌اند از جریاناتی که بعداً و در مجموع «خط سه» و به میزان کمتر «خط چهار» و «خط پنج» را تشکیل دادند و پس از سرکوب دهه شصت تقریباً از عرصه بیرون رفتند و جای خود را عمدتاً به گرایش موسوم به «مارکسیسم انقلابی» دادند که در سال ۱۳۶۲ به تشکیل حزب کمونیست ایران انجامید.

در این فاصله‌ی زمانی، جریان مجاهدین کاملاً خود را از اردوگاه چپ جدا نموده و به یک جریان لیبرالی تبدیل گردیده بود؛ که بعداً و پس از سرخوردگی از رژیم اسلامی، وارد فاز ترور و بمب‌گذاری و مجدداً از لحاظ شکلی به دوره پیشین یعنی دهه چهل و پنجاه بازگشت نمود، اما با مضمون و محتوایی دیگر و در مقیاسی حجیم‌تر و به همان میزان پرتلفات‌تر.

گرایش فدایی، اگر از بخش‌ها و عناصری از آن که به جریان مارکسیسم انقلابی پیوستند، بگذریم کلاً در دو جریان اصلی اقلیت و اکثریت ادامه حیات دادند. اکثریت، خود را با جریان ضدانقلابی حاکم، هم سو نمود و از لحاظ ایدئولوژیک و نظری با رویزیونیسم حزب توده، اما با یک فاصله معین از این حزب که به حساب گری‌های رهبران آن مربوط می‌شد، خود را دمساز و نم نظر یافت. جریان اقلیت، کماکان در اردوگاه چپ رادیکال ماند و به‌طور نسبی با انقلابی‌گری و مارکسیسم تحول‌یافته‌تری نسبت به دوران پیشین، ادامه حیات داد.

سایر جریان‌ات سیاسی چپ که به تفاوت، سنت‌های پیشین موسوم به مشی سیاسی - توده‌ای و در مرزبندی با مشی چریکی، رویزیونیسم حزب توده و ستیز با حاکمیت می‌پرداختند و در صف اپوزیسیون رژیم اسلامی به مبارزه خود ادامه دادند، سنت انقلابی را حفظ کردند که هم چنان به‌عنوان بخشی از خانواده بزرگ چپ، در میان ما وجود دارند.

## ۳

در حال حاضر وضع به چه قرار است؟

بخش غالب گرایش‌های یادشده، به‌اضافه گرایش‌های چندگانه موسوم به کمونیسم کارگری، گرایش‌های تروتسکیستی، مائوئیستی، استالینیستی و غیره که مجموعاً چپ رادیکال کنونی را تشکیل می‌دهند، حوزه فعالیت خود را به خارج کشور انتقال داده و برای مدت‌ها پس از سرکوب دهه ۶۰ و تا این اواخر، از انجام کنش واکنش با رویدادها و تحولات در داخل ایران ناتوان بوده‌اند. بخشی از این

جدایی و حاشیه‌ای شدن به سرکوب انقلاب، عقب‌نشینی و رکود در جنبش توده‌ای و کارگری و پایان یافتن یک دوره معین انقلابی برمی‌گردد. تسلیم طلبی، ارتداد، سازش، دنباله‌روی، امیدواری کاذب، توهم و غیره در میان فعالین جنبش‌های کارگری و اجتماعی و به همان نسبت در میان فعالین سازمانی و حزبی، امری ناخواسته، معمول و متعارف بوده و در غالب جنبش‌های انقلابی که با شکست مواجه گردیده‌اند، این دوره انحطاطی بارز و معمول است. در بخش پیشین، ما تا اندازه‌ای به مبانی نظری این تحول پرداخته‌ایم و افزون بر این را در این جا ضروری نمی‌بینیم.

نشانه‌های حاشیه‌ای شدن و برکنار بودن از مبارزات و اعتراضات توده‌ای که از دهه هشتاد (آغاز ۲۰۰۰ میلادی به این سو) در میان کارگران، دانشجویان، معلمان و غیره شروع به آغاز کرده، بارز است. به چند تا از این نشانه‌ها اشاره می‌کنیم:

تا آن جا که به عمل سیاسی توده‌ها برمی‌گردد، کماکان عرصه‌های موسوم به انتخابات در رژیم اسلامی، منجر به اندازه‌ای از حرکت سیاسی در میان آنان می‌گردد. این حرکت به‌طور موقت، فضاهایی را برای افشاگری، بحث و جدل و مناظره کنترل شده و محدود در چارچوب‌های «حفظ نظام» در میان جناح‌های رقیب، پیش افتادن برخی گرایش‌های و صف‌بندی‌های ناپایدار و موسمی در میان توده‌ها می‌گردد. رویداد دوم خرداد ۱۳۷۶ و پدیده موسوم به اصلاح‌طلبی، منجر به یک فضای نسبتاً بازتر و کوتاه‌مدت یک ساله در عرصه افشاگری، نقد و گفتگو گردید و ارتجاع حاکم را تا اندازه‌ای به عقب راند؛ اما این گفتمان قانون‌گرا، با ضد حمله دستگاه قضایی وقت، با امربری و پادویی «قاضی مرتضوی» با شعار «قانون علیه قانون»، به سرعت خاتمه یافت. همین رویداد به شکل رسوایی انتخابات ۱۳۸۸ به شکلی دیگر تکرار شد و با «کودتای انتخاباتی» ارتجاع سیاسی را که برای یک دوره ۴ ساله، تحویل «اراذل سیاسی» داده شده بود غافلگیر کرد. جنبش سال ۸۸ که تا پایان همان سال ادامه یافت، محصول این فضای محدود و مهندسی شده بود.

شعار و تاکتیک چپ انقلابی، به‌درستی تحریم این‌گونه انتخابات‌های فرمایشی بوده است؛ اما آشکار است که چپ تقریباً هیچ‌گونه ابزاری برای بردن این شعار تاکتیکی در میان توده‌ها و در داخل ایران نداشته است. مدیای چپ در داخل کاملاً محدود و فاقد تربیون بوده است. از سوی دیگر توده‌ها به‌طور معمول در این انتخابات‌ها، با انگیزه‌های متفاوت شرکت کرده و به‌ویژه با در صد شکننده‌ای در اطراف یک رقیب انتخاباتی جمع شده و جناح نزدیک‌تر به ارتجاع رهبری را از میدان به در کرده‌اند. در غیاب یک نظرسنجی نسبتاً علمی و قابل‌اتکا، ارزیابی ما از انگیزه و هدف مردم در شرکت یا عدم شرکت در این انتخابات‌ها، بر اساس حدس و گمان و ارزیابی‌های از پیشی و پیش‌انگاشته‌های ذهنی است و بر هر استنتاجی که تأکید کند، اما نمی‌تواند از تأثیر تحریم انتخابات که همواره چپ انقلابی بر آن تبلیغ و فراخوان داده است، متکی باشد: عدم شرکت بخشی از مردم در این انتخابات‌های فرمایشی، از بی‌تفاوتی آنان نسبت به تأثیر این رویدادها بر کار و معیشت و سرنوشتشان ناشی می‌شود و یا از انفعال سیاسی و اجتماعی و غیره پدید می‌آید. رابطه‌ی معناداری میان شعار ما و بی‌تفاوتی توده‌ها وجود ندارد.

همه‌ی این رویدادها، نشان می‌دهد که چشم‌انداز توده‌ها در حال حاضر، کماکان از افق لیبرالی فراتر نرفته است و به قرائن و دلایل بسیار زیاد و بسیار پراهمیت، اوضاع در سطح جهانی هم به‌تقریب بر همین قرار است: رژیم‌ها و دولت‌ها به سمت راست چرخیده‌اند؛ بی‌آنکه کارگران و جنبش‌های اجتماعی به سمت چپ رفته باشند.

نشانه دیگر جدایی و عدم پیوند قابل‌اتکا میان جنبش کارگری و تشکل‌های چپ انقلابی، تداوم پراکندگی در میان این جنبش است. پیش‌روان و فعالان این طبقه هنوز در وضعیت تدافعی هستند و از حد مبارزات پراکنده اقتصادی و صنفی پا بیرون نگذارده‌اند. آشکار است که علیرغم رشدیافتگی و شناخت و طرح مطالبات واقعی و پیش‌آمدن نسل تازه‌ای از رهبران طبقاتی که به استقلال و تمایز این



طبقه باور دارند و مبارزه خود را در داخل و بیرون از زندان‌های رژیم ادامه می‌دهند، نگرش چپ در میان این فعالین هنوز بسیار خرد و کم‌رنگ و کم‌اعتبار است. شکست انقلاب و سرکوب مدافعان آن طی یک دهه و نیز شکست جنبش کارگری و سوسیالیسم در مقیاس جهانی - و یا در واقع فروپاشی و ارتداد آنچه به نام سوسیالیسم معرفی گردیده بود - امکان و موقعیت اندکی را برای التیام، ترمیم و بازسازی جنبش کارگری و انقلابی باقی گذارده است. میدان مانور و تبلیغ و ترویج سوسیالیسم، جدای از شرایط پلیسی و امنیتی مسلط بر کشور، محدود و بسته است. علت‌ها و دلایل مادی این امر خود به بحثی جداگانه نیاز دارد که در عین اهمیت بسیار، اکنون موضوع گفتار فعلی نیست. ما بعدتر نشان می‌دهیم که عبور از این تنگنا است که می‌تواند گشایش و میدان عمل گسترده‌تری را جلوی جنبش کارگری و پیش‌روان و فعالان آن بگذارد و به نوبه خود، راه را برای تبلیغ و ترویج کمونیستی از سوی احزاب و سازمان‌های چپ و کمونیست فراهم آورد.

#### ۴

علیرغم این شکست‌ها، عقب‌نشینی تا و افت عمومی جنبش انقلابی و عمل سیاسی در میان طبقه کارگر و توده‌های زحمتکش و ستم دیده، واقعیت‌های دیگری نیز در سطح و عمق جامعه و در میان طبقات و گروه‌ها و جنبش‌های متفاوت اجتماعی قابل مشاهده است. آشکار و مدلل ساختن این پدیده‌ها برای فعالان و مبارزان جنبش کارگری و سوسیالیستی از اهمیت فراوان برخوردار است؛ هم چنان که درک و فهم این واقعیت‌ها در سامان بخشی به موقعیت ذهنی و نظری جنبش کارگری که نوعاً در سازمان‌ها و احزاب سیاسی متشکل گردیده‌اند، اهمیت فوق‌العاده‌ای دارد.

می‌توان جنبه‌ها، شواهد و نشانه‌هایی را به این قرار تراز بندی کرد:

هم‌اکنون رهبران و پیش‌روان جنبش کارگری که برای این جنبش و برای جنبش کمونیستی تشکل یافته، شناخته شده هستند، مدت‌هاست که به یک واقعیت

امیدوارکننده و قابل‌اتکا و غیرقابل‌چشم‌پوشی تبدیل گردیده است. تداوم مبارزات علنی و رسمی آنان درون و بیرون کارخانه و در سطح جامعه و نیز در داخل زندان و در حین دست‌وپنجه نرم کردن آشکار با دستگاه قضایی و امنیتی رژیم، شور مبارزه و اعتمادبه‌نفس را در میان معترضان، اعتصاب‌کنندگان و مبارزان افزایش می‌دهد. هم‌اکنون مبارزه اعتراضی هزاران کارگری، به امری روزانه و عادی تبدیل شده و مبارزات اعتراضی و سراسری معلمان آغاز گردیده است. اعتراضات پرستاران نیز بخشی دیگر از این موج رو به افزایش جنبش‌های اعتراضی و مطالباتی است. این البته در شرایطی است که جنبش دانشجویی هنوز پس از ضربه سال ۸۸ کمر راست نکرده است.

از سوی دیگر اندیشه و نظریه چپ و سوسیالیستی اکنون به امری نسبتاً عادی و علنی در عرصه روشنفکری و آکادمیک و نظریه‌پردازی تبدیل شده و مجامع و گفت‌وگوهای مختلفی که از دیدگاه سوسیالیستی و بعضاً مارکسیستی به تجزیه و تحلیل ساختارهای حاکمیت و دولت و اقتصاد و سیاست در جامعه می‌پردازند، جریان دارد که عمدتاً در پانل‌های مطبوعاتی، دانشگاهی و رسانه‌های شبکه‌ای و آنلاین منعکس می‌گردند. حجم نسبتاً قابل توجه کتاب‌های مارکس و انگلس و نیز آثار نویسندگان و مفسرین و تحلیلگران مارکسیست در ایران، مواد نظری و اولیه لازم را برای این مصاف‌های ایدئولوژیک و نظری، بسیار فراتر از دهه‌های پیشین و می‌توان گفت برای اولین بار در جنبش سوسیالیستی و چپ ایران فراهم نموده است.

هم‌چنین می‌توان به پویاها و گرایش‌های سیاسی در میان جوانان، دانشجویان و کارگران اشاره کرد که خود را به صورت تشکل‌ها، نهادها و مجامع فکری، مبارزاتی و اعتراضی سازمان داده‌اند. در جنبش اصلاح‌طلبی سال ۷۶، جنبش دانشجویی سال ۷۸ و متعاقب حمله به کوی دانشگاه که برای اولین بار در تهران بخشی از مردم نیز به آنان پیوستند و نیز در جنبش اعتراضی سال ۸۸، این

گرایش‌ها، از استقلال فکری واقع‌بینی سیاسی مختص به خود برخوردار بودند که تقریباً هیچ‌گونه شباهتی به رهنمودهای چپ انقلابی در این دوره نداشته است. آنان به همان صورتی به خود سازمان می‌دهند که بتوانند از خودشان دفاع کنند. در مقابل این میزان از کارزاری که کمونیست‌ها با توسل به تلویزیون، رادیو، سایت‌های مختلف و ابزارهای دیگر به کار گرفته‌اند، رژیم نتوانسته است که این مبارزان را که به چنگ گرفتند به این یا آن حزب و سازمان سیاسی و نیروهای به اصطلاح اپوزیسیون مرتبط نمایند؛ مگر به صورتی بسیار استثنایی و اندک. از دو حال خارج نیست. یا واقعاً چپ جاپایی در میان آنان ندارد و یا آن که این فعالان و مبارزان، بسیار آگاهانه و منطقی عمل می‌نمایند. پیش‌تر در مقاله «کمونیست‌های ایران و جنبش کارگری ما» به تاریخ اکتبر ۲۰۱۲ این ویژگی‌ها و تحولات، از منظری دیگر برشمرده شده است. شما را به این مقاله رجوع می‌دهیم.

## ۵

نکته‌ای که در بخش پیش به آن اشاره شد، یعنی گشایش در تنگنایی که جنبش چپ انقلابی - سوسیالیستی در داخل و بیرون تشکل‌های سیاسی و جافتاده و هم‌چنان نامتحد و پراکنده، گرفتار آن است، مجدداً به آن برمی‌گردیم.

ما پیش از این در نوشته‌ای تحت عنوان «یک گام به‌پیش: پیش درآمدی بر سوسیالیسم، سازمان‌یابی و سبک کار حزب» در سرآغاز بحث به این موضوع پرداخته‌ایم؛ و لزوماً در این جا فقط به فشرده و فرازهای اساسی این بحث اشاره می‌کنیم.

سوسیالیسم محصول بلافصل و تاریخی جنبش کارگری و پدیداری این طبقه در ساحت اقتصاد سیاسی جامعه است. هرگونه انگاره ماقبل جنبش کارگری، الزاماً با صبغه‌های تخیلی، آرمان‌گرایانه و فانتاستیک رقم می‌خورد که در جای خود مارکس و انگلس کاملاً به این دسته و رده از سوسیالیسم‌های ماقبل خودشان پرداخته‌اند.

رشد و گسترش گرایش سوسیالیستی از جنبه تاریخی همواره با دو شرط عینی و پایه‌ای مربوط بوده است:

۱ - تحرک و توسعه جنبش کارگری

۲ - کاهش و یا ضعف سرکوبگری بورژوازی؛ موقت و یا با فرجه‌ی طولانی‌تری. این امر در دوران مارکس و متعاقب انقلاب صنعتی و انقلاب‌ها نیمه قرن نوزده، در آلمان، انگلستان، فرانسه، بلژیک، هلند و تا اندازه‌ای روسیه، برقرار بوده و تا دوران پیش از غلبه فاشیسم در دهه‌ی پیش از آغاز جنگ دوم ادامه داشته است. در آسیا، جنبش‌های آزادی‌بخش ملی در هندوچین، شرایط مساعدی را برای نفوذ و رشد اندیشه‌ها و گرایش‌های سوسیالیستی فراهم آورد.

در ایران، در ابتدای قرن بیست و به دنبال انقلاب مشروط و تحرک جنبش توده‌ای علیه استبداد سیاسی و تشکیل مجلس بورژوازی و سقوط استبداد منجر به پایه‌ریزی اولین حزب کمونیست در ایران گردید که دوره‌ای ده ساله از ۱۲۹۹ تا ۱۳۱۰ (۱۹۲۰ تا ۱۹۳۱) را به خود اختصاص داد. در همین دوره مبارزه کمونیستی با امر انقلاب مشروطه، آزادی سیاسی و حقوق مدنی، مبارزه ضد استعماری علیه انگلیس و رهایی ملی، جنبش جنگل و تأسیس جمهوری گیلان و سازمان‌دهی جنبش کارگری نوپا و پراکنده در قلمرو یک جامعه عقب‌مانده فئودالی، پیوند خورده است.

شرایط گشایش سیاسی ناشی از سقوط دیکتاتوری رضاخان در دوره ۳۲-۱۳۲۰ (۱۹۴۱-۵۳) مبارزات کارگری در متن مبارزه ضداستعماری و ملی متمرکز شده در جنبش ملی شدن نفت و درعین حال دستیابی به حقوق اولیه کارگری که با اقدامات سوسیال رفرمیسم حزب توده تعریف می‌شود دوره بعدی جنبش چپ ما را تشکیل می‌دهد؛ اما این بار نه در هیأت انقلابی هم چون مبارزاتی که در چارچوب حزب کمونیست در ابتدای قرن انجام شد، بلکه با اقداماتی رفرمیستی دنبال گردید.

سپس در دوران پس از سقوط دیکتاتوری محمدرضا شاه در دوره ۶۰-۱۳۵۷ (۸۱-۱۹۷۸)، این امکان را برای گرایش سوسیالیستی فراهم آورد تا در میان کارگران و روشنفکران و دانشجویان و سایر لایه‌های اجتماعی نفوذ کرده و اعتبار نسبی بیابد. در حال حاضر و در لحظه کنونی از حیات اجتماعی مردم ایران و تحرک نسبی و فزاینده جنبش کارگری، این شرایط به‌طور عینی فراهم است که سوسیالیسم گسترده‌تر و ریشه‌ای‌تر از دوران گذشته، به پیشروی و فضا سازی و رشد چندجانبه‌ای دست یافته و به یک واقعیت غیرقابل چشم‌پوشی در قدرت سیاسی آینده کشور دست یابد. این امر در واقع در دور تازه‌ای که بلافاصله و در آستانه فروپاشی رژیم سلطنتی از نیمه‌ی سال پنجاه و هفت (۱۹۷۸) آغاز گردید، به جز دوره موقت سرکوب خونین دهه شصت (دهه هشتاد میلادی)، مجدداً از اوایل دهه‌ی هفتاد (دهه نود میلادی)، شروع به احیاء و بازسازی خود شد. نموده‌های این احیاء و بازسازی در بخش پیشین به‌اجمال نشان داده شد.

گزاره‌هایی که در نوشتار یادشده به‌عنوان پایه و بنیاد بحث آمده است و خود از تجربه تاریخی - به دیده‌ی ما - مستفاد گردیده به‌قرار زیرند:

الف- در هر جا، رشد و توسعه‌ی سوسیالیسم در میان کارگران و سایر توده‌های تحت ستم، تحت تأثیر شرایط عینی حاکم بر جنبش کارگری بوده است. به این معنا که برآمد و اعتلای جنبش مطالباتی، اعتراضی و انقلابی کارگران، مهم‌ترین عامل و انگیزه برای توسعه‌ی سوسیالیسم در میان طبقه و جامعه است.

ب- در عین حال، سست شدن مکانیزم‌های سرکوب توسط طبقات حاکم، به‌طور هم‌بسته و مستقیم، جنبش کارگری را به تکاپو درآورده و شرایط اجتماعی لازم را برای گسترش و نفوذ و اعتبار سوسیالیسم و مبارزات ضد سرمایه‌داری فراهم می‌آورد.

ج- به‌عنوان نتیجه ثانوی این فرایند، پیدایش و رشد و گسترش سازمان‌ها و احزاب چپ، رادیکال و کمونیستی حاصل و منتجه تاریخی و ذهنی این روند می‌باشد که متقابلاً بر سیر عینی مبارزه طبقاتی در سطح جامعه تأثیر می‌گذارد.

بنابراین، پیش روی سوسیالیسم و آلترناتیو سوسیالیستی و کارگری، یک امر دلبخواهی و مستقل از شرایط عینی و ذهنی کارگران و توده‌های ستم دیده نیست. کم و کیف جنبش کارگری مستقیماً بر این امر تأثیر می‌گذارد و البته در صورتی که تشکیلات کمونیستی و کارگری بتواند با درک این شرایط و تعبیه و به‌کارگیری مکانیزم‌های واقعی و تاکتیک‌های اصولی، آمادگی هم‌راهی، اثرگذاری و انتقال تجربه و انباشت همه‌ی این دستاوردها را در خود داشته باشد، می‌توان امیدوار بود که جدایی میان حزب و طبقه به میزان معینی فروکش کرده و شرایط برای ایفای نقش تاریخی کمونیست‌ها و طبقه کارگر آگاه و متشکل در حزب سیاسی خود، فراهم می‌آید. این امر بدیهی است که تا زمانی که پرولتاریا نتوانسته باشد رهبری خود را به دست گیرد، یعنی به‌عنوان یک طبقه آگاه و پیش رو تعیین‌کننده در فعل‌وانفعالات سیاسی جامعه در حزب ویژه و انقلابی خود متشکل شود، قادر نیست بر طبقات و لایه‌ها و بخش‌های دیگر جامعه در مصاف‌های آتی اعمال رهبری و اتوریته نماید. کارزار اصلی کمونیست‌ها عبارت است از این‌که روند خودسازمانی و خودرهایی کارگران و زحمتکشان را تسهیل، شدنی و متحقق نماید. در این وظیفه و تکلیف، هیچ‌گونه راه میان‌بر، اسرارآمیز و کشف‌ناشده‌ای وجود ندارد.

۱۳۹۴ تیر ۲۹/۲۰۱۵/۰۷/۲۰

بیانیه در گرامی داشت یاد جان‌فشانان راه آزادی، برابری و سوسیالیسم  
شهریورماه سال ۶۷، به تقریب یک دهه پس از روی کار آمدن رژیم سرمایه‌داری  
جمهوری اسلامی، نقطه‌ننگین و برگ دیگری از کارنامه‌ی سراسر خون‌ریز و رسوای  
رژیم را رقم زد. رویدادی که هنوز پس از گذشت دهه‌ها، زخم آن بر جان هزاران  
خانواده داغدار و یک نسل کامل از انسان‌های معترض، آزادی‌خواه و کمونیست و  
جان‌به‌دردبرندگان آن سال‌ها باقی و ماندگار است. در طول ماه‌های مرداد و شهریور آن  
سال، دژخیمان و آدمکشان رژیم، در سراسر زندان‌های کشور، ملاقاتی‌ها را قطع،  
ارتباط میان بندها را مسدود و با پنهان‌کاری تمام، ستاد سه نفره دادگاه مرگ را در  
بیدادگاه‌های خود به حرکت درآوردند و با پوشش به‌اصطلاح محاکمه مجدد، از  
زندانیانی که تماماً منتظر سپری شدن احکام خود بودند، دست به جنایت سازمان‌یافته‌ای  
زدند که معنایی جز نسل‌کشی و انتقام از هزاران انسان دست‌بسته و اسیر نداشت.  
قربانیان این نسل‌کشی، جرمی جز پایداری و مقاومت در برابر رژیم ضدانقلابی و  
دستگاه سرکوبگر آن نداشتند و همین مقابله، هراس رژیم را از فردای پذیرش قطعنامه  
آتش‌بس در جنگ ارتجاعی رژیم‌های حاکم بر ایران و عراق، صدچندان نموده بود.  
سنگینی بار این جنایات تا آن جا است که رژیم هم‌چنان از پذیرش مسئولیت خود  
و آدم‌کشان‌اش در ارتکاب به آن خودداری می‌ورزد. اگر تا قبل از این جنایت بزرگ، از  
ابتدای عروج نکبت‌بار خود و به‌ویژه در اوج اعدام‌های جوانان و نوجوانان در سال‌های  
دهه شصت به این سو در بیدادگاه‌های چنددقیقه‌ای که با یک نه یا آری، حکم صادر  
می‌شد و رژیم سرمستانه آن‌ها را در کنار برخی دادگاه‌های نمایشی و به‌اصطلاح علنی  
و مناظره‌های فرمایشی در تلویزیون دولتی، قدرت و تسلط خود را به نمایش  
می‌گذاشت، اما در مقطع تابستان ۶۷، درست نقطه‌ای است که بسیاری از ضعف‌ها،  
شیبای منشی‌ها و نامردمی‌های راهزانه عوامل ریزودرشت رژیم، برای توده‌های ستم  
دیده و زحمتکش، افشا گردیده بود.

از یک سو شکست آشکار در یک جنگ ارتجاعی و پوشالی بودن شعارهای پوچ، قدره کشانه و تجاوزگرانه، او را به پذیرش خفت‌بار یک توافق‌نامه که برای سردسته آدمکشان به‌مثابه «جام زهر» بود، واداشته بود. از سوی دیگر، مطالبات انباشت شده و به تعویق افتاده توده‌ها، مهم‌تر از همه، رژیم و باندهای تبهکار و آدم‌کش آن، می‌اندیشید که با عقبه جبهه آزادی‌خواهانه و کمونیستی و انقلابی که اکنون در دستان آنان اسیر است، چه بایستی کرد به هر تقدیر، کمونیست‌ها، همراه سایر نیروهای آزادی‌خواه در برابر آزمونی دشوار و نابرابر قرار گرفتند. کشتار این رفقا که در سیاه‌چال‌های رژیم از بدو ورود با انواع شکنجه‌های روحی و جسمی مواجه و سپس به بیدادگاه‌های چنددقیقه‌ای تحویل و بخش وسیعی از آنان بلافاصله به جوخه اعدام سپرده می‌شدند، یک‌بار دیگر نشان داد که سرمایه‌داری جهانی در کشورهای تحت سلطه و دنباله‌روان و حواشی خود، برای استمرار رژیم‌های ضد بشری و مزدور، از هیچ جنایتی روی‌گردان نیست.

مرگ خاموش هزاران تن از این رفقا، اعم از کمونیست و آزادی‌خواه در طول دهه شصت، دره‌ای عظیم را میان حکومت اسلامی و توده‌های مردم ایجاد کرد که در سال‌های بعد، هرگز پر نشد و مشروعیت رژیم را به تاریک‌خانه‌ها، باندها و دسته‌ها آدم‌کش، نوکیسه‌گان و انحصارات تازه به دوران رسیده و امیران شکست‌خورده اما پرمدعا و دزد، محدود کرد.

به این قرار، توده‌ی وسیع زحمتکشان در برابر دژخیمان حاکم و با اتکالی به حقانیت نبرد خود و مسیری که جان‌فشانان راه آزادی و عدالت اجتماعی پیمودند، آشکارا اعلان می‌نمایند: نه می‌بخشیم و نه فراموش می‌کنیم. حافظه تاریخی جنبش انقلابی، با صحنه‌گذاران بر راه و هدف آن عزیزان، حکم تردیدناپذیر خود را از پیش، در محکومیت رژیم سراپا جنایت جمهوری اسلامی، از هم‌اکنون صادر کرده است.



اکنون که در یک چشم‌انداز تاریخی به این دوره می‌نگریم، اهمیت بسیاری از رویدادها را در پرتویی تازه ملاحظه می‌کنیم. از این قرار، دهه شصت، عرصه‌ی سراسر کشاکش و نبردی بود که ارتجاع تازه به قدرت رسیده، از همان ابتدا، شمشیر آخته‌ی خود را برای فرود آوردن بر تن و جان انقلاب آماده می‌کرد. به یاد می‌آوریم در روزهایی که هنوز ماهیت سرکوبگرانه و خیانت‌پیشه رژیم بر بسیاری از مردمی که تازه در نبردی مستقیم، رژیم سلطنتی را از پیش پا برداشته و از خیابان‌ها و پادگان‌ها جارو کرده بودند، چندان آشکار نشده بود، جنبش آزادی‌خواهانه‌ی زنان، با شامه تیز و پیش رس، خطر ارتجاع دینی را درک کردند. آنان در هفده اسفند ۵۷، برابر هشت مارس روز جهانی زنان، در اعتراض به محدودیت‌های روزافزون دسته‌ها اوباش وابسته به رژیم، سخنان و قانون‌گذاری‌های سرخود و مستبدانه و ارتجاعی خمینی در ضدیت با زنان و در اعتراض به حجاب اجباری، دست به اعتراضات گسترده زدند.

کمونیسته‌ها، هم چنان که از رهبران و پیش روان خود آموخته‌اند، در این عرصه‌های مرگ و زندگی، پیش‌قراولان مبارزه در همه مصاف‌های طبقاتی، از کارخانه تا دانشگاه و مدرسه و از صفوف بیکاران و بی‌خانمان‌ها و حاشیه‌نشین تا کردستان و ترکمن صحرا، حاضر بودند. از این روی آنان در تیررس رژیم جنایت‌کار و به‌عنوان هدف اول قرار داشتند و بیش‌ترین جان‌فشانی را به عمل آوردند؛ هم چنان که اندکی بعد، با شروع سرکوب‌های وحشیانه سال شصت، صدها و هزاران انقلابی‌کمونیسست در کنار سایر قربانیان این مهلکه، توسط آدم‌کشان رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی، مقابل جوخه‌های اعدام قرار گرفتند.

اکنون بازهم در شهرهای هشتیم. مقاومت وفاداری به آرمان سوسیالیسم و برابری و آزادی برای کارگران و توده‌های زحمتکش، در برابر دستگاهی از جنایت و قساوت، در جنگی نابرابر. نتیجه از قیل آشکار است و این برای رژیم در آن مقطع یک پیروزی به حساب می‌آمد؛ اما هنگامی که عمق فاجعه از پرده بیرون می‌افتد و جانیان خود را از تیررس مردم پنهان می‌کنند؛ و «ایدئولوگ»‌ها و رهبران قلابی و مزدوران

سرمایه، قادر نیستند این اعمال ضدبشری را با ایدئولوژی منحن و ضد بشری خود توضیح و تبیین نمایند، پای کمونیست‌های انقلابی، انسان‌های آزادی‌خواه و کارگران پیشرو جنبش‌های ترقی‌خواهانه و غیره به میان می‌آید؛ تا متحدانه و با اراده‌ای واحد خواستار محاکمه واقعی آمران و اجراکنندگان این فصل از کشتار جوانان اسیر ما باشند. یک دادگاه مستقل و بی‌طرف بین‌المللی مبتنی بر میثاق‌های جهانی، در کنار مبارزه توده‌ای همدوش با خانواده‌ها و بازماندگان این قربانیان ماشین جهل و سرمایه، بایستی قادر باشد که هشدارهای انقلابی را به رژیم جنایت‌کار به صدا درآورد و در همین راستا خواهان تشکیل یک کمیسیون حقیقت‌یاب و افشاگر مرکب از وکلای مستقل خانواده‌های معترض در داخل ایران باشد.

طبعاً همه‌ی این اقدامات و بیشتر از آن، پیش‌درآمد محکومیت و سرنگونی رژیم است که توسط انقلاب آتی، تدارک آن در دستور کار همه انقلابیون و توده‌های کارگر و مردم زحمتکش می‌باشد. انقلاب پیش رو فقط به‌طور ساده و صریح، مفاد این حکم انقلابی را در سرتاسر عرصه‌های جدال طبقاتی، بدون لحظه‌ای تردید و تأخیر، به اجرا می‌گذارد.

در یادمان همه انسان‌های پاک‌باز و عزیزانی که طی دهه ۶۰ در پای برافرازی پرچم آزادی، برابری و سوسیالیسم جان باختند، یاد همه‌ی آنان را گرامی می‌داریم و یک‌بار دیگر، وفاداری، عزم انقلابی و اراده استوار خود را به ادامه‌ی راه آنان اعلام می‌داریم.

۱۳۹۴/۰۹/۱۵ - ۲۰۱۵ شهریور ۱۳۹۴

## مبارزه ایدئولوژیک: نقش‌ها و ضرورت‌ها

۱ - ایدئولوژی یک امر و مقوله‌ی طبقاتی است. بر پایه منافع طبقه معینی شکل می‌گیرد و انعکاس برگردان همین منافع در سازواره‌های مختلف معنوی و روحی و «وجدانی» است. این وارونگی البته قبل از هر چیز پایه مادی دارد و به وارونگی نظام طبقاتی - و نظام سرمایه‌داری در حال حاضر - مربوط می‌گردد. «ایدئولوژی حاکم در هر جامعه، همان ایدئولوژی طبقه حاکم است». از همین رو در جامعه‌ی بورژوازی کنونی، مهم‌ترین کار ایدئولوگ‌های رسمی، تبیین، تشریح و مشروعیت بخشیدن و جلوه حقانیت و ابدیت دادن به ایدئولوژی این طبقه است.

طبقه کارگر در جامعه سرمایه‌داری، به‌طور معمول و متعارف، در زیر آوار این ایدئولوژی قرار دارد و به‌طور دائمی در معرض اشکال و روایت‌های مختلف آن است. اگر مبارزه طبقاتی، اساس پویایی جامعه و عامل اصلی تغییردهنده روابط و مناسبات اجتماعی است - که هست - پس مبارزه ایدئولوژیک در اساس یک مبارزه طبقاتی است که قرار است از سوی و از نقطه‌نظر منافع کارگران، در برابر ایدئولوژی حاکم، ایدئولوژی بورژوازی و اردوی عظیم دستگاه ایدئولوژیک آن، قد راست کند و ماهیت واقعی و حقیقی، کاذب و باژگونه آن را افشا نماید؛ در پراتیک و در نظریه. این کارزاری است که دقیقاً بر شالوده‌های تولیدی، مکانیسم تولید و معیشت جامعه و بنابراین بر مناسبات تولیدی پرتو می‌افکند. مناسباتی که در آن و تحت یک فرایند تاریخی، سرمایه می‌تواند آزادانه کار را به استخدام خود درآورد؛ یعنی به خدمت گیرد و کار نیز آزاد است که خود را به قیمت معینی - دستمزدها - در اختیار سرمایه بگذارد. مارکس در سه‌گانه‌های کاپیتال و نیز در بسیاری نوشته‌های دیگر، بر همین رابطه تأکید می‌کند. کار سترگ مارکس - با همراهی و هم‌کوشی انگلس - در عین این‌که یک کار خالص اقتصادی است و جز اندکی، نظرگاه ایدئولوژیکی در سرمایه اتخاذ نمی‌کند، اما نتایج و دستاوردهای آن از جنبه ایدئولوژیک، کاملاً انقلابی و به همان

میزان ویرانگر است. پس از کاپیتال، هر مباحثه ایدئولوژیک در میان نحلّه‌ها و احزاب سیاسی، لاجرم بر سازوکار استعمارگرانه مناسبات تولیدی نظام سرمایه‌داری می‌پردازد و جز این هم نمی‌تواند باشد؛ مبارزه ایدئولوژیک هم شکلی از مبارزه‌ی طبقاتی است.

۲ - مبارزه ایدئولوژیک در سطح جنبش کمونیستی و کارگری ما، می‌تواند از جاهای مختلفی آغاز گردد و ادامه یابد. بسته به موضوعات حاد و رویدادهای مهم سیاسی و اجتماعی، این عرصه‌های ایدئولوژیک می‌تواند و باید تغییر یابد. رخداد معینی در ایران، خاورمیانه، افریقا و غیره، تشکل‌های سیاسی را مانند هر جای دیگری به موضع‌گیری و چالش می‌کشاند. تشکل‌ها، محافل و شخصیت‌های مستقل سیاسی و روشنفکری در حوزه چپ و رادیکال - هم چنان‌که در حوزه‌ی راست بورژوازی - به عرصه موضع‌گیری، مباحثه و اظهارنظر می‌رسند و اگر پای در صحنه‌ی اجتماع داشته باشند، در راستای مواضع سیاسی خود، پراتیک معینی را هم دنبال می‌کنند. از همان لحظه‌ای که این جانب‌گیری در نظر و پراتیک سیاسی آغاز می‌گردد، دستگاه ایدئولوژیک معینی، به حرکت درآمده است. در جهت راست و یا چپ. در سوی منافع بورژوازی و یا طبقه کارگر. سانتریست تا موضع میانه می‌گیرند تا بتوانند در موقعیت محتمل و ناساز رویداد بعدی، جای خود را عوض کنند؛ و این اپورتونیسیم سیاسی است. راست‌ها، رفرمیسم عمیق خود را باز هم تکرار می‌کنند. شعارهای خود را می‌دهند و نسخه‌های پیشین لیبرالی را در ورژن‌های تازه‌تری، ارائه می‌دهند. آنارشیست‌ها، بر فراز طبقات پرواز می‌کنند و آینده خیالی خود را مهندسی و قالب‌ریزی می‌کنند. به ساده‌ترین و در دسترس‌ترین موضع متوسل می‌شوند؛ یعنی همه چیز را نفی می‌کنند. آنان در اساس خطری برای بورژوازی نیستند؛ زیرا که به پرولتاریا نفعی نمی‌رسانند.

کمونیست‌ها، در عرصه‌ی ایدئولوژیک به چه کاری می‌پردازند؟

## مبارزه ایدئولوژیک: نقش‌ها و ضرورت‌ها ۲۲۱

آنان همواره بر منافع سراسری پرولتاریا به‌عنوان یک طبقه تأکید می‌کنند. بر تضاد منافع این طبقه با منافع بورژوازی تأکید و در همه‌جا از منافع، نظرگاه و پراتیک مستقل کارگران دفاع می‌نمایند. کمونیست‌ها بر اساس تحلیل دقیق و عینی رویدادها و بر اساس درک روشن و علمی از سازوکارهای نظام سرمایه‌داری – و در این لحظه تاریخی بر اساس حرکت سرمایه انحصاری – به استنتاج سیاسی و ایدئولوژیک دست می‌یابند و پراتیک معینی را در جلوی پای کارگران قرار می‌دهند. پراتیکی که بر ظرفیت معین و توازن نیروهای طبقاتی مشخص در این لحظه تاریخی و درباره موقعیت واقعی کارگران استوار است.

روشن است که پیش‌فرض این مبارزه ایدئولوژیک و انگیزه و نیروی محرکه آن، چیزی جز پیگیری روند مبارزه طبقاتی در همه‌ی اشکال آن، در یک جامعه معین نیست. از این‌رو، مبارزه علیه انحرافات، ناراستی‌ها و کژاندیشی‌های ایدئولوژیک، بخش مهم و عمده این مبارزه می‌باشد. در واقع مبارزه ایدئولوژیک بایستی بتواند انحرافات راست و «چپ» را در نظرگاه، پراتیک، سبک‌کار و سازمان‌یابی جنبش کارگری و کمونیستی تشخیص دهد و نحوه طرد و نفی آن را تدقیق و تدوین نماید. رفرمیسم، اپورتونیسم راست در پوشش رفرمیسم و سنتریسم و اپورتونیسم «چپ» در پوشش آنارشسیسم، سکتاریسم و اکسیونیسم، از اهم این‌گرایش‌های انحرافی است که همواره در کار آسیب رساندن به جنبش کارگری و کمونیستی ما می‌باشد.

۳ – برای جمع‌کنونی – شورای نمایندگان احزاب، سازمان‌ها و نهادهای چپ و کمونیست – که در پی دستیابی به‌نوعی هماهنگی، اتحاد عمل، همکاری و عمل مشترک در مصاف‌های طبقاتی جاری و پیش‌رو است، مبارزه ایدئولوژیک از نقطه ابتدایی‌تری آغاز می‌گردد و روند آن، وقتی که قرار است نقشه‌مند صورت گیرد، از نقاط، گره‌گاه‌ها و منزل‌های معین و حساب‌شده‌ای می‌گذرد. سیر حوادث نبایستی بر این روند سایه افکند و روزمرگی، عکس‌العمل‌های آنی و رویدادهای سیاسی، آن را تحت‌الشعاع قرار دهد. اگر منظور از مبارزه ایدئولوژیک به هدف فراتر رفتن از موقعیت کنونی حاکم

بر جمع است، لذا ضرورتاً و الزاماً می‌بایستی از درک محدود و بسته‌ای که از اتحاد عمل - هم چون یک روانه ناپایدار، دلبخواهی و بی‌نقشه - وجود دارد، عبور کند و چشم‌انداز وسیع‌تر، پایدارتر و سازمان‌یافته‌تری را بر عرصه‌های نظری، عملی، تشکیلاتی و سبک‌کاری خود اعمال نماید. عدم فهم چنین ملزومات و ضرورت‌هایی - که ما فقط به کلی‌ترین صورت بیان می‌کنیم - تنها به معنای استمرار بخشیدن بر انفعال، فرقه‌گرایی و فرصت‌طلبی است که به‌طور واقعی و نهایتاً هیچ گامی به جلو به سود طبقه کارگر برداشته نخواهد شد. مصداق همان انحرافات است که در فراز پیشین به آن اشاره کردیم و گذشتیم.

۴ - برای ما، مبارزه ایدئولوژیک در این موقعیت صرفاً می‌تواند یک امر نقشه‌مند باشد. در حقیقت برای پیشروان کارگری و فعالین کمونیست، هرگاه بر سر سازمان‌یابی سیاسی و طبقاتی خود واکنش نشان می‌دهند و اراده جمعی را برای متشکل شدن حول حزب و تشکیلات سیاسی خود فرامی‌خوانند، نقشه‌مندی و برنامه‌ریزی مبارزه ایدئولوژیک، اصل اول در تحقق و تأمین تشکیلات و سازمان‌یابی موردنظر است. شکل و سامانه این مبارزه نیز بایستی به‌عنوان جزئی از این نقشه، اندیشیده و مفروض گرفته شود.

این که مبارزه ایدئولوژیک در میان جمع ما، بایستی علنی باشد و یا غیرعلنی و هر یک از این دو شکل، مدعیات و دلایل خود را بیان می‌کنند، فاقد اهمیت اصولی است. این یک پیشنهاد و آلترناتیو شکلی و صوری است و آگاهی چندانی درباره محتوا، برنامه و نقشه‌ی کار به دست نمی‌دهد. بر اساس خرده مدارک و نوشته‌هایی که در دست است، می‌توان قضاوت کرد که مضمون و محتوای مباحث مطروحه، فراتر از این موضوع است که آیا علنی باشند و یا درونی، رو به داخل باشند و یا رو به جنبش. این دو گزینه، راه‌کاری جلوی ما نمی‌گذارند و اساساً نمی‌توان آن را یک نقشه و یا طرح به حساب آورد.

## مبارزه ایدئولوژیک: نقش‌ها و ضرورت‌ها ۲۲۳

اگر بخواهیم با روشنی و دقت بیشتری موضوع را طرح کنیم بایستی بگوییم که مبارزه ایدئولوژیک همواره به دو صورت و جلوه خود را با سطح آگاهی توده‌ها مرتبط و مألوف ساخته است: آشکار و نهان. تمام شکل‌های میانجی از این دو رویه برخاسته‌اند و مستقیماً انعکاسی از سطح و کیفیت مبارزه طبقاتی جاری در جامعه هستند. در جایی که بورژوازی بر جامعه و توده‌ها سلطه مطلق دارد، جهان ایدئولوژیک نیز بالمره و یکسره بر آگاهی و ذهنیت جامعه غلبه دارد. در این وضعیت جهان آن چنان صورت‌بندی ایدئولوژیک می‌یابد که طبقات حاکمه و ایدئولوگ‌های آنان می‌طلبند. در چنین موقعیتی با جلوه آشکار و بی‌تخفیف و مطلق ایدئولوژی مواجه هستیم؛ اما در شرایطی که کارگران به‌پیش می‌آیند و مبارزه اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک خود را گسترش و عمق می‌بخشند، آنگاه در ایدئولوژی حاکم، ایدئولوژی بورژوایی، شکاف و تفرقه می‌افتد. تفسیرها، تعبیرها و صورت‌بندی‌های «تازه‌تر» و «عقلانی‌تر» می‌یابد و ایدئولوگ‌ها می‌کوشند لباس‌های دیگری را که به تناوب و ضرورت از ایدئولوژی رقیب، یعنی از سوسیالیسم به‌وام گرفته‌اند، بر اندام ناساز نظریه لیبرالی بیفزایند. در این دوران، ایدئولوژی به نهانگاه‌ها می‌خزد و شکل‌های هر دم دیگرگونه‌تری را بر آگاهی و ذهنیت کارگران و زحمتکشان آوار می‌نماید. همین روند در اردوگاه پرولتاریا به‌نوعی دیگر بازسازی می‌شود. به این صورت که انواع نحله‌های فکری و جهان‌نگری‌های نو کهنه در پوشش سوسیالیسم و منافع تاریخی کارگران، بازسازی می‌شود و راه‌های «بکری» را جلوی پای کارگران پیشرو رهبران این جنبش قرار می‌دهد. به‌این‌ترتیب مبارزه طبقاتی، با هزاران رشته و پیوند با مبارزه ایدئولوژیکی که در جریان است، آمیخته و می‌توان گفت مشروط می‌گردد. به این صورت است که مبارزه ایدئولوژیک، سایه‌روشن می‌یابد و آشکار و نهان به چالشگری و تداوم کارکرد خود می‌پردازد.

در پیشبرد مبارزه ایدئولوژیک و ضرورت آن به‌اندازه‌ای که منظور این نوشته است، مطالبی ارائه شد. اکنون بایستی فهم و تصور خود را از نحوه‌ی اجرای آن و به‌اصطلاح نقشه‌مند کردن این مبارزه و راهبرد عملی آن را بیان کنیم.

در مقاله دیگری تحت عنوان «اتحاد عمل به کجا می‌رود؟» در قسمت‌های ۳، ۴ و ۵ به تفصیل در این باره متذکر نکات پایه‌ای و اساسی بحث تا آن جا که به نظر ما می‌رسید، شده‌ایم؛ بنابراین در این جا تنها به جمع‌بندی از آن می‌پردازیم.

تلاش برای تدوین منشور سیاسی، مهم‌ترین زمینه و قلمرو مبارزه ایدئولوژیک ما را معین و مشخص می‌سازد. به این معنا، هرگونه مباحثه موردی و بخشی، بیانیه سیاسی، چشم‌انداز و بدیل سوسیالیستی، سرنگونی طلبی و نحوه‌ی انقلابی این سرنگونی، خواسته‌های حداقل و مرحله‌ای، مضمون انقلاب آینده و نقش پرولتاریا در این انقلاب و غیره، اگر به‌تنهایی و منفرد و یا با ترکیبی از دو سه تا از این مقوله‌ها در دستور کار قرار گیرد، کار آبی لازم و رو به جلویی را به دست نمی‌دهند. این رویه می‌تواند به انواع ناپیگیری‌های سیاسی، سازش‌های تاکتیکی و استراتژیکی، دور زدن پایه‌های ایدئولوژیک نظریه‌ها و تاکتیک‌ها در جریان همکاری و «اتحاد عمل» بیانجامد. بدترین پیامد این نحوه از برخورد سیاسی که می‌تواند به یک سبک کار تشکیلاتی تبدیل گردد، سازش طبقاتی به‌جای مبارزه طبقاتی در جریان مبارزه‌ی ایدئولوژیک پیش رو است. اتحاد طبقاتی کارگران جز از طریق مبارزه‌ی منظم کمونیست‌ها و پیشروان و فعالان جنبش کارگری با انحرافات و کژروی‌های گوناگون که در پوشش راست و «چپ» در بیرون و درون جنبش فعالیت می‌کنند، تأمین نمی‌گردد. تشکیلات قدرتمند کارگری، جز از طریق پیش روی رادیکال در عرصه تشکیلات، سبک کار، سازمان‌دهی، تاکتیک و عمل سیاسی تحقق نمی‌یابد. همه‌ی این‌ها خود را در عرصه مبارزه ایدئولوژیک نشان می‌دهند و درواقع به این عرصه که خود برگردانی از مبارزه‌ی طبقاتی است، تحمیل می‌نماید.



## مبارزه ایدئولوژیک: نقش‌ها و ضرورت‌ها ۲۲۵

ممکن است برخی رفقا اعتراض کنند که این هدف‌گذاری با توجه به دیدگاه حداکثری به منشور سیاسی، راه را برای پیش روی در پروسه «اتحاد عمل» که بر اساس نقاط مشترک و توافقات نظری و عملی، تنظیم و پی‌گیری می‌گردد، مشکل کرده و نمی‌تواند به پای تدوین چنین منشوری برود. مضافاً این‌که این رفقا متذکر می‌گردند اگر این جمع بتواند به چنان انسجام نظری، سبک‌کاری و استراتژیکی نائل گردد، آن‌گاه اتحاد و ادغام این احزاب و سازمان‌ها و نهادها و یا بخش غالب آن‌ها در یک حزب و سازمان فراگیر در دستور کار قرار می‌گیرد؛ که این با همه پیش‌فرض‌های این جمع که اختلافات را پیشاپیش به رسمیت شناخته‌اند، هم‌خوانی ندارد. این اشکالات و انتقادات، بخشی از حقیقت واقعیت را در خود دارند و با واقع‌بینی بر هویت ویژگی‌های این جمع انگشت می‌گذارند.

ما در همان مقاله پیش‌گفته تا اندازه‌ای به این مشکل پرداخته‌ایم. پاسخ این است که بایستی مبارزه ایدئولوژیک به‌عنوان دینامیسم اصلی حرکت و منظور این جمع تعریف گردد. تأمین این دینامیسم به معنای تعطیل کردن مبارزه و همکاری‌های موضعی و حتی مستمر و اعلام وجود سیاسی نیست. بلکه می‌تواند بر عرصه‌های مبارزاتی ما تأثیر مثبت و فزاینده بگذارد. در آن جا در بحث اختلافات و توافقات به‌روشنی نشان داده‌ایم که هیچ‌یک از این دو مقوله در چارچوب هر یک از تشکل‌های موجود و نیز البته در جهت‌گیری‌های همین جمع، ثابت و ایستا و منجمد نیست. پراتیک عرصه‌ی واقعی سنجش و آزمون تاکتیک‌ها و برنامه‌ها است. آنچه این سنجش و آزمون را مستندسازی و مسجل می‌کند، چیزی جز عرصه جاندار، پویا و شفاف مبارزه ایدئولوژیک نیست.

از این روی به عقیده ما، از طریق پیگیری و تلاش در تدوین یک برنامه جامع شامل برنامه حداقل و حداکثر، استراتژی و تاکتیک، قطع‌نامه‌های مختلف حول جنبش‌های اجتماعی به‌علاوه‌ی بیانیه‌های سیاسی مرتب و به‌روز در بزنگاه‌های مختلف، می‌توانیم به پیش برویم و جمع خود را ابتدا به‌صورت یک جبهه سازمان‌دهی کنیم. تا زمانی که

این برنامه و استراتژی مورد قبول اکثریت غالب قرار نگیرد، تشکیلاتی هم در کار نخواهد بود و منطقاً جبهه‌ای هم به وجود نخواهد آمد.

هم‌چنین ممکن است این پرسش و ابهام مطرح گردد که در صورت تدوین چنین برنامه‌ی جامعی، چرا نبایستی سازوکارها و سنت‌های حزبی را مینا قرار دهیم و چرا بایستی از منشور سیاسی و جبهه انقلابی کارگری سخن به میان آوریم؟

پاسخ به این مسأله کاملاً روشن و بدیهی است: تا زمانی که دیوارهای سازمانی و حزبی وجود داشته باشند و در برخی خطوط برنامه‌ای، تاکتیکی و استراتژیکی، علیرغم تثبیت نسبی این منشور و شکل‌گیری آرایش جبهه‌ای در میان رهروان و طرفداران این منشور، هنوز به‌عنوان آلترناتیو سراسری بخش رادیکال جنبش درون طبقه کارگر پذیرفته نشده، حضور سازمان‌ها و احزاب مستقل طبیعی است. انتقال تدریجی قوا و اعضا و هواداران جریان‌های مختلف و نیز فعالین مستقل و غیرسازمانی در حول منشور و جبهه، سنگ بنا و نقطه‌گذاری معینی در روند تشکیل حزب انقلابی و کمونیستی کارگران ایران است. حزبی که قادر باشد پیشروان و اکثریت طبقه کارگر و بخش فراوانی از پیشروان و لایه‌های مختلف جنبش‌های اجتماعی و دموکراتیک را به دور خود جمع و متحد نماید. در این روند به‌طور متقابل امکان و موقعیت مناسبی ایجاد می‌گردد که ترکیب و سبک‌کار و ساختار جمع موجود، اعتلا یافته و شایستگی و توانمندی لازم را در قبول مسئولیت‌ها، تکالیف و وظایف انقلابی و کارگری پیش رو، درک و فهم نماید و در جهت تأمین و تحقق آن به تلاش و مبارزه بیشتر و افزون‌تر بپردازد. همه‌ی این‌ها در گرو پیشبرد یک مبارزه ایدئولوژیک سازمان‌یافته، شفاف و عمومی به هدف دستیابی به برنامه انقلابی طبقه کارگر ایران در انقلاب آینده است. ۲۰۱۵/۱۱/۲۲

## نقد پیش‌نویس بیانیه سیاسی

یادآوری:

این نوشته در نقد پیش‌نویس بیانیه سیاسی که حاصل ماه‌ها بحث و گفتگو در میان گرایش‌ها و تشکل‌های عضو «نشست مشترک» بوده؛ و بعداً در نشست چهارم به تصویب رسید، قبلاً و پیش از این نشست به‌طور داخلی در اختیار رفقای جمع که هم‌اکنون به‌عنوان «شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست» به فعالیت خود ادامه می‌دهند، قرار گرفته بود. اینک که مصوبه بیرونی شده، نوشته ما نیز می‌تواند علنی شود. اصلاحات بسیار جزئی که اساساً ناشی از واردکردن پلاتفرم دوازده‌گانه است و از پیش ما به آن اشاره کرده بودیم در بیانیه سیاسی تصویب‌شده می‌باشد، قابل‌اغماض است و هیچ تأثیری در اصل نوشته ما ایجاد نمی‌کند.

[۱]

«بیانیه سیاسی» و دو تکلیف پیش رو:

سرنگونی جمهوری اسلامی و بدیل سوسیالیستی

استراتژی انقلاب سیاسی و سرنگونی جمهوری اسلامی مضموناً و در اساس یک انقلاب دموکراتیک است که شرط پیروزی در آن رهبری طبقه کارگر متشکل در حزب انقلابی و کمونیستی در اتحاد با توده‌های تحت ستم و زحمتکش می‌باشد. سازمان‌یابی شورایی، ایجاد کمیته‌های کارگری خودگردان و مداخله‌گر در حوزه‌های تولیدی، خدماتی، فرهنگی و اجتماعی، گسترش اتحادیه‌های کارگری و تشکل‌های گوناگون دیگر طبقات و لایه‌های اجتماعی، ارکان اساسی آلترناتیو سیاسی کمونیست‌ها را در

تحت حاکمیت سیاسی کارگران و زحمتکشان، موسوم به دولت کارگری، حاکمیت شورایی، جمهوری دموکراتیک انقلابی و مانند آن را رقم می‌زند.

کنگره سراسری شوراهای کارگران و زحمتکشان به‌عنوان عالی‌ترین ارگان تصمیم‌گیری، متکی و استوار بر شوراهای کارگران، دهقانان، سربازان، کارکنان بخش‌های خدماتی، اداری، آموزشی و غیره، ساختار و نوع حاکمیت نوین را تشکیل می‌دهد. قوای ملیتانت ایجادشده توسط توده‌های مسلح که پیش‌تر دستگاه‌های سرکوب دولت سرنگون‌شده را جارو کرده‌اند و ایجاد ارگان‌های ضروری توسط کنگره سراسری به‌منظور اداره امور سیاسی، اقتصادی و مناسبات داخلی و خارجی، ارکان اساسی «دولت کارگری» را می‌سازند.

مطالبات طبقات و بخش‌ها و لایه‌های مختلف اجتماعی، بخش تفکیک‌ناپذیر برنامه سیاسی آلترناتیو کارگری در «انقلاب دموکراتیک» آینده که پای در ملزومات، تکالیف و وظایف مرکب و ناهمگون در اقتصاد، سیاست و فرهنگ دوران پساکامیاب‌داری می‌گذارد و طرد و حذف دستگاه سرکوب و بوروکراتیک بورژوازی را در دستور کار دارد، می‌باشد. پیروزی قطعی این انقلاب که معنایی جز «انقلاب سیاسی» ندارد، در اساس متکی بر تأمین این مطالبات و جلب اعتماد و اطمینان اکثریت مطلق توده‌های کارگر و زحمتکش و سایر بخش‌های اجتماع به آلترناتیو کارگری و افق سوسیالیستی است. تا همین‌جا، «بدیل سوسیالیستی» احزاب کارگری و کمونیستی بایستی از آن چنان وضوح و دقتی برخوردار باشد که جایی برای تردید، بی‌اعتمادی و «گمراهی» جنبش کارگری و متحدان غیرپرولتر وی باقی نگذارد. قلب ماهیت مالکیت‌های دولتی پیشین که بر ساختار بوروکراتیک، دستوری و فرماندهی «سرمایه‌داری دولتی» و بی‌اختیاری عواملان مستقیم کار به‌پیش می‌رفته و تبدیل آن به مالکیت جمعی این عواملان، سامان‌دهی نوین تولید و توزیع از طریق خلعید از بورژوازی در واحدهای بزرگ و کلیدی اعم از واحدهای بزرگ صنعتی، بانکی و نهادهای مالی، بیمه، حمل‌ونقل، تجارت خارجی، نهادهای

بزرگ اولیگارشی روحانیت، سپاه، ارتش و باند رهبری و سایر مجتمع‌های استثمارگر، ملاکان و زمین‌داران بزرگ که بر بخش عظیمی از سرمایه اجتماعی جامعه سیطره دارند و غیره، از زمره خطوط و محورهای اساسی اقداماتی است که در این مرحله بایستی در دستور کار انقلاب قرار گیرد. همه این اقدامات، به معنای انجام تکالیف انقلاب دموکراتیک است که شرایط را برای تسهیل مبارزه طبقاتی کارگران علیه بورژوازی و نیز جلب و جذب مشارکت سایر بخش‌های غیرپرولتری، تحت ستم و استثمارشده علیه نظم پیشین فراهم می‌نماید. این‌ها پیش‌درآمد بدیل سوسیالیستی و یا به عبارت عملی‌تر و روشن‌تر آلترناتیو سوسیالیست‌ها و طبقه کارگر متشکل، آگاه و انقلابی است؛ اما سوسیالیسم محسوب نمی‌گردد.

گذار به سوسیالیسم معنایی جز عبور از این مرحله ندارد و فراهم آوردن این مقدمات و مهیای توده‌های کارگر و زحمتکش برای پیش‌روی، مستلزم حل‌وفصل همه و یا بخش عمده این مسائل است.

تداوم انقلاب دموکراتیک و اعتلا و پیش‌روی آن به هدف در هم شکستن چارچوب‌های شیوه تولید سرمایه‌داری معنایی جز پاسخ‌گویی عملی به این خواسته‌ها و تغییرات ریشه‌ای نیست. تثبیت این روند و آغاز انقلاب اجتماعی در مقیاس ملی، علاوه بر اتحاد فشرده و متشکل اکثریت طبقه کارگر در اطراف یک برنامه و نقشه راه روشن-استراتژی و تاکتیک کمونیستی- و تشکیلات انقلابی و کمونیستی، جلب دهقانان، خرده‌بورژوازی شهری و لایه‌های منفرد و متکی به خود به تولید اشتراکی و کولکتیو است. این روند بایستی داوطلبانه و همراه با اقناع، ترویج و آگاه‌گری و از طریق مقایسه اشکال اشتراکی با بنگاه‌های منفرد و تولید خرد و نشان دادن برتری و مطلوبیت افزون‌تر بنگاه‌های اشتراکی بر بنگاه‌های فردی باشد.

پیشرفت و پیروزی در این مرحله یا روند، سرنوشت انقلاب اجتماعی را معین و مشخص می‌سازد. انقلاب اجتماعی محصول پیش‌روی در مبارزه طبقاتی و هژمونی و اتوریته مطلق پرولتاریا در سامان‌دهی اقتصاد و سیاست و فرهنگ جامعه است و

نمی‌تواند به‌عنوان مقدمه‌ای انتزاعی و ذاتی و کلی تعریف گردد. انقلاب اجتماعی در این مرحله مانند همه‌ی انقلاب‌های پیشین در تاریخ بشری، معنایی جز تغییر شیوه تولیدی نیست. شیوه تولید سوسیالیستی، در چشم‌انداز کمونیست‌ها، آن‌گونه که مارکس برای ما ترسیم نموده و آن را از مدل‌های آرمان‌شهری متمایز ساخته یک انقلاب اجتماعی است. این که چنین ساختاری می‌تواند در مقیاس ملی، یعنی مقدمتاً در یک کشور برپا گردد و دوام آورد، در این جا مورد بحث ما نیست. منظور نشان دادن جایگاه این مقوله‌ها از نقطه نظر سوسیالیسم علمی است.

[۲]

### انقلاب سوسیالیستی با مطالبات دموکراتیک!

این فشرده‌ترین بیانی است که می‌توان از ساختار، تجزیه و تحلیل و استراتژی و تاکتیک مستتر در بیانیه سیاسی حاضر به دست داد. یک بیانیه با قریب ۲۹۰۰ کلمه و اختصاص یک‌سوم آن به تحلیل سیاسی از اوضاع جهان و خاورمیانه و شمال آفریقا، درباره مضمون انقلاب آینده، استراتژی سرنگونی حاکمیت و دولت جمهوری اسلامی و ساختار اقتصادی، اجتماعی و سیاسی حاکمیت و دولت آینده – بدیل سوسیالیستی – چه می‌گوید؟ و چه نمی‌گوید؟

«پیش‌نویس بیانیه سیاسی» تا همین جا، مضمون انقلاب دموکراتیک را با انقلاب سوسیالیستی و انقلاب سیاسی را با انقلاب اجتماعی مخلوط کرده است. انقلاب سیاسی که به‌طور معمول به معنای تغییر رژیم سیاسی است را با انقلاب اجتماعی که اساساً به معنای تغییر مناسبات اقتصادی اجتماعی است و از پس دوران گذار به سوسیالیسم فرا روییده می‌شود، مخلوط ساخته است.

اگر انقلاب سیاسی معمولاً با یک ضربت پایان می‌یابد – و البته این ضربت ممکن است پاره‌ها در یک جامعه معین رخ دهد اما نتواند پیروزمندانه تکالیف انقلاب را به فرجام رساند – و سلطه سیاسی بورژوازی را از میان برمی‌دارد و حاکمیت و دولت کارگران و زحمتکشان را بر جامعه مسلط می‌سازد، انقلاب

اجتماعی یک سازمان‌دهی نوین، طولانی و مبتنی بر برنامه‌ریزی متمرکز اقتصادی است که در غیاب سیادت بورژوازی و لغو مناسبات سرمایه‌داری است. این مرحله به هیچ‌روی با یک ضربت انجام نمی‌شود و با رفت و برگشت‌های مختلف در عرصه سیاست، اقتصاد و فرهنگ و غیره مشروط و معین می‌گردد.

بیانیه پس از این که از تحلیل اوضاع خارجی فراغت یافت، به تحلیل عمومی درباره اوضاع سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی حاکم بر ایران می‌پردازد که من حیث‌المجموع به‌عنوان یک تحلیل سیاسی چپ و رادیکال صحیح است؛ یعنی شواهد و مواد لازم را برای ترسیم این شمای عمومی از موقعیت عمومی حاکم بر جامعه به دست می‌دهد. جلوتر خواهیم دید که این تحلیل چه اشکال دیدگاهی و به‌اصطلاح روش‌شناسانه دارد و چرا از دستیابی به یک نتیجه‌گیری انقلابی و سوسیالیستی درخور و منسجم ناتوان است؛ اما اجازه بدهید از یافته‌های همین تحلیل آغاز کنیم.

در طی این تحلیل ما مواجه با یک جامعه توسعه‌نیافته، بر اساس بی‌حقوقی مطلق اکثریت مردم، فقدان ابتدایی‌ترین تشکلهای صنفی، اقتصادی و اجتماعی واقعی و مستقل از حاکمیت - چه رسد به سیاسی - و پراکندگی مزمن در صفوف توده‌های کارگر و زحمتکش، زنان، دانش‌جویان، معلمان و پرستاران - با توجه به تحرک اعتراضی و مبارزاتی در میان این بخش‌ها - و غیره هستیم.

یعنی تا همین جا ما با فهرست‌های طولانی از مطالبات طبقات، گروه‌ها و لایه‌های متفاوت اجتماعی روبرو هستیم. همه‌ی رفقا با این مطالبات آشنا نیستند و نیازی به تکرار آن‌ها در این جا نیست. توده‌های کارگر و زحمتکش نیز تا آن جا که به سطح مبارزات و اعتراضات کوچک و بزرگ، پراکنده و بعضاً متشکل و سراسری مربوط می‌گردد، با زوایا و جنبه‌های بسیار متفاوت و مشخص این بی‌حقوقی و سرکوب دست‌به‌گریبان هستند. وظیفه کمونیست‌ها و حزب انقلابی و پیشرو، حرکت از سطح پدیده‌ها به عمق و ریشه مسائل و تحولات است. گزارش عینی و سطحی مشکلات و مصائب و بی

حقوقی‌ها و فلاکتی که بر کارگران و زحمتکشان و اقشار مختلف مردم وارد می‌آید، در این سطح از جنبش کارگری و کمونیستی تیزهوشی چندانی نمی‌طلبد. بیانیه پس از شرح این مصائب، «بدیل سوسیالیستی» خود را اعلام می‌نماید: توده‌ها را به انقلاب اجتماعی و لغو مالکیت خصوصی فرامی‌خواند و قس علی‌هذا. به این شرح:

«سرنگونی انقلابی رژیم جمهوری اسلامی و انهدام ماشین دولتی بورژوازی از طریق یک انقلاب سوسیالیستی تنها راه واقع‌بینانه برای رهایی از شر جمهوری اسلامی و مصائب نظام سرمایه‌داری است».

«هم‌زمان تلاش می‌شود آرزوی تغییر رابه تنور انتخابات حواله داده و امید کاذب برون‌رفت از شرایط فلاکت‌بار کنونی از طریق انتخابات را در افکار عمومی جایگزین انقلاب اجتماعی کنند».

یعنی بلاواسطه و آشکار انقلاب سوسیالیستی و جامعه فارغ از طبقات را بشارت می‌دهد. متوجه باشیم که انقلاب سوسیالیستی به متن بیانیه به درستی معادل انقلاب اجتماعی در نظر گرفته شده است. اگر بخواهیم به افزوده مورد درخواست رفقای حزب کمونیست نیز رجوع کنیم که در ضمن طرح مطالبات دوازده‌گانه آورده‌اند، مضمون انقلاب اجتماعی و سوسیالیستی به همین طریق یکسان انگاشته و آن را به‌عنوان هدف فوری و بلافصل انقلاب آینده تصویر کرده‌اند. یادآور می‌گردد که سبب اختلاف در عدم درج این افزوده در پیش‌نویس برنامه صرفاً مضمون مطالباتی آن است که به دیده‌ی رفقای مخالف، در چارچوب توافقات نمی‌گنجد. پس جا دارد اشاره‌ای هم به این افزوده، از نقطه‌نظر درک و تصویری که از مضمون انقلاب پیش رو در میان این رفقا رایج است نیز به عمل آوریم.

«ما در مسیر مبارزه برای سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی و پیروزی انقلاب سوسیالیستی، حضور در جنبش‌های پیشرو اجتماعی و مبارزه پیگیر برای تحقق این مطالبات محوری را امر مشترک خود می‌دانیم».



«ما امضاکنندگان این بیانیه همه کارگران، زحمتکشان و عموم مردمان آزادی‌خواه و عدالت‌طلب را که از نظام سرمایه‌داری و مذهبی جمهوری اسلامی به جان آمده‌اند؛ فرامی‌خوانیم که در تحقق مطالبات فوق که بخشی از اهداف ما کمونیست‌ها را تشکیل می‌دهد؛ متحد شده برای سرنگونی انقلابی رژیم جمهوری اسلامی و پیروزی انقلاب سوسیالیستی که برپائی جامعه‌ای مرفه و عاری از هرگونه ستم و استثمار و با گسترده‌ترین آزادی‌ها را نوید می‌دهد، صفوف خود را فشرده کنیم.»

«دولت کارگران متشکل در شوراها برای تأمین اهداف و مطالبات اقتصادی و رفاهی فوق و برای تأمین اعمال اراده مستقیم کارگران در اداره جامعه کلیه مؤسسات صنعتی و تجاری جمهوری اسلامی و سپاه پاسداران و نهادها و بنیادهای وابسته به بیت رهبری و کلیه موقوفات را مصادره و در اختیار می‌گیرد و الغای مالکیت خصوصی بر ابزار تولید و اجتماعی کردن مالکیت بر وسایل تولید را به اجرا می‌گذارد.»

این دیدگاه نظری که هم‌اکنون بر بخش عمده نیروی‌های چپ و کمونیست حاضر در جمع کنونی غلبه دارد، بر هیچ تحلیل طبقاتی از ساختار اقتصادی اجتماعی جامعه ما استوار نیست و نیز سیر مبارزه طبقاتی و سیاسی طبقات اصلی را مطمع نظر قرار نمی‌دهد. به علاوه این که محور مبارزه طبقاتی را بر اساس منافع و چشم‌انداز تاریخی جدال طبقاتی میان بورژوازی ایران و طبقه کارگر، در نظر داشته باشد، از سرتاسر تحلیل کنونی تقریباً غایب است. این، آنارشسیسم محض است؛ بنابراین ضروری است این کمبود نظری - تحلیلی را بیشتر بشکافیم.

مهم‌ترین مشکلی که در کار تدوین‌کنندگان بیانیه می‌توان تشخیص داد و به محدودیت‌های نظری، تشکیلاتی و ایدئولوژیک جمع مربوط می‌شود - که در این جا مورد نظر نیست - حداقل دو عامل است. عامل اول فقدان درک منسجم، عینی و روش‌شناختی از ساختار اقتصادی و اجتماعی جامعه کنونی ایران است. طبعاً ما به درک مستقل رفقا و نیز سازمان‌ها و احزاب متبوعشان نظر نداریم و صرفاً به نقیصه‌ها و

ریشه‌های ناکارآمدی، نارسایی و عدم انسجام میان مقدمات و نتیجه‌ی بیانیه نظر داریم. در بیانیه فقط انعکاس و پیامدهای این جامعه‌ی فقرزده، پرتنش و اوضاع و احوال فلاکت‌بار و بی حقوقی و ستم‌بارگی و استبداد را مشاهده می‌کنیم. هیچ‌گونه تحلیل طبقاتی از این جامعه - جز این که سرمایه‌داری است - به دست داده نشده. به عبارت دیگر مناسبات طبقاتی که هم‌اکنون در این جامعه برقرار است و روابط این طبقات با یکدیگر که مبنای هرگونه تحلیل مارکسیستی و علمی است، آشکار نیست.

عامل دوم که از ابهام و عدم وضوح در شرایط عینی - طبقاتی جامعه حاصل می‌شود، فقدان یک تحلیل طبقاتی از مضمون مبارزه و اعتراض جاری در جامعه - به هر میزانی که وجود دارد - می‌باشد. بر خواننده و مخاطب فرضی بیانیه آشکار نمی‌شود که مضمون طبقاتی مبارزه جاری در گوشه و کنار جامعه چیست و از دیدگاه و چشم‌انداز تاریخی و تحلیل عینی مبارزه طبقاتی - روشی که همواره پایه هرگونه تحلیل سیاسی توسط کمونیست‌هاست - در جامعه چه می‌گذرد و کشمکش بر سر چیست. از همین رو، بدیل و پرچمی که در پاراگراف‌های انتهایی بیانیه فراخوان داده می‌شود ربطی به مقدمات تحلیلی ندارد. از دل این تحلیل بیرون نمی‌آید؛ بنابراین کاملاً شعارگونه و بی‌پایه است.

خلاصه کنیم:

بیانیه فهم، چشم‌انداز و وجهه تازه‌ای به جنبش کمونیستی و کارگری و قبل از همه به خود این جمع اضافه نکرده است. دستاوردی به حساب نمی‌آید و به معنایی از جنبه استراتژیکی، چند گام از بیانیه‌های نشست اول و دوم هم عقب‌تر است. به بیان انگلس: «اهمیت برنامه‌ی رسمی یک حزب کمتر از اعمال واقعی آن است. ولی به هر حال یک برنامه جدید در حکم پرچم نوینی است که حزب می‌افزارد تا جهان خارج بر آن اساس قضاوتش کند؛ بنابراین، برنامه‌ی یک حزب هیچ‌گاه نباید

گامی به پس باشد». (از نامه انگلس به ببل، در مؤخره‌ی نقد برنامه گوتای مارکس). البته گفتنی است که بیانیه سیاسی فعلی نه برنامه سیاسی یک حزب کمونیستی است و نه جمع کنونی، تشکیلات تعریف‌شده‌ای است؛ اما نیازی به تکرار و تأکید نیست که اگر قرار باشد تشکیلاتی به وجود آید و پرچمی افراخته شود، آن‌گونه که بتواند ادعای ارائه و فراخوان بدیل سوسیالیستی را بنماید، بیانیه سیاسی یادشده به شکل فعلی، در حد یک بیرق در هیچ ناکجاآبادی نیست؛ و این جای تأسف بسیار دارد.

۲۰۱۵/۱۲/۱۵



دیکتاتوری قانون یا قانون دیکتاتور: درباره نمایش انتخاباتی رژیم و قیام بهمن ۵۷

۱ - به نام مردم؛ علیه مردم!

به نام مردم؛ علیه مردم. این چکیده عمر و کارنامه نکبت‌بار سی و هفت سال رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی و حاکمیت سیاسی اولیگارش‌ی روحانیت ولایت دیکتاتور مآب فقیه است. پروسه عروج این رژیم سیاسی، به‌طور معکوس روند عقب‌راندن توده‌ها از عرصه‌های انقلاب و قیام ۵۷، فریب‌کاری، دجال‌منشی و سرکوب‌منظم آنان بوده است. مرتجع‌ترین آخوندهای رژیم، در هر یک از خطابه‌های خود، فراموش نمی‌کنند که از یک‌سو خرافاتی‌ترین ایده‌های ضدبشری را سر دهند و هر تغییری را به ماورای توانایی جامعه و در سایه و به اراده «امام زمان» مربوط سازند و در همان لحظه، نقش مردم را در این تغییر خاطر نشان کنند. انواع شکست‌ها، سازش‌ها و عقب‌نشینی‌های رژیم، از ابتدا، پیروزی جلوه داده شده و خفت‌بارترین آن‌ها را به‌عنوان بزرگ‌ترین پیروزی‌ها به مردم تبریک گفته‌اند. قبول قطعنامه ۵۹۸ در تابستان ۱۳۶۷ مربوط به پایان دادن به جنگ ارتجاعی با رژیم عراق دوره صدام (جام زهر اول) و توافق اخیر درباره توقف عملیات غنی‌سازی اورانیوم و انرژی هسته‌ای (جام زهر دوم)، دو رویداد خصلت‌نما از شکست ماجراجویی‌های بلندپروازانه و بی‌حاصل رژیم می‌باشد. رژیم این جام زهرهای متوالی را سر می‌کشد؛ در درون معنا و مضمون شکست را درمی‌یابد و برای جبران آن و حفاظت خود در مقابل مردم، چنگ و دندان نشان می‌دهد. روشن است که در طراحی این رفتار دو کارکرد هم‌زمان را دنبال می‌کند: از یک‌سو جلوی خیزش و پیش‌روی توده‌ها و موج‌های اعتراضی را بگیرد و از سوی دیگر شکست ایدئولوژیک - سیاسی خود و کارگزارانش را التیام بخشد. آن‌گاه خطابه‌های ولی فقیه کلید می‌خورد و به هنگام مجموعه‌ی مبلغان، مداحان، امیران و قلم به مزدها، با تعبیر تعبیه‌شده در این خطابه‌ها، هم چون گروه غوکان، سبکسرانه به تکرار وقیحانه و ابلهانه این هم‌خوانی تا می‌پردازند: این وقایع را به پیروزی نظام منسوب می‌سازند و آن را به «امت» و مردم تبریک می‌گویند: با این اوصاف منطقی

است که بپذیریم تعریف پیروزی و شکست برای دیکتاتوری ولایت‌فقیه و دار و دسته امنیتی - نظامی و اولیگارشی روحانیت، متفاوت از آن چیزی است که برای مردم معنا می‌دهد.

اگر خمینی در چارچوب عروج فواره‌ای خود، هنوز می‌توانست هر رطب و یابسی را به هم بیافد و خطابه‌های تک مضمونی خود را با عوامانه‌ترین شکل و غیرسیاسی‌ترین عبارت بیان کند و همین گروه مداحان و سینه‌چاکان ولایت را به هم‌سرایایی و تقلید وادارد و به آنان در جنگ ارتجاعی و آدم‌کشی در داخل، انگیزه و روحیه بدهد، آن دوره ویژگی‌های خود را داشت و «رهبر» نیز بر توهمات و چشم‌اندازهایی دروغین اما غریب تکیه می‌کرد که برای موج‌های بعدی انقلاب و گروه‌ها و طبقات پا به میدان جدال طبقاتی گذارده، چندان آموخته و آشکار نبود؛ اما برای مصادره کنندگان انقلاب که هر روز بر تمرکز خود می‌افزودند و در قلع و قمع مخالفان و معترضان ذره‌ای تردید نداشتند، راه و «خط امام» شفاف و نشانی‌ها و راهبردها و تکالیف روشن و آشکار بود: سرکوب انقلاب و مردم. درواقع انقلاب و قیام ۵۷، ضدانقلاب را در زهدان خود به‌سرعت پرورش داده بود و زمانی که رژیم پیشین توسط قیام توده‌ای از صحنه جارو شد، می‌بایست با وارثان انقلابش تسویه حساب کند. چیزی که در آن لحظه به‌هیچ‌روی در توان طبقه کارگر، توده‌های زحمتکش و پیشروان و فعالین و محافل انقلابی جنبش ۵۷ نبود.

اگر ولی‌فقیه اول مکنونات و اهداف ایدئولوژیک خود را در ورای عوام‌زدگی سیاسی توده‌ها، در تنگناهای سیاسی و عملی حاصل از تحولات تند و غیرقابل‌تصور وی و طرفداران رژیم اسلامی، مجبور می‌شد از پرده عیان سازد و ماهیت و اهداف جنایت‌کارانه و ضدانقلابی و ارتجاعی خود را صریحاً و بی‌محابا ابراز کند - هم چون سخن‌رانی شه‌ریور ۵۸ در تهییج پاسداران و ارتش برای هجوم به کردستان انقلابی، خرافه‌گویی درباره «برکات» جنگ و عیان کردن خوی تجاوزکارانه و جنگ‌طلبانه پان‌اسلامیستی مستتر در همه‌ی جنبش‌هایی که بر

اسلام تأکید کرده‌اند، پذیرش قطعنامه و نوش کردن زهر اول و غیره- اما این ولی فقیه دوم کاملاً بر اجزاء و عوامل و ابزارهای قدرت آشناست. وی هم چون بندبازی خبره، محتاط و ترسان و با زیر نظر گرفتن همه‌ی امکانات خود و رقبا و سطح جنبش مفروض، با اعتمادبه‌نفسی مکارانه، روند اصلی کارکرد دستگاه ولایت مطلقه فقیه که همانا سرکوب، استثمار و بی حقوقی توده‌ها و طبقه کارگر ایران است را به تقریب با همان برگ‌هایی که ولی فقیه اول بازی می‌کرد، اما ماهرانه‌تر، منسجم‌تر و آگاهانه‌تر بازی می‌کند.

اما این چرخه تا کجا ادامه می‌یابد؟ فرجام کار چیست و رژیم با مجموعه دستگاه‌های سرکوب‌گرش، به کدام سو منزلی رهسپار است؟ شکاف‌های داخلی رژیم چگونه سر باز کرده و افت‌وخیزهای بلوک‌بندی‌های حاکمیت چگونه‌اند؟ در مقطع کنونی رویداد انتخابات را چگونه باید ارزیابی کرد و چه تکلیفی بر عهده کمونیست‌ها می‌باشد؟

## ۲- ولی فقیه، نهادهای انتصابی و دستگاه امنیتی نظامی

رژیم جمهوری اسلامی از ابتدای استقرار خود با انواع بحران‌های خارجی اعم از اقتصادی، سیاسی، نظامی و ایدئولوژیک همراه و آمیخته بوده است. در هریک از این بحران‌ها که به تضادهای داخلی، منطقه‌ای و جهانی مربوط بوده و باندهای آشکار و پنهان رژیم در ایجاد بسیاری از این مهلکه‌ها و ماجراجویی‌ها دست داشته‌اند، این توده‌های کارگر و زحمتکش بوده‌اند که هزینه و تاوان این ماجراجویی‌ها و تجاوزگری‌ها را با جان و زندگی و معیشت خود پرداخته‌اند.

از سوی دیگر این وضعیت خود منعکس‌کننده سیاست‌ها، منافع و آلترناتیوهای مختلف و گاه متناقضی بوده است که هریک از این دسته‌جات بنا به منافع کوتاه و بلندمدت خود تعقیب کرده‌اند. جنگ قدرت در میان این جناح‌ها از ابتدا، علیرغم سازش‌ها و توافقات و علیرغم اشتراک در «حفظ نظام»، یک امر واقعی است؛ هرچند همین امر با انواع بازی‌های سیاسی و نمایش‌های از پیش طراحی‌شده توأم بوده است.

نمایشی به نام «انتخابات» عرصه‌ای از این تقسیم‌کار و کارگردانی‌های از پیشی و سهمیه‌بندی‌های از پیش تعیین‌شده است که در عمل البته همیشه با قدرت‌طلبی و افزون‌خواهی هریک از جناح‌ها مواجه شده است.

عروج «ولایت مطلقه فقیه» یا به تعبیر سراسر است‌تر قبول اتوریته رهبری به‌عنوان نقطه اتکا و موازنه‌ی قدرت رژیم، برای هریک از جناح‌ها دستور کار معینی را به‌پیش کشیده است. به میزانی که نهادهای انتصابی در چنگال رهبری فشرده می‌شود، محدوده و میزان مانور نهادهای انتخابی بسته‌تر می‌گردد. محکم‌تر کردن بندهای قانونی و فراقانونی بر دست‌وپای رقبا، تحکیم سیادت رهبری خامنه‌ای بر مهم‌ترین و اساسی‌ترین تصمیم‌گیری‌های سیاسی، اقتصادی و امنیتی تحت عنوان «حکم حکومتی» علاوه بر نهادهای انتصابی، جای کمی برای مانور مخالفان و منتقدان وی گذارده است. نیازی نیست تأکید شود که این روند چیز دیگری به‌غیر از تحکیم دیکتاتوری - فردی یا جمعی، شورایی و یا الیگارشیک و غیره - و سرکوب حقوق دموکراتیک و انسانی توده‌ها نمی‌تواند باشد. تا همین جا شاید روشن شده باشد که اهمیت این دوره از «انتخابات مجلس خبرگان رهبری»، در لحظه‌ای که باقی‌مانده عمر ولی‌فقیه بنا به جبر طبیعت به شماره افتاده است، در چه سطحی بایستی نگریسته شود.

این روند و تحول در ساختار قدرت و تمرکز قوا در رژیم ولایت‌فقیه، البته نمی‌توانست بی‌واسطه و میانجی با سایر ملزومات و ابزارهای حاکمیت به دست آمده باشد. دست‌یازی ولی‌فقیه به شماری از مهم‌ترین ابزارهای قدرت و در رأس آن‌ها وسایل و نهادهای نظامی، انتظامی و امنیتی و از جمله ایجاد این دستگاه‌ها از ابتدا جزو نقشه‌های طراحان رژیم اسلامی بوده است. در همین راستا شماری از دستگاه‌های موازی با نهادها و سازمان‌های به ارث رسیده از رژیم سلطنتی، ایجاد می‌گردند و مستقلاً به قلع و قمع مخالفان می‌پردازند. سپاه پاسداران به‌عنوان حریم



امنیتی و نظامی حلقه درهم‌فشرده آخوندهای تازه به قدرت پرتاب‌شده، از مهم‌ترین این ابزارها بوده است.

سپاه اما اکنون دیگر به منزله یک ابزار صرف در خدمت روحانیت و در رأس آن ولی فقیه، به حساب نمی‌آید. امیران سپاه که عمری را در خدمتگزاری به نظام گذرانده و خود را در حریم خصوصی امر ولایت جا داده است اکنون در همان جایی نیست که از آن آغاز شده است. این دستگاه از یک نیروی نظامی و انتظامی و امنیتی دست‌چندم، با پرونده‌ی قرص و محکمی از سپاهی‌لشکر در جنگ ارتجاعی خارجی، سرکوب مخالفان و منتقدان و رقیبان ولی فقیه، گسترش فضای ترور وحشت در سراسر جامعه در پوشش کمیته‌چی، پاسدار، بسیجی، حزب‌اللهی، چماق به دست، لباس شخصی، بازجو، شکنجه‌گر، آدم‌ریا و تروریست و غیره و پس از گسترش چنگال‌های خود به قلمروهای گسترده اقتصادی و پروژه‌های زرخیز نفت و گاز و تجارت و بانکداری، ایجاد کارتل‌های عظیم اقتصادی و مالی و نفوذ در ارگان‌های سیاسی هم‌چون مجلس و کابینه و نهادهای آموزشی و فرهنگی و برای یک دوره معین با ریاست جمهوری احمدی‌نژاد، اکنون به‌عنوان مهم‌ترین پایه حاکمیت رژیم سیاسی جمهوری اسلامی ولایت فقیه تبدیل گردیده است. برای روحانیت مرتجع حاکم، می‌توان از این حکم دفاع کرد که در دستگاه سرکوب رژیم مبتنی بر ولایت فقیه، ایجاد یک ارگان امنیتی نظامی و ایدئولوژیک، فقط می‌توانست از طریق سربازگیری در میان متوهم‌ترین، مذهبی‌ترین و پامبری‌ترین بخش جامعه امکان‌پذیر گردد. بخشی که از یک سو فاقد پایگاه طبقاتی استواری در سازوکار اقتصادی جامعه باشد و از سوی دیگر با بندها و زنجیرهای محکمی از اعتقادات و خرافه‌های مذهبی به آخوند وابسته شود. این ارگان به سرعت از درون کمیته‌های خودجوش شرایط پرتب‌وتاب شورش عمومی علیه نظام سلطنتی و تکالیف فوری‌ای که ضدانقلاب به قدرت جهیده در توقف و سرکوب توده‌ها و پیشروان جنبش در برابر خود می‌دید، شروع به پایه‌ریزی شد.

این نهاد هم‌اکنون از کارکردها، توانایی‌ها و ناکارآمدی‌ها و تناقضات آشکار و پنهانی برخوردار است. شاید در این لحظه بتوان گفت که ناکارآمدی سیاسی مهم‌ترین نقیصه تشکیلاتی است که دقیقاً برای خدمت به و پاسداری از یک رژیم سیاسی تمامیت‌خواه و ایدئولوژیک، یعنی برای دفاع از یک سیاست معین و نوظهور ایجاد شده بود. رویداد «انتخابات» ریاست جمهوری سال‌های ۸۴ و ۸۸ در ایضاح این ناکارآمدی سیاسی خصلت‌نماست. در هر دو دوره ولی‌فقیه وادار به یک ریسک انتخاباتی و رسوایی آشکار سیاسی شد که به جنبش اعتراضی سال ۸۸ منجر گردید: یک نیمه‌بحران سیاسی که برای اولین بار در طول عمر رژیم، اعتراضات سراسری مردم را به عرصه‌ی خیابان‌ها کشاند. رسوایی باند پوپولیست و دلقک‌مآب و فاسد احمدی‌نژاد که تجسم واقعی ماهیت مبتذل و عوامانه و کلنگی رژیم سیاسی و اجتماعی ولایت‌فقیه، دسته‌های پاسدار و آخوندهای فوق‌ارتجاعی از قماش مصباح‌یزدی‌ها، علم‌الهدی‌ها و احمد خاتمی‌ها بود، نشان داد که با این دست تدارکچی‌ها، راه زیادی نمی‌توان رفت. گیریم که این دار و دسته موفق گردید در این دوره دست به بزرگ‌ترین غارت‌های آشکار و پنهان از ثروت و هستی زحمتکشان زده و میلیون‌ها انسان را به خاک سیاه و تباهی بکشاند. جایگاه و نقش این دستگاه امنیتی نظامی در سرکوب مردم و نیروهای سیاسی در سراسر عمر رژیم و چنگ‌اندازی آن به خارج از ساختارهای تعریف‌شده در قدرت، آن را به خط مقدم ابزارهای سرکوب و مورد تنفر و انزجار طبقات و گروه‌های بسیار متنوع اجتماعی کرده است. به‌نحوی که هر جنبش اعتراضی در سطح جامعه، در صورتی که به رودررویی انقلابی و سرنگونی‌طلبانه با رژیم کنونی منجر گردد، مستقیماً و بی‌واسطه خود را با این دستگاه جنایت‌روبرو خواند شد و به‌ناچار در اولین گام آن را از جلوی پای خود جارو خواهد کرد.

پیش از این که بلوک ولی فقیه با هم‌دستی شرکا، موفق به استقرار یک دیکتاتوری بلامنازع، یکه‌تاز و بی‌نیاز از نمایش‌های انتخاباتی، قانون و مجلس و سایر اشکال فریبکارانه، مزاحم و میانجی شود، می‌بایستی کار را با سایر رقبا یکسره کند.

تاکنون بلوک نامبرده موفق گردیده از مزاحمت و شراکت جناح «چپ» و جناح اصلاح‌طلب در منظره قدرت سیاسی خود را خلاص نماید. جناح «چپ» را در «فتنه» سال ۸۸ پشت سر گذارد؛ سران آن را به بند کشد و مهم‌تر این‌که رویداد و گرایش منسوب به آنان را هم چون رمز ورود، مبنای زورگیری و گروگان‌گیری از سایر رقبا، یعنی جناح اصلاح‌طلب و اعتدال‌گرا قرار دهد. هم‌چنین موفق گردید در این فاصله، از طریق عقب‌نشینی در مقابل جناح اعتدال‌گرا، مجدداً سکان دستگاه اجرایی - یا همان تدارک‌چی - را موقتاً به این جناح تحویل دهد. مأموریت ویژه دسته اخیر که بر توده‌های از تکنوکرات‌ها، دیپلمات‌های آشنا به لابی‌گری واقف به قواعد بازی سرمایه‌داری و نئولیبرالیسم و مبلغ و توجیه‌گر آن به‌عنوان راه اعتدال، پیشرفت و توسعه، تکیه دارد و نیز چراغ سبز «سردار سازندگی» و عقبه آن را با خود حمل می‌کند، عبارت است از رفع تحریم‌های حاصل از سیطره جویی‌های ولی فقیه به‌عنوان وارث پان‌اسلامیسم عامیانه و ارتجاعی خمینی و روحانیت شیعه در مصاف با شیوخ منطقه و عقبه ایدئولوژیک آن یعنی سنت، سلفی‌گری، وهابیت و امثالهم، این ماجراجویی‌ها، هم‌چنان که همه می‌دانیم در پروژه هسته‌ای، به دام غرب گرفتار شد و این دارو دسته به‌عنوان کلیت رژیم جمهوری اسلامی، سینه‌خیزکنان، تسلیم اراده‌ی سرمایه‌داری غرب، یعنی آمریکا و شرکای اروپایی، چینی و روسی‌اش، شد. جناب تدارک‌چی دوم یعنی آقای روحانی با گسیل دسته‌ای دیپلمات اهل مذاکره و البته با به دست داشتن کلید موافقت «رهبر»، پس از توافق هسته‌ای در حال گشودن آغوش بورژوازی ایران به روی سرمایه‌های خارجی است. چیزی که علیرغم فراهم شدن موجبات آن، یعنی حل بحران هسته‌ای و لغو تحریم‌ها، چندان آسان و بی‌دردسر به نظر نمی‌رسد و به‌زودی با موانع تازه‌ای روبرو خواهد شد. کارتل‌های سپاه، فساد گسترده اداری و مالی، باج‌خواهی‌های باندهای

ریزودرشت نزدیک به ولی فقیه و سپاه، از هم‌اکنون در جلوی ورود سرمایه به‌صاف شده‌اند. جنبش مطالباتی کارگران و توده‌های زحمتکش، بخش دیگری از این چالش است که در چارچوب شرایط موجود، طلایه و پرچم آن از مدت‌ها پیش‌تر افراخته شده است.

در روزهای اخیر و در میان - پرده‌های نمایش انتخاباتی دوگانه هفتم اسفند، تکلیف اصلاح‌طلبان هم کاملاً قطعی شد: یک درصد کاندیداهای آنان - ۳۰ نفر از ۳۰۰۰ نفر کاندیدا! - از فیلتر شورای نگهبان ولی فقیه عبور کردند. خلوص اصلاح‌طلبی افراد تأییدشده دیگر به عهده‌ی خود آقایان اصلاح‌طلب است. سهم این‌ها در نمایش انتخاباتی به همین صورت که در پوستر تبلیغاتی‌شان آمده که فقط مجاز به نشان دادن دست‌های محمد خاتمی - رهبر معنوی اصلاح‌طلبان - هستند، به‌خوبی قابل محاسبه است.

#### ۴ - اعتدال‌گرایان

اعتدال‌گرایی بیش از دو دهه است که گرایش پهن و پرحاشیه‌ای را به خود اختصاص داده است که یک سمت آن اصلاح‌طلب تا و سمت دیگرش را مجموعه‌ای از محافظه‌کاران، دستگاه اولیگارشی روحانیت وابسته به ولی فقیه، باندهای امنیتی و سپاهی تا لشکری از تکنوکرات‌ها، دیپلمات‌های اهل معامله و به‌اصطلاح واقع‌بین و سرمایه‌داران بزرگ و چشم به راه گشایش کانال‌های تجارت با غرب تشکیل می‌دهد. نقطه شروع سیاست ورزی این جناح در سپهر قدرت سیاسی رژیم، با تجدیدنظر در قانون اساسی، حذف پست نخست‌وزیری و تبدیل نقش رئیس‌جمهور از یک پست تشریفاتی به ریاست دستگاه اجرایی و کابینه آغاز گردید. هاشمی رفسنجانی در انتخابات دوره پنجم در سال ۱۳۶۸ در یک رقابت کاملاً تشریفاتی با اخذ ۹۷ درصد آرا این بازی را آغاز کرد. مأموریت بی‌بدیل «سردار سازندگی» عبارت بود از اجرای سیاست تعدیل اقتصادی. این «سیاست» هم‌اکنون دیگر بر همگان روشن است که چیز تازه‌ای در آموزه‌های اقتصاد

سرمایه‌داری در برنداشت. بازسازی و تجدید حیات لیبرالیسم اقتصادی بود که با موج برگشتی در اقتصاد کاپیتالیستی، شکست نسبی برنامه‌ریزی‌های متمرکز دولت‌های سرمایه‌داری در چارچوب «سرمایه‌داری دولتی» در کشورهای موسوم به کشورهای درحال توسعه، جهان سوم و مستقل و نیز در اردوگاه موسوم به سوسیالیسم واقعاً موجود و آغاز تغییرات سیاسی و اقتصادی در چین و امار آن و هم‌چنین عقب‌نشینی سوسیال‌دموکراسی در کشورهای پیشرفته اروپایی، زیر عنوان کلی نئولیبرالیسم، تاجریسم و ریگانیسم، هم‌زمان و سازگار بود. در واقع برنامه‌ای بود که پیش‌تر و از آغاز دهه هفتاد میلادی در آمریکای جنوبی آغاز و بسیاری از این کشورها را در چنبره فقر، استقراض خارجی و دولت‌های دیکتاتوری فرو گذاشته بود. بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول دو نهاد مالی امپریالیستی بودند که پشتیبانی و مدیریت این «سیاست» را در سطح جهانی به عهده داشتند. دو محور هم‌بسته و دوقلوی آن عبارت بود از کوچک‌سازی دولت و خصوصی‌سازی بخش‌های پیش‌تر ملی و دولتی شده در همه‌ی رشته‌های اقتصادی. آزادسازی قیمت‌ها از جمله قیمت استثمار نیروی کار یعنی دستمزدها، برداشتن تعرفه‌های گمرکی، آزادسازی نرخ ارز، آزادسازی صدور سرمایه و کالا، حذف یارانه‌ها و امثالهم از محورهایی بود که مقرر بود مدلول و تسهیل‌کننده آن دو ایدئال طلایی و پوسیده لیبرالیسم اقتصادی باشد. زنده‌باد رقابت! زنده‌باد تجارت!

دوران سازندگی و طلایه‌دار تعدیل و اعتدال نیز با همین دستورالعمل‌ها آغاز شد، دچار رکود و ناکارآمدی گردید؛ دسته‌بندی‌ها و جناح‌های سرمایه‌داری و ایدئولوژیک و آکادمیک در اطراف آن ایجاد شد که هم‌اکنون نیز با کابینه امنیتی جناب روحانی دنبال می‌شود: مرده ریگ سردار سازندگی و دولت اصلاحات، با یک وقفه زمانی، اما با صرف میلیاردها دلار در قالب دزدی‌های افسانه‌ای، ماجراجویی و مداخله‌گری در کشورهای منطقه، بلندپروازی‌های نظامی در پروژه هسته‌ای و موشک‌های بالستیک و غیره، قربانیان خود را در شمار میلیون‌ها انسان کارگر و زحمتکش و تحصیل‌کرده، میلیون‌ها جوان درس‌خوانده و کارآزموده در پشت سر باقی گذارده است.

## ۵ - رویکرد سیاسی مردم:

توده‌ها در طول حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی، در مشخص‌ترین عرصه‌های اجتماعی که مربوط به دستگاه حاکمیت بوده، از هواداری گنج سرانه و متوهم به سرعت فاصله گرفته و حتی‌الامکان حساب خود را از این رژیم جدا ساخته‌اند. انگشت‌نما شدن آخوندها، پاسدارها، بسیجی‌ها و عوامل ریزودرشت دیگر که دست در دست رژیم داشته‌اند، بلافاصله پس از آغاز موج سرکوب و اعدام مخالفان در سال ۶۰، آشکار گردید. عنصر وحشت از دستگاه سرکوب و عناصر و افراد بومی آن، در خود این معنا را هم داشته که بی‌اعتمادی، انزجار و دوری از مجموعه رژیم را در آگاهی وجدان توده‌ها انتقال دهد و شرایط ذهنی مساعدی را برای جدا شدن مردم از رژیم و انزوای سیاسی و اجتماعی ارگان‌ها، شخصیت‌ها و چهره‌های وابسته به حکومت آشکار سازد. کاهش امواج انسانی تحت عنوان بسیجی و جبهه‌های جنگ، توسل رژیم به سربازگیری اجباری، کاهش کمک‌های مردمی و در نهایت عقب‌نشینی حکومت از ادامه جنگ و پذیرش قطعنامه، از مهم‌ترین این تغییرات بود. نمازهای جمعه که عرصه مهمی از نمایش قدرت ایدئولوژیک رژیم بوده و در آن سخیف‌ترین و عقب‌مانده‌ترین نگرش‌های دینی و فرقه‌ای و درعین حال خطامشی سیاسی و فرهنگی رژیم به صورت سراسری و هماهنگ انتشار می‌گردد، از همان دوره جنگ به سرعت آغاز به افول کردند؛ به طوری که دیگر در مرکز استان‌ها و شهرستان‌های کوچک‌تر، مسجد جامع‌های موجود کاملاً برای هواداران رژیم کفایت می‌کرد و دیگر از صف‌های طولانی در کف خیابان‌ها خبری نبود. در داخل فضاهای آموزشی هم چون مدارس و دانشگاه‌ها، انجمن‌های اسلامی، دانشجویان بسیجی و سایر گروه‌بندی‌های حاصل از جناح‌بندی‌های تازه در داخل قدرت، همواره محدود به اقلیتی انگشت‌شمار بوده‌اند که در هیچ‌یک از تحولات جاری قادر نبوده‌اند از محبوبیت و استقلال رأی برخوردار باشند و در

فعال‌ترین حالت، صرفاً به ابزاری در خدمت جریان‌های چندگانه حاکمیت در برهه‌های بسیار کوتاه‌مدت و مقطعی انتخابات‌ها بوده‌اند.

در کارخانه‌ها، مؤسسات دولتی و ادارات، تشکل‌های دست‌ساز رژیم اعم از صنفی و ایدئولوژیک، برای همه این سال‌ها فاقد جاذبه، اعتبار و اهمیت بوده و از سوی کارگران و کارکنان این مراکز به چشم هسته‌های امنیتی و غیرقابل اطمینان نگریسته شده است. به‌ویژه کارگران در مبارزات طولانی خود در یک دهه گذشته، هرگز به این تشکل‌های چندنفره اعتماد نداشته و مبارزه خود را در مهم‌ترین مراحل خود، علیرغم خواست و توان و اراده‌ی این تشکل‌ها به‌پیش برده‌اند. تشکل‌های به‌اصطلاح کارگری موسوم به «خانه کارگر» که شوراهای اسلامی به آن مربوط می‌گردند، در هیچ‌یک از اعتراضات و مبارزات واقعی و روزانه کارگران نقش و سهمی ندارند.

علاوه بر کارگران واحدهای صنعتی، جنبش معلمان در دو سال اخیر نیز خصلت نمای بی‌ریشگی، ماهیت محافظه‌کارانه، بوروکراتیک و کلیشه‌ای این انجمن‌های فرمایشی است. به طوری که معلمان معترض در عمل از محافظه‌کاری و فرمایشی بودن تشکل موسوم به «شورای عالی انجمن‌های صنفی معلمان ایران» قطع امید کردند و دو اعتراض سراسری اخیر خود را مستقل از تشکل مذکور برگزار کردند.

در سطح سیاسی اما توده‌ها هنوز نتوانسته‌اند آن‌گونه که در اعتراضات و مبارزات اجتماعی و اقتصادی خود، بر مطالبات واقعی و عینی تأکید می‌کنند و راه‌های تازه‌ای را برای تحقق این خواسته‌ها جستجو می‌کنند، در شرایط رکود، عمل سیاسی مستقلی را دنبال نمایند. عرصه‌ها و پیش‌پرده‌های نمایشی انتخابات‌های مکرر رژیم، از نقطه‌نظر طبقات مختلف مردم، فقط توانسته تا حدودی بر تمایزات و طیف‌بندی‌های درون حاکمیت، روشنی افکند و تا آن جایی که به سیاست‌های مختلف این جناح در «حفظ نظام» مربوط می‌گردد، به جناح مخالف خوان دیکتاتوری ولی فقیه ابراز تمایل نماید و تا حدودی انزوای سیاسی جناح آخوندهای مرتجع، باندهای امنیتی سپاه و بخشی از مافیای اقتصادی را بیش‌ازپیش منزوی سازد. سیاست انتخاب میان بد و بدتر و گزینش

بد، به هر میزان از اقبال عمومی که در این نمایش‌های انتخاباتی به شدت کنترل شده - مهندسی شده - برخوردار بوده، مهم‌ترین شکل بروز عمل سیاسی مردم تاکنون بوده است. رویکرد انتخاباتی مردم به سوی «اصلاح طلب تا» و «اعتدال گراها» به مثابه انتخاب میان بد و بدتر، حاصل این مقاطع از حضور مردم در ماشین انتخابات رژیم بوده است. در شرایط فقدان رویکرد تحریم فعال و گسترده در میان توده‌ها، فقدان رهبری انقلابی و ضد رژیم و صاحب اعتبار و نفوذ، فقدان تشکیلات سراسری توده‌ای و غیره، توده‌ها کماکان انتخابات را به عنوان مهم‌ترین عرصه‌ی مداخله‌گری در مقیاس اجتماعی می‌دانند. مردم در این رویدادهای انتخاباتی و تا حدود زیادی در کل جنبش سال ۸۸، جانب جناح غیرغالب و در اساس جانب جناحی که به اصطلاح «زاویه» معینی باند مرتجع وابسته به ولی فقیه دارند را می‌گیرند. جناحی که فاصله‌ی معینی را با ولایت فقیه و گرایش اقتدارگرایانه و به غایت محافظه کار دنبال می‌کند و به طور گزینشی از میان انبوه بیانات همه جناحی سردسته رژیم، آنچه به منظورش نزدیک‌تر باشد، انتخاب می‌کند. این جناح خود را مدیون سیستم انتخاباتی می‌داند و در میان ارگان‌های انتصابی رژیم اکنون جایی ندارد. ارگان‌هایی هم چون شورای نگهبان، دستگاه قضایی، فرماندهان سپاه پاسداران و دستگاه نیروی انتظامی و ستاد مشترک ارتش، شورای امنیت ملی و غیره.

آمارهای رسمی میزان شرکت مردم در انتخابات‌های تحت کنترل و تفتیش شورای نگهبان منصوب به رهبری، با نوسانات مختلف در دوره‌های انواع انتخابات‌ها از شرکت بیش از ۵۰٪ واجدان رأی خبر داده است. بی‌آنکه در صحت این آمار نیازی به شک باشد، این به معنای بی‌تفاوتی و عدم شرکت اندکی کمتر از نصف مردم در این نمایش‌های انتخاباتی است.

۶ - انتخابات و تاکتیک تحریم توسط نیروها و احزاب چپ، انقلابی و

کمونیزم:



به استثنای انتخابات مجلس شورا در سال ۱۳۵۸، در هیچ‌یک از انتخابات‌های بعدی، چپ انقلابی و کمونیست‌ها، مداخله نکرده و شرکت توده‌ها در این رقابت‌ها را تحریم کرده‌اند. چپ انقلابی و رادیکال، تاکتیک و استراتژی خود را سرنگونی انقلابی رژیم معین کرده‌اند و اصولی و منطقی است که روند انتخابات را، مستقل از این‌که تا چه میزان امکان مداخله‌گری در آن برای نیروهای ترقی‌خواه چپ و آزادی‌خواه و توده‌های مردم، از جهت تعقیب منافع و خواسته‌های واقعی خود دارد، نمایشی و بی‌تأثیر در سازوکارهای حذف رژیم می‌دانند. این سیاست کماکان مورد تأکید و تأیید کمونیست‌ها و کارگران پیشرو می‌باشد. این‌که رژیم ولایت مطلقه فقیه، علیرغم بی‌پشتوانگی، انزوای سیاسی و فساد روزافزون و عملکرد سرکوبگرانه و ارتجاعی، فاقد مکانیسم‌های اصلاح‌کننده و دموکراتیک است، کاملاً آشکار و مبرهن می‌باشد. جایگاه و ماهیت رژیم در زنجیره تحولات تاریخی چهار دهه اخیر، از همان ابتدا، در پیش کمونیست‌ها و پیشروان کارگری و دیگر جنبش‌های مترقی، چیزی جز یک دستگاه قهر و سرکوب و ارتجاع سیاسی و تعمیق و تشدید شکاف‌های طبقاتی، ملی و جنسیتی و مانند آن نبوده است: به‌طور آشکار اسب تروای ضدانقلاب در اردوی جنبش ضدسلطنتی و قیام بهمن ۵۷ بوده و رسایت آن تشکیل دولت انتقالی برای گذار از دوره انقلابی و سرکوب توده‌های کارگر و زحمتکش، یعنی اکثریت توده‌های معترض بوده است.

علیرغم حقیقت فوق، اما این هم برای چپ انقلابی و کمونیست‌ها پنهان نیست که تاکتیک تحریم، به سبب شکاف عمیقی که میان پیشروان و عقبه جنبش به مدد سرکوب مداوم و جنایت‌کارانه رژیم ایجاد شده، از نفوذ و اعتبار توده‌ای برخوردار نبوده است. سقوط رژیم دیکتاتور مآب ولایت فقیه، دستگاه گسترده تبلیغاتی اعم از شبکه رانت‌خوار روحانیت، رسانه‌های جمعی، ایدئولوگ‌های داخل و خارج و انواع «پوزیسیون» های بورژوازی و خرده‌بورژوازی و رفرمیست، امکان و محدوده‌ی اندکی را برای پیش بردن سیاست تحریم در میان توده‌های کارگر و زحمتکش باقی گذارده

است. با این وجود، در تجربه سیاسی مردم، این می‌تواند نقطه اتکایی باشد که در چرخش گاه‌ها و نقاط عطف بعدی، پایه محکمی برای پیش برد تاکتیک سرنگونی، بی‌اعتباری رفرمیسم و بی‌فرجامی اصلاحات و سیاست اصلاحی در چارچوب رژیم ولایت‌فقیه باشد.

۷- روند ایجاد دیکتاتوری الیگارشیکی و چشم‌انداز پیش رو:

بحران سیاسی، دیر یا زود دامن رژیم را خواهد گرفت. احتمالاً مهم‌ترین نشانه‌ی این بحران، روی‌گردانی توده‌ها از شرکت در انتخابات‌های فرمایشی کنونی باشد؛ با این احتمال که ممکن است در دوره‌های آینده این دست انتخابات دیگر برگزار نگردد و تمهیدات دستوری و مکانیزم انتصابی جایگزین این اردوکنشی‌ها باشد.

سیر فعل و انفعالات انتخاباتی در اردوی رژیم اعم از جناح‌های غالب و مغلوب، نشانه‌هایی را از نزدیک شدن به آستانه عدم تحمل جناح رقیب، اعتدال‌گراها و اصلاح‌طلب‌ها، از خود بروز می‌دهد. هم‌چنان‌که اتکای یک‌جانبه ولی‌فقیه و دستگاه روحانیت و سپاه بر روی احمدی‌نژاد، نشانه‌ی بی‌مقداری و انزوای سیاسی طلایه‌دار رژیم و باندهای فاسد آن است و این حقیقت خود را در جنبش سال ۸۸ که به‌صورت یک نیمه‌بحران آشکار گردید، نشان داد؛ می‌تواند این ریسک برای جناح‌های رژیم که در عین تمایز، از لحاظ بی‌آیندگی، ارتجاع سیاسی و ستمگری تفاوتی با یکدیگر ندارند، بازهم تکرار شود. دارو دسته ولی‌فقیه تصمیم گرفته است که بازی را صرفاً در زمین خود اجرا کند تا بتواند کاملاً بر آن تسلط داشته باشد؛ یعنی هیچ‌گونه نقش و سهمی برای جناح مقابل که تا همین‌جا دستگاه اجرایی-یا همان نقش تدارک‌چی-را به چنگ آورده، قائل نیست. از این روی می‌کوشد با سخت‌تر کردن شرایط برای حضور اندک شمار آنان، کنترل بعدی را بر این تدارک‌چی و جریان آن اعمال نماید؛ هم‌چنان‌که تدارک‌چی پیشین یعنی خاتمی را در همان سال دوم ریاست‌جمهوری‌اش از شائبه اصلاحات و گفتمان آن‌چنانی

مرخص کرد. به‌ویژه آن که شرایط پس از تحریم و توافق هسته‌ای و انگیزه فراوان جناح «اعتدال» برای تعادل سرمایه‌گذاری‌های خارجی، دست کشورهای امپریالیستی را - اعم از شرق و غرب- برای ورود به بازار ایران باز گذارده است. در صورت عملیاتی شدن این قراردادها، کارتل اقتصادی سپاه را از یک انحصار بی‌رقیب و یکه‌تاز به یک شریک دست دوم و تابع سازوکارها و هژمونی و مدیریت سرمایه خارجی و انحصارات نیرومند در عرصه نفت و گاز و زیرساخت‌های اقتصادی تبدیل می‌کند. در این صورت مدیریت دولتی و دستگاه اجرایی، به اقتضای وابستگی به اعتبارات و انحصارات سرمایه‌داری جهانی قریب‌الوقوع، وارد روند چالش‌برانگیزی می‌شود که از یک سو تحت فشار این موقعیت تازه بایستی عمل نماید و از سوی دیگر، در میدان رانت‌خواری و یکه‌تازی مألوف و ساختاری این ارگان امنیتی و شبه اقتصادی که به پشتوانه ولی‌فقیه و همین اعتدال‌گرایان دوره رفسنجانی، توانسته‌اند جریان‌های اصلی اقتصاد کشور را در شبکه پیچیده و چندلایه خود قرار دهند، مجبور به زدوبند، حساب کشی و بلوک‌بندی نماید. اگر این روند را در بستر فسادهای گسترده و عظیم اقتصادی و مالی که دست همه‌ی جناح‌ها و مهره‌های ریزودرشت رژیم آلوده به آن است را ملاحظه کنیم، آن‌گاه شرایط نه‌چندان پایداری را برای همه‌ی این دسته‌ها و بلوک‌بندی‌ها رقم خواهد زد. شرایطی که عبور از آن نمی‌تواند کاملاً اطمینان‌بخش و امن باشد.

به علاوه این روند نمی‌تواند در ساختار سیاسی قدرت بی‌تأثیر باشد و دیر یا زود، چالش‌های تازه‌ای را در عرصه‌ی سیاسی، بیرون از دایره قدرت و یا در داخل آن و در عمده ارگان‌ها از جمله مجلس شورای اسلامی، مجلس خبرگان، دستگاه اجرایی دولت و سایر نهادهای وابسته به قدرت و بلوک‌بندی‌های سیاسی موجود برمی‌انگیزد.

در چنین وضعیتی، جنبش کارگری، پیشروان طبقه و کمونیست‌ها، در افق تحولات اقتصادی و سیاسی پیش رو، تکالیف چندگانه‌ای را بر عهده دارند که حاصل این تغییرات می‌باشد. اگر پروسه انتخاب ولی مطلقه فقیه بعدی را به این مجموعه اضافه کنیم آن‌گاه ضرورت هشیاری بیش‌ازپیش کمونیست‌ها و کارگران انقلابی را در انجام

این تکالیف و آمادگی برای ایفای نقش انقلابی و تعیین‌کننده در عرصه مبارزه طبقاتی، حساس‌تر و خطیرتر از هر زمان دیگری، آشکار می‌سازد. ایجاد تشکل‌های سراسری سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، بر اساس تحلیل مارکسی و از نقطه‌نظر منافع تاریخی پرولتاریای ایران و در تناسب با اوضاع و احوال پیش‌رو، از جمله مهم‌ترین این تکالیف می‌باشد.

۱۳۹۴ بهمن ۲۹-۲۰۱۶/۰۲/۱۸

## در روز جهانی کارگر به پا خیزیم!

هرساله در روز اول ماهمی - ۱۱ اردیبهشت - به‌عنوان روز جهانی کارگر، صفوف جنبش کارگری در پهنهی جهان سرمایه‌داری به حرکت درمی‌آید و یک‌بار دیگر، حضور و قدرت جمعی خود را به نمایش می‌گذارد. کارگران در هر گوشه‌ای از جهان، با هر زبان و ملیت و نژاد، خود را در یک همبستگی و اتحاد طبقاتی، در همسانی و موقعیت هم‌گونی مشاهده می‌کنند. در چنین روزی کارگران مجال می‌یابند که بر موقعیت متمایز خود به‌عنوان یک طبقه بزرگ اجتماعی در جامعه‌ی سرمایه‌داری و با مطالبات مشترکی که به هم‌طبقه‌ای‌های خود در دورترین نقاط جهان دارند تأکید نمایند و با شعار همبستگی جهانی کارگران، بر فراخوان تاریخی و سرنوشت‌ساز: کارگران جهان متحد شوید مهر تأیید بکوبند.

رفقای کارگر!

طبقه‌ی ما اکنون در ایران و سرتاسر جهان، با کوهی از فلاکت، فقر، نابرابری و ستم مواجه است. امروزه ما اکثریت مطلق را در هر یک از کشورهای سرمایه‌داری تشکیل می‌دهیم و بار کمرشکن تولید انبوه ثروت‌های جامعه را بر دوش داریم. چرخ کارخانه‌ها، حرکت عظیم وقفه‌ناپذیر انسان‌ها، تولید خوراک و پوشاک و سرپناه و ایجاد کلیه اشیاء مادی و معنوی و دستاوردها و آفرینش‌های بشری، حاصل کار مشقت‌بار و شبانه‌روزی هم‌زنجیران ما در سراسر این دنیای نابرابر، ستم‌باره و متناقض است. ساختمان‌های سر به فلک کشیده، پل‌های عظیم و جاده‌های بی‌انتهای آنها، از تلاش دست‌ها و اعصاب و مغز کارگران آفریده می‌شوند. این در حالی است که آمارهای رسمی در ایران با عدد و رقم خبر از فقر فزاینده و عظیم در میان کارگران و مردم زحمتکش هستند.

مطابق آمارهای منتشره از سوی مقامات بانک مرکزی و مرکز آمار ایران میزان خط فقر مطلق در سال ۱۳۹۳ معادل ۱۱۶۵۰۰۰ تومان است که اگر با نرخ تورم ۱۴٪

محاسبه شود این رقم برای سال جاری به میزان ۱۵۱۴۰۰۰ تومان تعدیل می‌گردد. خط فقر نسبی با تکیه بر آمار همین منابع برای سال ۱۳۹۵ معادل ۳۷۲۵۰۰۰ تومان است. رقمی که میانگین هزینه‌های یک خانوار شهری را در سال جاری تشکیل می‌دهد. این در حالی است که در تاریخ ۱۹ اسفند ۱۳۹۴، شورای عالی کار مرکب از نمایندگان دولت، کارفرمایان و نمایندگان فرمایشی و خود گماشته کارگری یعنی نمایندگان شوراهای اسلامی کار، خانه‌ی کارگر و امثالهم، مزد حداقل کارگران برای سال ۱۳۹۵ را معادل ۸۱۱ هزار و ۶۸۰ تومان در ماه به تصویب رساندند. این رقم کمتر از یک سوم خط فقر و کمتر از یک چهارم متوسط هزینه‌ی یک خانواده‌ی چهارنفره‌ی شهری می‌باشد.

در برابر ما اما اقلیتی کوچک از بزرگ سرمایه‌داران، مالکان و صاحبان سهام بنگاه‌های سرمایه‌داری و سلاطین بورس - این قمارخانه‌های به اصطلاح مالی - با اتکای به سازوکار و حفظ نظام پوسیده سرمایه‌داری، سهم اصلی و حق شیر را از دسترنج هم طبقه‌های ما - اردوی عظیم کار - به جیب می‌زنند. بنا به آخرین اعلام سازمان **Charity Water** ۸۵ نفر اول ثروتمند جهان معادل ۳/۵ میلیارد از جمعیت فقیر جهان ثروت انباشته‌اند. نیمی از ثروت جهان در اختیار فقط یک در صد از جمعیت این کره خاکی است. از دیگر و در متن این دره عظیم شکاف طبقاتی وجود دو جهان فقر و ثروت، در پس این نظام به ظاهر مدیریت شده و منظم، بزرگ‌ترین هرج و مرج و رقابت افسارگسیخته در میان بزرگ‌ترین انحصارات و دولت‌های سرمایه‌داری در جریان است. انواع جنگ‌های به ظاهر عقیدتی، قومی، شوینیستی و نژادپرستانه در مناطق مختلف، امواج عظیم مهاجرت‌های اجباری انسان‌های سرزمین‌های جنگ‌زده و سوخته، بخشی از عملکرد این نظام ضدبشری، نامتعادل و پوسیده است؛ که حفظ و تداوم برابر است با تداوم فقر، گرسنگی، تبعیض، نابرابری، آوارگی و نابودی روزانه قربانیان این نظام یعنی توده‌های بزرگ

و بی شمار کارگر و زحمتکش در شهر و روستا و در همه‌ی نقاط گیتی است. علیه این نظم پوسیده به پا خیزیم!

رفقای کارگر!

سرمایه‌داری ایران و حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی به‌عنوان پاسدار و نگهبان این نظام پوسیده، نمونه‌ای آشکار و رسوا از عقب‌ماندگی، ارتجاع و جنایت و فساد این نظام است. هیأت‌حاکمه ایران هم‌اکنون در رقابتی جنون‌آمیز با سایر به‌اصطلاح قدرت‌های منطقه، دست در دست سرمایه‌داری غرب و شرق و با حمایت جناح‌های جنگ‌افروز و میلیتانت، زبانه‌های آتش جنگ و نیستی را در گوشه و کنار خاورمیانه، فروخته ننگ می‌دارند. هر یک از این رژیم‌ها با تکیه بر ارتجاع مذهبی، استبداد دینی و فرقه‌ای، ملت‌پرستی و تجاوزگری، از میان توده‌های فقیر و زحمتکش سربازگیری می‌کنند و آنان را به گوشت دم توپ تبدیل می‌نمایند. انواع دسته‌ها مزدور مسلح با اتکا به ارتجاعی‌ترین و ضدانسانی‌ترین باورهای مذهبی، بر سر پا ایستاده‌اند و با راهزنی و آدم‌کشی، بلوک‌بندی‌های ارتجاعی حکومت‌ها و امپریالیسم را در این منطقه تکمیل می‌کنند. برای سرنگونی رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی و ارتجاع منطقه، هم‌گام و هم‌دوش با طبقات کارگر و زحمتکش این کشورها به پا خیزیم!

«طبقه کارگر سازمان‌یافته و برخوردار از آگاهی طبقاتی» این مهم‌ترین و اصلی‌ترین آموزش و پیامی است که سوسیالیسم به‌عنوان علم‌رهایی کارگران جهان و کل بشریت از ستم و استثمار سرمایه‌داری، در اختیار طبقه ما گذارده است. کارگران هرچه قدر که شمار افزون‌تری را از جامعه تشکیل دهند و هرچه بیشتر پشت خود را از سختی‌ها و رنج‌های شبانه‌روزی کار در شهر و روستا خم نمایند، فقط بر انباشت عظیم سرمایه می‌افزایند و دشمن طبقاتی خود، طبقه سرمایه‌دار را قوی‌تر و ثروتمندتر می‌سازند. از همین رو شرایط را برای ستم‌گری و استثمار بیشتر، نابودی دستاوردهای بشری، جنگ‌ها، گرسنگی و فقر افزون‌تر، مهیا ساخته‌اند. علیه سرمایه‌داران و نظام سرمایه‌داری به پا خیزیم!

نزدیک به یک دهه و نیم است که اعتصابات و اعتراضات کارگری و مبارزات معلمان و پرستاران زحمتکش، اوج تازه‌ای گرفته است. هم‌اکنون شماری از فعال‌ترین و صادق‌ترین پیش‌روان جنبش در زندان‌ها، شکنجه‌گاه‌ها و سلول‌های انفرادی رژیم، شرایط ناگوار و بسیار سختی را سپری می‌کنند. همه‌ی ما مرگ ناجوانمردانه شاهرخ زمانی و افشین اسانلو و ستار بهشتی و ده تا مبارز جنبش‌های مردمی در زندان‌ها و تاریک‌خانه‌های رژیم به یاد داریم. ما مطلع هستیم که هرروزه بر فعالین جنبش کارگری و جنبش معلمان و نیز فعالین جنبش‌های اجتماعی، انواع و اقسام فشارها، سرکوب‌ها، بازداشت‌ها و پیگردها را در داخل و بیرون زندان‌ها اعمال می‌کنند. ما یک‌صد خواستار آزادی بی‌قیدوشرط و فوری همه‌ی این انسان‌های دربند هستیم!

حق آزادی تشکل، اعتصاب، تجمع، عقیده و بیان، خواست خلل‌ناپذیر و بی‌قیدوشرط همه فعالین کارگری، سیاسی، زنان، دانشجویان، جوانان می‌باشد. آری! چاره‌ی رنجبران وحدت و تشکیلات است! بیایید برای برپاداشتن اتحاد سراسری کارگران ایران، مصمم و استوار گام برداریم و از پیش‌روان اتحادیه‌ای، سندیکایی و هر تشکل مستقل کارگری که پای در مبارزه علیه سرکوب، بی‌حقوقی و ستم‌گری کارفرمایان، سرمایه‌داران و دستگاه سرکوبگر حامی آنان می‌گذارند، بی‌شائبه و یکدل و یک‌زبان حمایت کنیم و صفوف خود را فشرده‌سازیم.

رفقای کارگر!

طبقه ما بدون مداخله‌گری سیاسی، بدون مبارزه متشکل و پیگیر علیه رژیم سیاسی حاکم و سرنگونی آن نمی‌تواند از دستاوردها و موفقیت‌های خود در مبارزات پراکنده و جداگانه، حفاظت و نگهداری نماید. جنبش سراسری کارگران آنگاه که در تشکل‌های سیاسی، کمونیستی و انقلابی متشکل شود و افراد پرشمار طبقه را در حزب سیاسی ویژه خود، حزب انقلابی کارگری و سوسیالیستی متحد و



در روز جهانی کارگر به پا خیزیم! ۲۵۷

متشکل نماید، آن گاه و فقط در آن موقعیت است که روند این پیروزی‌ها را  
برگشت‌ناپذیر و محفوظ نگه می‌دارد. برای برقراری سوسیالیسم و حکومت کارگری  
متکی بر شوراها، به پا خیزیم!

زنده‌باد اول ماه می روز جهانی همبستگی کارگران جهان!

زنده‌باد سوسیالیسم زنده‌باد آزادی!

۲۰۱۶/۰۵/۰۱

۱۱ اردی‌بهشت ۱۳۹۵

«این نوشته‌ها، انعکاس رویدادهای معین و محیط اجتماعی، سیاسی و جنگی مشخصی است که در هر مقطع، جریان داشته است. بخشی از گزاره‌ی تاریخی است که کوشیده تا حد امکان، با نقب زدن به تاریخ و پیشینه و زمینه‌های هیپی‌امور، کاوش‌ها و سنجه‌های در دسترس را به کار گیرد؛ تا بتواند پرتوی هر چند ناچیز به چرایی رویدادها بیندازد. نوشته‌ها به زعم من، از ژورنالیسم فاصله گرفته و از پنجره‌ی تحلیل و ارزیابی عامل‌های درگیر و مؤثر، به ریشه‌ها و بنیان‌های هیپی و مادی هر یک از این حوادث تا حدودی دسترسی می‌یابد.»

( یادآوری، ص ۱۱ )